

**دیدگاه اهل حدیث در رابطه
با
بدعت تعصّب مذهب**

مولف:

شیخ محمد عید عباسی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

فصل اول: نظر و دیدگاه ما در رابطه با مذاهب اربعه و مسأله اجتهاد و تقلید ۷

- ۸ - نظر و دیدگاه ما در ارتباط با مسأله اجتهاد و تقلید:.....
- ۱۱ - تعریف اجتهاد و مشروعیت آن:.....
- ۱۳ - حکم شرعی اجتهاد شرایط اجتهاد:.....
- ۱۳ - شرایط اجتهاد:.....
- ۲۲ - «باطل بودن این فکر که می گوید: باب اجتهاد بسته است».....
- ۲۶ - اعتراضات و جواب دادن به آنها:.....
- ۳۷ - اعلان بسته بودن باب اجتهاد، مدعیان اجتهاد را منع نمی کند:.....
- ۴۰ - اثبات درجه اتباع.....
- ۵۱ - شرط تقلید و اتباع.....
- ۶۲ - دیدگاه ما در رابطه با امامان مجتهد چهارگانه.....
- اقرار امامان اربعه رحمهم الله به ترک گفته های آنان اگر مخالف با کتاب (قرآن) و سنّت (احادیث) باشد:.....
- ۸۳ - نظر و دیدگاه ما درباره مذاهب اربعه (چهارگانه) (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی) رحمهم الله.....
- ۸۷ - ماضد مذاهب اربعه (حنفی - شافعی - مالکی - حنبلی) نیستیم.....
- ۹۰ - پیشنهادی مهم برای توحید مذاهب فقه اسلامی.....
- ۹۵ - اسباب لازم:.....
- ۹۵ - متن برنامه:.....
- ۹۹ -

- ۱۰۱ - چگونگی تحقق بخشیدن به این برنامه:.....
- ۱۰۲ دعوت ما، دعوتی است معتدل بدور از افراط و تفریط.....
- ۱۰۹ ادامه زندگی و موفقیت نتیجه دعوت بر اصلاح فقه میباشد.....
- ۱۱۶ راه نجات.....
- فصل دوم: چرا التزام به یک مذهب معین جایز نیست؟..... ۱۲۷**
- ۱۲۸ - سوء تفاهم البوطی:.....
- ۱۳۰ - التزام به یک مذهب معین بدعت است:.....
- ۱۳۷ - قیاس مذاهب بر قراءتهای مختلف، قیاسی اشتباه، قبیح و آشکاری است:.....
- ۱۳۹ - انتشار مذهب از روی دلیل نیست:.....
- ۱۳۹ - انکار التزام به مذهب معین از طرف امام مالک:.....
- ۱۴۱ - امام ابوحنیفه نیز تقلید کردن از خود را انکار کرده است:.....
- ۱۴۱ - امام احمد نیز تقلید کردن را انکار می کند:.....
- ۱۴۲ - امام شافعی تعصب مذهبی را انکار می کند^۱:.....
- ۱۴۴ - مثالی در رابطه با سوء تفاهم البوطی:.....
- امام شافعی مردم را به سوی عمل کردن به حدیث صحیح اگر صحت آن ثابت شود، دعوت می کند اگر چه مردم با آن حدیث مخالف باشند:..... ۱۴۶
- ۱۵۰ - امام شافعی جواب معترضان را می دهد:.....
- ۱۵۱ - دیدگاه ابن الصلاح در رابطه با عمل کردن به حدیث:.....
- ۱۵۲ - السبکی مستقیماً به سوی عمل کردن به حدیث دعوت می کند:.....
- ۱۵۳ - بسیاری از مجتهدان نظرات خود را تغییر داده اند:.....
- ۱۵۴ - شاگردان بعضی وقتها با اساتید خود یعنی امامان مجتهد، مخالفت می کردند:.....
- ۱۵۵ - در حقیقت مقلدان، التزام و تقلید مردم به یک مذهب را بوجود آورده اند:.....
- ۱۵۶ - مجتهدین هیچگاه اقرار به مذهب گرائی متعصبانه نکرده اند:.....

- ۱۵۷..... فریادهایی جسورانه که مذهب گرایی متعصبانه را انکار می کند
- ۱۵۸..... - سکوت بعضی از علماء به سبب ترس از مردم است:
- ۱۵۹..... - این نظر و عقیده البوطی که حق با اکثریت است، باطل است:
- ۱۶۰..... - حکم خداوند - تبارک و تعالی - در رابطه با اکثریت:
- فصل سوم: دلیل دعوت ما برای بازگشت به سوی سنت چیست؟ ۱۷۱**
- ۱۷۲..... - البوطی از موضوع فرار می کند به مردم پناه می برد:
- ۱۷۵..... - البوطی صلاحیت اجتهاد را ندارد:
- ۱۷۵..... - دعوت سلفیه در سرزمین شام چگونه بوجود آمد؟:
- ۱۷۷..... - مثال هایی زنده از اختلاف بین دعوتگران سنت و دشمنان آنان:
- ۱۷۷..... - اختلاف بین سلفی و مقلد مذهب مالکی:
- ۱۸۳..... - اختلاف بین سلفی و مقلد مذهب حنفی:
- ۱۸۵..... - اختلاف بین سلفی و مقلد شافعی مذهب:
- ۱۸۷..... - اختلاف بین سلفی و مقلد حنبلی مذهب:
- ۱۸۸..... - ما بخاطر این همه مخالفت های زیاد با سنت صحیح، با تعصب مذهبی دشمنی و مخالفت می کنیم:
- ۱۹۰..... - مذهبیون، مذهب را به عنوان اصل اساسی و کتاب و سنت را به عنوان تبع آن قرار داده اند:
- ۱۹۲..... تعصب مذهبی مخالف دین و علم است.....
- ۱۹۴..... - یک نفر مسلمان روشنفکر و با فرهنگ اگر دید که مذهب او مخالف با کتاب و سنت است، چه کار باید بکند؟:
- ۱۹۹..... - نمونه دیگر:
- ۲۰۲..... - از البوطی می خواهیم که جواب دهد:
- ۲۰۳..... اهمیت خطر موضوع تعصب مذهبی.....

- ۲۰۴.....: رد و انکار یک اعتراض:
- اینها توضیحات و روشنگری‌ها و دلایل دعوت ما در ارتباط با ترک تعصب مذهبی
- ۲۰۶.....: است:

فصل اول:

نظر و دیدگاه ما در رابطه با مذاهب اربعه و مساله اجتهاد و

تقلید

در این فصل می‌خواهیم آشکارا و صراحتاً نظر و دیدگاه خود را برای مردم بیان کنیم، بطوریکه برای کسی بهانه و عذری در ارتباط با نفهمیدن و یا بدفهمی و نظر و دیدگاه ما و آن چرا که در مورد ما شایعه پراکنی می‌کنند، باقی نماند، چند سالی است که از سوء تفاهم بیشتر مردم نسبت به نظر و فکرمان گله مند بوده و رنج می‌بریم، نمی‌دانیم سبب این سوء تفاهم و درک اشتباه، مخالفت ما نسبت به آنچه که مردم به آن عادت کرده‌اند یا آن را از آباء و اجداد خود به ارث برده‌اند، می‌باشد و یا تلاش بسیاری از افراد مصلحتی و تابع هوا و هوس، باعث بوجود آمدن این موقعیت و سوء تفاهم و گمراهی مسلمانان شده است، تا مردم را از ما دور کنند و بین ما دشمنی و عداوت ایجاد کنند. در حقیقت از مدت‌ها پیش ما نظر و اعتقاد خود را در رابطه با موضوع اجتهاد، تقلید و مذاهب فقهی بوسیله آنچه که استادمان «علامه محمد ناصرالدین البانی» در مقدمه کتاب نفیس و گرانبهای خود بنام «صفة صلاة النبي ﷺ» مخصوصاً در جلد پنجم آن آورده است، بیان کرده‌ایم بگونه‌ای که برای هر فرد مخلص، علم دوست، منصف کافی است که آن را به شکلی صحیح، درست بفهمد و همچنین با نوشتن تعداد مقالاتی که در مجله «المسلمون»^۱ تحت عنوان (عودة إلى السنة: بازگشت به

^۱ - فی المجلد الخامس - العدد الثاني والثالث والرابع والخامس.

سنت) به دنبال مطالبی که استاد علی طنطاوی در آن مجله منتشر کرده موضوع مورد نظر را بیان کرده است.

– نظر و دیدگاه ما در ارتباط با مسأله اجتهاد و تقلید:

معتقدیم که تبعیت از آنچه که خداوند سبحانه و تعالی – در کتاب خود (قرآن) و سنت رسول خود ﷺ به آن امر کرده واجب است و این همان عزم، تصمیم و اراده اسلام و حقیقت ایمان است و هرکس به تبعیت آنچه که از طرف خداوند و رسول او آمده است، راضی و خشنود نباشد، مسلمان نیست همانطور که خداوند سبحانه و تعالی می فرماید:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾﴾ [النور: 51].

«مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و پیغمبرش فراخوانده شوند تا میان آنان داوری کند، سخنشان تنها این است که می گویند: شنیدیم و اطاعت کردی و رستگاران واقعی ایشانند»

و درباره منافقان می فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ﴿٦١﴾﴾ [النساء: 61].

«و زمانی که بدیشان گفته شود: به سوی چیزی بیایید که خداوند آن را (بر محمد ﷺ) نازل کرده است، و به سوی پیغمبر ﷺ روی آورید (تا قرآن را برای شما بخواند و رهنمودتان دارد) منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت می کنند (و از تو می گریزند و دیگران را نیز از تو باز می دارند...)».

و آیات دیگری که به این موضوع اشاره می کنند، لذا تبعیت از کتاب (قرآن) و سنت (احادیث) باید هدف اساسی برای هر فرد مسلمانی بوده و راهی باشد که

از آن مسیر حرکت می‌کند، ولی مردم، در رابطه با مقدار ظرفیت فهم و شناخت، درجات مختلفی دارند، بعضی از آنان جاهلانی هستند که معانی قرآن کریم و احادیث شریف را نمی‌داند و نمی‌تواند از طریق آن دو معانی و مفاهیم قرآنی و احادیث را استنباط کند، و نمی‌تواند آنچه را که آندو (قرآن و حدیث) از او می‌خواهند، بشناسد، بعضی دیگر از مردم، شامل افرادی عالم، آگاه و هوشیاری هستند که معانی آیات و احادیث را می‌دانند، و به احکام و قوانین و قواعدی که از قرآن و احادیث استنباط می‌شود، پی می‌برند، و می‌دانند در بین آیات و احادیثی که ظاهراً با هم اختلاف دارند هماهنگی، تلفیق و ارتباط، ایجاد کنند و بر زبان عربی و شیوه و روش آن، وافق و آگاه‌اند و گروه سوم، کسانی هستند که حد وسط بین گروه اول و گروه دوم هستند یعنی جاهل و ناآگاه نیستند تا حدی که احکام را درک نکنند، و نتوانند آنچه را که قرآن و احادیث بر آن‌ها دلالت دارد، بفهمند بلکه دارای علم و آگاهی، عقلی متفکر بوده، ولی به درجه عالم فقیه، متخصص در فقه، اهل تحقیق و تتبع، باریک بین و بصیر و آگاه به آنچه که کتاب (قرآن) و سنت (احادیث) بر آن‌ها دلالت دارد، نرسیده است. درجات و مراتب اصلی مردم بدینصورت است که مشخص شد، هر چند هر کدام از آنان خود دارای مراتب و درجاتی متفاوتی می‌باشند. گروه اول از مردم علماء آنان را مقلد نام نهاده‌اند.

و نوع دوم را اصطلاحاً مجتهد می‌نامند. و نوع سوم را متبعین (کسانی که تبعیت می‌کند) می‌نامند. بر گروه اول واجب است که از هر عالمی که به کتاب و سنت آگاه است و در ارتباط با دین و علم مورد اعتماد و اطمینان آنان است، تقلید کنند. و اما بر گروه دوم واجب است که در ارتباط با شناخت آنچه که کتاب و سنت بر آن دلالت می‌کند، تلاش کرده و از آن‌ها تبعیت و پیروی نمایند، و حتی مردم را نیز به آگاهی از کتاب و سنت و تبعیت از آن دو راهنمایی و ارشاد نماید. و

بر گروه سوم واجب است که از دلایل شرعی و گفته‌های علماء، اطلاع و آگاهی پیدا کرده و از آن‌ها تبعیت کنند. هر کس که استعداد و توانایی اجتهاد داشته باشد، تقلید و اتباع از غیرمگردر حالت ضرورت، برای او جایز نیست، همانطور که طهارت و وضو بوسیله خاک، زمانی درست است که آب موجود نباشد یا اینکه در به کار بردن آن معذوریت شرعی داشته باشد و هر کس توانایی و استعداد اتباع "تبعیت" داشته باشد تقلید و اجتهاد برای او جایز نیست همانطوریکه اگر کسی توانایی و قدرت اجتهاد و تبعیت را نداشته باشد، تقلید بر او واجب است. دلیل این گفته‌ها آن است که اصل و اساس در هر چیزی، تبعیت از کتاب (قرآن) و سنت است برای هر کسی که توانایی و استعداد حرکت در این مسیر را داشته باشد. همانطور که خداوند سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: 3].

«از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است و جز خدا از اولیا و سرپرستان دیگری پیروی نکنید و (فرمان نپذیرید)».

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: 7].

«و چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است، اجرا کنید و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید».

و اگر مسلمان توانایی و استعداد درک و فهم از کتاب و سنت و استنباط احکام از این دو منبع را نداشته باشد به درجه اتباع نزول پیدا می‌کند و اگر توانایی و استعداد اتباع را هم نداشته باشد به درجه دیگری که همان تقلید است نزول پیدا می‌کند، درجه اتباع و تقلید هر دو از مواردی هستند که زیر مجموعه این فرموده خداوند تبارک و تعالی قرار می‌گیرند که:

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: 43]. «پس (برای روشنگری) از آگاهان بپرسید، اگر (این را) نمی‌دانید (که پیغمبران همه انسان بوده‌اند نه فرشته)».

در نتیجه برای شما که این کتاب را می‌خوانید مشخص می‌شود که به حقیقت کسانی که می‌گویند و شایعه پراکنی می‌کنند که ما اجتهاد را بر هر کسی واجب می‌دانیم، به ما دروغ و افتراء نسبت داده‌اند و همچنین هر کسی که از طرف ما گفته است که همانا ما تقلید را برای انسان جاهل حرام می‌دانیم، دوباره به ما دروغ و افتراء نسبت داده است لذا ما از هر سخنی که بر خلاف گفته مان به ما نسبت می‌دهند، بیزاریم و خود را تبرئه می‌کنیم.

- تعریف اجتهاد و مشروعیت آن:

اجتهاد در اصطلاح بکارگیری نهایت سعی و تلاش در رابطه با شناخت احکام و استخراج و استنباط آن‌ها از ادله‌های شرعی است آنگونه که مجتهد خود احساس کند دیگر توانایی اضافه کردن مطلبی را بر استنباط و شناخت خود ندارد. و مامعتقدیم که اجتهاد یکی از مصادر مهم شریعت اسلام برای اصلاح و تقویت و زنده نگه داشتن شرایع و قوانین اسلامی در هر زمان و مکانی است. همانطور که حوادث و اتفاقات موجود در زندگی زیاد، نامحدود، غیر محصور هستند برعکس نصوص شرعی یعنی قواعد و قوانین موجود در شریعت اسلامی محصور و محدود هستند، از دلایل و حکمتهای خداوند تبارک و تعالی آن است که اجتهاد را در اموری که نصّ صریحی درباره آن‌ها وجود ندارد، برای بندگان خود تشریح و تجویز کرده است، و اجتهاد در امور بنابر قیاس بر اموری است که نصّ صریح و آشکار در مورد آن‌ها آمده و در علت هر دو با هم اشتراک دارند،

قرآن کریم نیز بر طبق فرموده خداوند تبارک و تعالی به مشروعیت اجتهاد اشاره کرده است به اینک:

﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ [النساء: 83]. «اگر آن خبر را به پیامبر و اولیای امورشان [که به سبب بینش و بصیرت دارای قدرت تشخیص و اهل تحقیقاند] ارجاع می‌دادند، درستی و نادرستی اش را در می‌یافتند»

﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ [الحشر: 2]. [ای خردمندان درس عبرت بگیرید...].

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: 24]. «آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند (و مطالب و نکات آن را بررسی و واریسی نمی‌کنند؟) یا اینکه بر دل‌های قفل‌های ویژه‌ای زده‌اند؟».

﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: 59]. «و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (باعرضه برقرآن) و پیغمبر ﷺ او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید».

(تا در پرتو قرآن و سنت حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است باید چنین عمل کنید)

تمامی آیات مذکور ما را به تدبیر و استنباط و اعتبار امر می‌کنند، روشن است که این آیات عوام مردم جاهل به آیات و احادیث را مورد خطاب قرار نداده است زیرا آنان تخصص و توانایی این کارها را ندارند و در حقیقت خطاب در این آیات علماء هستند زیرا فعل و کار صحابه رضی الله عنهم در این مورد نیز مؤید این

گفته‌ها است، چون آنان در امور جدید اجتهاد می‌کردند، و هر کدام در ارتباط با امور جدید بنابر اجتهاد شخصی خود عمل می‌کرد.^۱

- حکم شرعی اجتهاد شرایط اجتهاد:

اجتهاد به لحاظ حکم شرعی، چند نوع است، در بعضی مواقع اجتهاد فرض عین است، و این هنگامی است که کسی می‌تواند در مورد اتفاقی جدید که حکم شرعی آن را نمی‌توان مشخص کرد، اجتهاد کند یا هنگامی که در مورد اتفاقی جدید که افتاده است از او سؤال می‌شود و ترس از ترک اجتهاد و حکم شرعی آن بشود و همین طور بدون حکم شرعی باقی بماند. در این دو حالت اجتهاد بر آن شخص فرض عین است.

و بعضی وقت‌ها اجتهاد فرض کفایه است، و این هنگامی است که از کسی در مورد مسأله‌ای که حکم آن مشخص نشده است و می‌تواند اجتهاد کند با وجود مجتهدین دیگر سؤال شود، هرگاه یکی از مجتهدین در مورد مسأله مذکور فتوی بدهد، گناه عدم اجتهاد از دیگران ساقط می‌شود ولی اگر همگی آنان اجتهاد را ترک کنند، جملگی مرتکب گناه می‌شوند، گاهی اوقات اجتهاد مندوب یا سنت است، البته این مورد زمانی است که مجتهد درباره حکم مسأله‌ای که ممکن است اتفاق بیفتد یا اینکه در مورد آن از او سؤال شود، بحث و تحقیق کند.

- شرایط اجتهاد:

علماء در ارتباط با شرایط مجتهدین دو دسته‌اند، گروهی خیلی سخت گیر، جدی و تعصب هستند و گروهی دیگر نرم، سهل گیر و آسان می‌باشند، علماء متأخر جزو گروه اول یعنی سخت گیر، جدی، متعصب و تند بوده و حتی اظهار داشتند که کسی نمی‌تواند اجتهاد کند و آنان به اجتهاد به عنوان مسأله‌ای غریب و

^۱ - اصول الفقه للخضری، ص ۳۵۷.

نا آشنا و ترسناک نگاه کرد که حتی برای آنان امکان تصور کردن آن و یا اینکه دیدن آن را تحمل کنند، وجود ندارد. و برای مجتهد، احاطه و اطلاع کامل بر علم‌های زیادی از جمله علم آلت مانند نحو، زبان، بلاغت و علوم شریعت مانند تفسیر و حدیث و اصول فقه و علوم قرآن و علم مصطلح و سیرت اطلاع و آگاهی از منطق علم کلام و غیر این‌ها از علوم که احاطه و آگاهی کامل بر آن‌ها ناممکن و محال است، به عنوان شرط گذاشته‌اند. و همه این‌ها بخاطر این است که به آنچه در دل دارند و به آن معتقد هستند برسند، و آنان معتقدند که باب اجتهاد از قرن چهارم هجری به بعد بسته شده است و برای هیچکس امکان اجتهاد در مسائل جدید وجود ندارد هر چند بعضی از آنان به ظاهر می‌گویند که هیچ گونه اعتراضی نسبت به وجود مجتهد جدید ندارند، هرگاه شرایط قبلی را داشته باشد، در حالیکه آنان با این طرز گفتار بیان می‌کنند که چنین کاری عملی نیست، نزد آنان اجتهاد ممنوع نیست ولی کلید باب اجتهاد گم شده و ناپیدا است. و ما معتقد هستیم که علمای متأخر خود در رابطه با این موضوع دچار اشتباه و خطا شده‌اند و اجتهاد آنگونه که اینان فکر می‌کنند، سخت، مشکل و ناممکن نیست، بلکه همانطور که استاد ما می‌گوید: ممکن است برای کسی که آشنا به لغات و توانایی و استعداد درک و فهم مدارکی که برای فهمیدن کتاب و سنت به آن‌ها نیاز دارد، داشته باشد، و به عبارتی دیگر: درحقیقت کسی که توانایی و استعداد درک و فهم کتاب‌های مذاهب اربعه و عبارات و نوشته‌های آنان را داشته باشد مخصوصاً کتاب‌ها و عبارات علمای متأخر که بعضی وقت‌ها شبیه معما و چیستان، مبهم، دو پهلو، پوشیده و دارای رمز و راز هستند، می‌باشند می‌تواند کتاب الله (قرآن) و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که به حقیقت این دو آسان‌تر، مشخص‌تر واضح‌تر از هر کلام دیگری هستند، بفهمد، مخصوصاً زمانی که برای اینکار از کتاب‌های اهل علم از تفسیر و شرح احادیث و کتاب‌های فقهی مرجع

آن‌هایی که دلایل اقوال مختلف را ذکر می‌کنند، مانند المجموع، امام نووی و فتح القدير ابن همام و نیل الاوطار شوکانی و غیره که از بهترین و نافع‌ترین آن‌ها، کتاب بدایه المجتهد و نهایه المقتصد «علامه ابن رشد» که آن را برای طلابی علمی که می‌خواهند به درجه اجتهاد برسند، نوشته است همانطور که در کتاب خود به این موضوع اشاره کرده است.^۱ می‌گویم تصدیق‌کننده این موضوع که کتاب خدا (قرآن) و سنت رسول اکرم ﷺ آسان‌ترین، مشخص‌ترین و واضح‌ترین کلام هستند، این است که خداوند عزوجل - کتاب کریم خود را اینگونه توصیف می‌کند که:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿۱۷﴾﴾ [القمر: 17]. «ما قرآن را آسان ساخته‌ایم، آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟»

﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿۱۹۵﴾﴾ [الشعراء: 195]. «به زبان عربی روشن و آشکاری.»

در حقیقت خداوند سبحانه و تعالی - قرآن را کتابی، مشخص و روشن، آشکار، که هر مخاطبی آن را درک می‌کند هر کس که توانایی درک و فهم آن را نداشته باشد می‌تواند از تفسیر علماء استعانت و کمک بگیرد. اعتقاد و نظر ما در رابطه با آسانی و راحتی اجتهاد برای کسی که آشنا به لغات و توانایی و استعداد درک و فهم کتاب و قرآن و سنت را دارد، چیزی تازه و جدیدی از جانب ما نیست، بلکه بسیاری از فقها به این موضوع اذعان دارند، که پیشرو آنان، امام ابو حامد غزالی - رحمه الله - است که این موضوع را به صورتی خوب، بی‌عیب، مفید توضیح داده است، و در کتاب گرانبهای خود بنام (المستصفی) بطور کامل و مفصل این موضوع را تکمیل نموده است. شیخ این موضوع را آنقدر مفید و خوب بیان کرده است که برای تو خواننده گرامی خلاصه کرده و بازگو می‌کنم:

^۱ - مجلة المسلمون ، السنة الخامسة، ص ۴۶۹-۴۷۰.

امام محمد غزالی - رحمه الله - می‌فرماید: برای مجتهد دو شرط در نظر گرفته می‌شود: شرط اول: آن است که مجتهد باید عادل، به دور از گناهای که عدالت او را خدشه دار می‌کنند، باشد، و این شرط اعتماد بر فتوی او و قبول آن را جایز می‌کند ولی شرط صحت اجتهاد نیست اما اگر فاسق باشد و برای خود اجتهاد کند، درست و صحیح است. شرط دوم که همان شرط اصلی و اساسی برای اجتهاد است: آن است که مجتهد باید بر مدارک و اسناد حکم‌های شرعی احاطه کامل داشته و با نگاه کردن در مسأله مورد نظر آنقدر ماهر و استاد باشد صحت اجتهاد خود را به مرحله ظن برساند و این نتیجه اولاً با شناخت اسناد و مدارکی که ثمره دهنده احکام شرعی هستند، بدست می‌آید. دوماً با شناخت از کیفیت و چگونگی بهره‌گیری و استفاده از آن مدارک برای استخراج احکام شرعی، بدست می‌آید. و تمامی این کار بوسیله شناخت علوم هشتگانه زیر ممکن است که عبارتند از قرآن، سنت، اجماع، عقل یا قیاس شناخت اصول فقه، زبان عربی و نحو - ناسخ و منسوخ و مصطلح حدیث. اما کتاب الله - عزوجل - اصل است، شناخت و آگاهی کامل بر آن به شرط گرفته نشده، بلکه آنقدر که متعلق به قسمت احکام قرآن است، و آن ۵۰۰ آیه است و همچنین حفظ کردن این ۵۰۰ آیات نیز به شرط گرفته نشده بلکه مجتهد باید جای این آیات را بداند. و اما سنت، مجتهد باید احادیثی را که متعلق به احکام است، بشناسد، و این احادیث اگر چه بالغ بر هزار حدیث است در نهایت محدود است، و لازم نیست که مجتهد بر احادیثی که در رابطه با موعظه و احکام آخرت و غیره است، شناخت و آگاهی داشته باشد، بلکه بر او واجب است که احادیثی که متعلق به احکام هستند فقط از آن‌ها اطلاع و آگاهی داشته باشد، و همچنین حفظ کردن این احادیث لازم نیست بلکه کافی است که مرجع و یا مصدري که این احادیث را تأیید و تصحیح می‌کند در پیش دست داشته باشد مانند سنن ابی داود و احمد و البیهقی همچنین

کافی است که جای هر باب را که هنگام نیاز به آن مراجعه می‌کند، بداند. و اما اجماع، مجتهد باید مسائلی را که اجماع در مورد آنها نظر ورأی داده‌اند، بشناسد و بداند تا برخلاف آنها فتوی ندهد، و حفظ کردن تمامی مسائل اجماعی و اختلافی بر او واجب و ضروری نیست، بلکه هر مسئله‌ای را که می‌خواهد در مورد آن فتوی بدهد، باید بداند که آیا فتوی او مخالف با اجماع نیست بدین صورت که باید بداند همانا فتوی او موافق با یکی از مذاهب علماء هر کدام که باشد هست و یا اینکه اجماع در مورد این اتفاق یا مسئله جدید هیچگونه نظر و رأی نداده‌اند. و اما قیاس که امام محمد غزالی آن را عقل می‌نامد، بر مجتهد واجب است که توانایی و استعداد، استخراج و استنباط علت‌های احکام شرعی را از آیات و احادیث و اجماع داشته باشد، و اصول کلی که شریعت اسلامی احکام خود را بر آن بنا نهاده است، بداند. این علوم چهارگانه همان مدارک و اسناد بدست آورنده یا استخراج کننده احکام شرعی هستند، اما طریقه و روش بهره‌گیری و استفاده از این مدارک و اسناد برای بدست آوردن و استخراج احکام شرعی، بوسیله علوم چهارگانه دیگر حاصل می‌شود.

❖ که ابتدا این علوم، اصول فقه است. بدین شکل که مجتهد باید اقسام ادله شرعی و شرایط آنها و اشکال و کیفیت ظاهری آنها را بشناسد.

❖ علم دوم، شناخت زبان دستور عربی است بگونه‌ای که مجتهد بتواند بوسیله آن گفته‌های عرب و عادت آنان در چگونگی استعمال این دستور زبان را بفهمد تا بین کلام اصلی و کلام ظاهری و حقیقت و مجاز و عام و خاص، تمییز و جدایی ایجاد کند و لازم نیست که مجتهد در این رابطه به نهایت درجه استادی برسد و اینکه تمامی لغات عربی را بشناسد و در دستور زبان عربی تعمق و جستجو و ژرف نگاری کند. بلکه در این رابطه کافی است آنچه که او را به حقیقت معانی و مفاهیم مسائل می‌رساند، درک کند.

❖ سومی: علم ناسخ و منسوخ در قرآن و سنت است، بر مجتهد واجب است که این علم را بداند، و آیات و احادیث ناسخ و منسوخ را بشناسد و لازم نیست که همگی آن‌ها را حفظ کند بلکه در مورد هر مسئله‌ای که بوسیله آیت و یا حدیثی می‌خواهد، فتوی بدهد باید بداند که هیچکدام از آن دو منسوخ نیستند.

❖ چهارم: شناخت راوی حدیث و همچنین تشخیص و جداسازی حدیث صحیح از غیر صحیح است و احادیثی را که امت اسلامی قبول کرده است نیازی به تحقیق و بررسی کردن اسناد آن حدیث نیست اما احادیث دیگری غیر از احادیث مذکور، بر مجتهد واجب است که خیلی کامل، خوب، محققانه به کسانی که احادیث مورد نظر را نقل کرده‌اند، نگاه کند و عدالت و عیب آنان را بشناسد و در این رابطه تعدیل راوی حدیث از طرف امامی عدال کافی است به آن شرط که مزکی^۱ یا آن امام عادل روش و طریقه صحیحی در تعدیل راوی داشته باشد. علوم هشتگانه مذکور به سه علوم مهم بر می‌گردد که عبارتند از: ۱- علم حدیث ۲- علم لغت ۳- علم اصول فقه.

اما علم کلام و مسائل فرعی در فقه، هیچگونه نیازی به این دو تا نیست. در رابطه با علم کلام، برای مجتهد کافی است که اعتقادی لازم، قطعی بلا تغییر به ارکان شش گانه ایمان داشته باشد و شناخت راه‌های علم کلام و ادله آن لازم نیست زیرا هیچکدام از اصحاب و تابعین آن را تأیید نکرده‌اند و حتی اگر مجتهد در رابطه با اعتقاد، مقلد محض باشد، برای او اجتهاد در احکام جایز است. اما مسائل فرعی در فقه، حتی اصحاب رسول الله ﷺ نیز شناخت کافی بر آن‌ها نداشته‌اند، ولی اطلاع بر آن‌ها و شناخت از آن‌ها، به طالب علم، تمرین ممارست بیشتری به نسبت اجتهاد به او می‌دهد.^۱ سپس امام محمد غزالی بحث مورد نظر را با تنبیه و آگاهی مهمی تحت عنوان «نکته ای در رابطه با شرایط آسانگیری که

^۱-المستصفی للغزالی، ص ۱۰۱-۱۰۳.

بیشتر افراد از آن غافل و ناآگاه هستند» «دقیقة فی التخیف یغفل عنها اکثرون» به اتمام می‌رساند و بخاطر اهمیت این موضوع عین جملات او را نقل می‌کنم امام محمد غزالی می‌گوید: اجتماع علوم هشتگانه مذکور درباره مجتهد مطلق که در تمامی مسائل شرعی فتوی می‌دهد، به شرط گرفته شده و اجتهاد به نزد من مقام و مرتبه‌ای که قابل تفکیک و تقسیم بندی نباشد، نیست. بلکه جایز است که به عالمی که در مقام و منصب اجتهاد درباره بخشی از احکام شرعی قرار دارد، مجتهد گفت: هر کسی که مثلاً روش قیاسی را می‌داند و می‌شناسد و از طریق آن نظر می‌دهد، او می‌تواند در رابطه با مسائل قیاسی فتوی دهد، اگر چه در ارتباط با علم حدیث ماهر و استاد نباشد یا مثلاً هر کس درباره مسئله مشترکه نظر می‌دهد کافی است که خود فقیه باشد و فقط آگاه به اصول و قواعد ارث و معانی آن‌ها باشد. اگر چه از خبرهایی که درباره مسائل تحریم مسکرات یا در رابطه با مسأله نکاح بدون ولی آمده است. هیچ گونه اطلاع و آگاهی نداشته باشد و آگاهی از این نوع اخبارها هیچ نوع کمکی به رای و نظر او در مسائل ارث نمی‌کند و همچنین هیچگونه ارتباطی بین این نوع احادیث و مسائل ارث وجود ندارد. پس به چه دلیل غفلت و ناآگاهی از این نوع احادیث یا کوتاهی در شناخت و یادگیری آن‌ها نشانه نقص و عیب مجتهد است؟ و کسی که آشنا و آگاه بر احادیثی که درباره قصاص مسلمان در مقابل کافر ذمی و چگونگی تصرف و انجام این قصاص صحبت می‌کند، باشد کوتاهی او درباره علم نحو که از این فرموده خداوند صحبت می‌کند، هیچ گونه زیان و ضرری به او نمی‌رساند.

﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ [المائدة: ۶]. «و سرتان را مسح کنید، و پاهایتان را تا دو قوزک (بشوید)» و همینگونه مسائلی را که در این معنا و مفهوم هستند با هم مقایسه کن.

از شرایط مفتی این نیست که به تمامی مسائل جواب دهد، از امام ملک - رحمه الله - در مورد چهل مساله سؤال شد. در جواب سی و شش تا از آنها گفت: نمی‌دانم و چقدر امام شافعی - رحمه الله - حتی صحابه کرام رضی الله عنهم در جواب مسائل به بن بست رسیده‌اند. پس مجتهد باید در مورد مسأله‌ای که می‌خواهد، فتوی بدهد، اطلاع و آگاهی کامل داشته باشد، و در این حالت مجتهد در مورد آنچه که می‌داند، فتوی می‌دهد و خود می‌داند که همانا او می‌داند و بین آنچه را نمی‌داند و آنچه را که می‌داند، تمییز و جدایی ایجاد می‌کند، لذا در مورد آنچه که نمی‌داند جواب نمی‌دهد و فقط در مورد مسائلی که می‌داند، فتوی می‌دهد. جملگی این‌ها شرایط اجتهاد می‌باشند.^۱ و این شرایط همانطور که مشاهده می‌کنی برای کسی است که توانایی و استعداد درستی برای بحث، تحقیق و رای و نظر داشته باشد، به همین دلیل اشتباه و خطا زیادی که از طرف علماء متاخر و تندی و سختگیری آنان بدین شکل که اجتهاد را به مانند کاری نا ممکن و محال فرض می‌کنند، و از علما که راغب و مشتاق این کار هستند و توانایی و استعداد آن را دارند، در رابطه با اجتهاد چیزهایی طلب می‌کنند که حتی ۱/۴ بلکه ۱/۱۰ تمامی این صفات را مجتهدین صحابه کرام (رضی الله عنه) در خود نداشته‌اند و به همین دلیل برای تو مشخص می‌شود که بحقیقت اتهاماتی که شیخ غزالی^۲ - رحمه الله - و امثال او بر کسانی که برای رسیدن به درجه اجتهاد سعی و تلاش می‌کنند، وارد کرده‌اند، ظلم و خطا و تندی و سختگیری است که هیچ گونه دلیلی برای ادعای خود ندارند و سرسختی، اذیت کردن و آزرده کردن و در نهایت پریشان کردن آنان است که هیچ گونه دلیلی شرعی بر این کار خود ندارند. (نکته ای که قابل ذکر

^۱ - المستصفی، ص ۱۰۳.

^۲ - امام محمد غزالی در رابطه با اجتهاد با کسانی است که توانایی و استعداد اینکار را ندارند و بدون علم و آگاهی بوده و دارای دینی ضعیف هستند. (لزوم اتباع مذاهب الاثمه) ص ۱۳.

است قضاوت مؤلف درباره عملکرد حجه الاسلام امام محمد غزالی - رحمه الله - منصفانه نیست زیرا که خود مؤلف ابتدا برای درستی اجتهاد به نظر و اعتقاد امام محمد غزالی استناد می‌کند و بعد او را به عنوان کسی که افرادی را که در رسیدن بر درجه اجتهاد سعی و تلاش می‌کنند، مورد اتهام قرار می‌دهد، جای بسی تعجب است در حالیکه اگر منصفانه و با دقت به مسأله نگاه کنیم، تندی و سختگیری امام محمد غزالی در رابطه با اجتهاد با کسانی است که توانایی و استعداد اینکار را ندارند و بدون علم و آگاهی بوده و دارای دینی ضعیف هستند. (مترجم).

و با توجه به مذکورات فوق خطا و اشتباه دکتر البوطی زمانیکه گفته المعصومی - رحمه الله - را مورد مسخره قرار می‌دهد برای تو مشخص می‌گردد - معصومی می‌گوید: بحقیقت اجتهاد برای کسی که تمامی همت و تلاش خود را در فراگیری علم، صرف کرده و عزم و اراده خود را در بدست آوردن تقوی، قوی و محکم گرداند، کاری آسان و ممکن است، و او نیازمند مطالعه و آگاهی و احاطه کامل بر کتاب‌های زیادتر از موطأ، صحیح بخاری و صحیح مسلم، سنن ابی داود و جامع ترمذی و نسائی ندارد. دیدی که امام محمد غزالی که خود مذهبی است در این رابطه معتدل تو بوده و کار را آسان‌تر گرفته است در حالیکه معصومی نسبت به رأی و نظر امام محمد غزالی - رحمه الله - سخت‌تر و تندتر می‌باشد و این گفته دکتر البوطی و امثال او که ادعا می‌کنند پیرو امام محمد غزالی - رحمه الله - بوده و نهایت احترام و قدردانی را برای او قائل هستند دلیل و حجتی بر علیه خودشان می‌باشند. مجدداً به آقای دکتر البوطی و امثال می‌گوئیم: آیا شما اطلاع و آگاهی و احاطه داشتن و فهم کتاب‌هایی را که معصومی - رحمه الله - در مسیر اجتهاد ذکر کرد، کاری آسان و راحت می‌دانید؟ بحقیقت من مطمئن هستم به اینکه علما مجتهد بزرگ از جمله آنان امامان چهارگانه (شافعی،

حنفی، مالکی، حنبلی) حتی خود آنان اطلاع و آگاهی بیشتری از این احادیثی که معصومی کتاب‌های آن‌ها را نام برده، نداشته حتی بعضی از آنان ۱/۱۰ علم بر این احادیث را نداشته‌اند. برآستی خواندن و تحصیل، مطالعه و بررسی این کتاب‌ها برای کسی که قدرت و توانایی و استعداد دارد، نیاز به چندین سال دارد، پس شما چطور آن را ساده

می‌پندارید؟. چطور گمان می‌کنید که این کار، برای هر انسانی حتی عادی و معمول و یا عرب بادیه نشینی که هیچ گونه علم و آگاهی ندارد همانگونه که به دروغ و بهتان در رساله اللامذهبیه، خود گفته‌اید که معصومی - رحمه الله - اجتهاد بر هر انسانی را واجب و فرض کرده است؟ به حقیقت هر کسی که بتواند ۱/۴ این کتاب‌ها را بخواند و بفهمد البته با استعانت و کمک از شرح این مطالب توسط علماء و بیان مراتب احادیث توسط آنان، و اگر نسبت به علوم لغت و قرآن و اصول توانایی قابل توجهی داشته باشد، می‌تواند اهل اینکار باشد، زیرا استعداد و توانایی موجود در او نشان دهنده جایگاه و درجه و مرتبه بزرگ اجتهاد است و ما مطمئن هستیم که افراد خیلی خیلی کم از مردم می‌توانند به این درجه برسند، و بر ما واجب است که این تعداد از افراد را تشویق کرده و به آنان کمک کنیم و دستشان را به عنوان یاری و مساعدت بگیریم، نه اینکه دشمن سرسخت در مقابل آنان باشیم، حتی دشمنی با آنان از دشمنی ما با کافران هرزه و فاسد، سخت‌تر و بدتر باشد، یا اینکه مانع همت و تلاش آنان بوده و تلاش و کوشش آنان را از بین برده و بر آنان افترا و دروغ ببندیم.

«باطل بودن این فکر که می‌گوید: باب اجتهاد بسته است»

در بین فقهاء متأخرین ادعای متعصب و خطرناک که زمان اجتهاد تمام شده است، شایع است و باب اجتهاد بعد از قرن چهارم تا روز قیامت، مسدود شده است، سلسله طلایی و با ارزش مجتهدان امت اسلامی قطع شده و از بین رفته

است، تا روز قیامت هیچ کس را نمی توان یافت که بتواند به درجه اجتهاد برسد، و حتماً باید از علما و مجتهدان پیشین، تقلید کند، و هیچگاه اجازه مخالفت با آنان را ندارد، و نهایت کاری که می توانند علما متاخر انجام دهند، ترجیح و برتری دادن بعضی از گفته های علما و پیشین بر بعضی دیگر است البته در ضمن مذهبی بودن. یعنی باید تابع یکی از مذاهب اربعه باشد در ضمن این خصوصیت می تواند قول یا اقوال بعضی از علما متقدم را بر بعضی دیگر ترجیح و برتری دهد. و نتیجه و آثار طبیعی این ادعا همان شایع شدن تقلیدی است که چندین قرن است با تمام فشار بر مسلمانان وارد شده است و مسلمانان را دچار عقب ماندگی و انحطاط علمی کرده است و طرفداران کتاب «اجتهاد و المجتهدون» بسیار حواشی این فکر زمزمه و خُرخر می کنند همانگونه که گفته دکتر البوطی نیز به این نتیجه ختم می شود، و این طرز فکر را از بسیاری از کسانی که با دعوت کنندگان سنت، دشمنی و کینه دارند، شنیده ایم، و بعضی از آنان به ظاهر اجتهاد را جایز می دانند ولی در عمل با آن محاربه و جنگ می کنند، و هرگاه نام مجتهدی را می شنوند، اجتهاد او را انکار کرده و ادعا می کنند که او صلاحیت اجتهاد را ندارد و بر او طعنه می زنند. و او را مسخره می کنند، و به حق یا ناحق از او درخواست منابع و مراجع می کنند، برای او از کاه کوه می سازند، فهرست و لیستی طولانی، عریض از شرایطی که ادعا می کنند بودن آنها در مجتهد واجب است، جلوی او قرار می دهند، شرایطی که حتی یک صدم آنها در اصحاب رضی الله عنهم و یاران مجتهد رسول الله صلی الله علیه و آله نبوده است. ما معتقدیم که منع اجتهاد بعد از قرن چهارم هجری بنابر دلایل زیادی، در اصل فکری باطل و ریشه ای فاسد دارد.

❖ اولاً: اجتهاد امری است که خداوند عز و جل - آن را تشریح کرد و امت اسلامی را به آن رهنمود کرده است و آن را در مرتبه چهارم از مصادر و منابع و مراجع شریعت اسلامی قرار داده است که عبارتند از: کتاب (قرآن)، سنت، اجماع

و قیاس (که از مهم‌ترین شعبه‌های اجتهاد است) و برای هیچ کس جایز نیست که ذره ای هر چند کوچک و کم از دین الله - جل جلاله - را تغییر دهد چه رسد به اینکه کسی بخواهد اصلی از اصول دین را باطل کند و مصدر و مرجعی از مصادر شریعت اسلامی را حرام بدانند؟ مشخص است که قانون گذاری یکی از خصوصیات و افعال خداوند تبارک و تعالی بوده، و از صلاحیت انسان خارج است،

❖ دوماً: همانا بستن باب اجتهاد و یا تعطیل کردن آن، منع و یا تحریم وسعت و عظمت رحمت خداوند تبارک و تعالی بر امت اسلامی بوده و دلیلی است بر اینکه با اینکار ادعای آگاهی بر غیب را دارند بدین شکل می‌خواهند بگویند: بعد از قرن چهارم هیچ کسی یافت نمی‌شود که صلاحیت اجتهاد را داشته باشد، آنان از کجا این موضوع را می‌دانند؟ و شناخت و آگاهی آن را از کجا بدست آورده‌اند؟ آیا خداوند - عز و جل - آنان را باخبر کرده است به اینکه بعد از قرن چهارم، هیچ مجتهدی را خلق نخواهد کرد؟

﴿إِنْ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ بِهٰذَا اَتَقُولُوْنَ عَلٰی اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ﴾ [یونس: 10].
«شما ای (مشرکان) هیچگونه دلیل و برهانی بر این (ادعای خود) ندارید. آیا چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که از آن آگاهی ندارید؟»

درست است، همانطور که در بعضی از احادیث صحیح وارد شده حالت و وضعیت دینی مردم با گذشت زمان ضعیف شده و کم می‌شود ولی این وضعیت عمومی است نه فردی، و این عقب نشینی عمومی یا برگشت ضعف عمومی: شامل همه افراد یا عموم انسان‌ها نمی‌شود بلکه از طرف عموم خاصی پیش می‌آید همانطور که رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم می‌فرماید:

«مثل أمّتی مثل المطر لا یدری أوله خیر أم آخره»^۱

(مثل امت من بمانند باران است که شخص نمی‌داند اول آن خیر است یا آخر آن) در عصر انحطاط دینی و علمی افراد نابغه مشهور، برجسته، بسیار متفکر و علما بزرگی در مقایسه با امامان مجتهد سابق وجود دارند که از لحاظ علم و فقه و باهوشی، تیزهوشی و اخلاص، در درجه پایین تری قرار ندارند یا کمتر نیستند. و از آنچه که ابن حزم، النووی و العز بن عبدالسلام و ابن دقیق العید، و ابن تیمیه، و ابن القیم و ابن حجر و ابن کثیر و الذهبی - رحمهم الله تعالی - و غیر از این‌ها که نسبت به زمان ما فاصله ندارند، خبر داده‌اند در مقایسه با آنچه که علما متقدم از آن خبر داده‌اند. در درجه پایین تر قرار ندارند. پس امت اسلام - به شکر الله تعالی - امتی است که خداوند به او رحم کرده و به اذن و ارادة الله - جل جلاله - هیچ وقت برکت، علم و اجتهاد از او قطع نخواهد شد، بهترین امتهای بوده و گرامی‌ترین آن‌ها نزد الله - تبارک و تعالی - می‌باشد، همانطور که رسول الله ﷺ در توضیح و تفسیر این آیه کریمه: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: 110]. «شما بهترین امت هستید که برای هدایت مردمان خارج شده اید».

می‌فرماید: «أنتم تتمون بسبعین أمة أنتم خیرها وأکرمها علی الله تعالی»^۲
می‌فرماید: «شما هفتادمین امت هستید و بهترین آن‌ها و گرامی‌ترین شان به نزد الله - تبارک و تعالی - می‌باشید».

اکرام خداوند - تبارک و تعالی - و رحمت و بخشش و فضل او نسبت به این امت اقتضا می‌کند که نعمت خداوند بر این امت استمرار و ادامه داشته باشد که

۱- این را ترمذی روایت کرده است و آن را حسن دانسته. و شیخ ما در تعلیق آن گفته که با آن

سند صحیح است

۲- بروایت ترمذی و وابن ماجه و دارمی. و شیخ ما نیز آن را حسن قرار داده است

یکی از مهم‌ترین این نعمت‌ها، نعمت اجتهاد است چیزی که ادامه دین و مصلحت کار و حل مشکلات امت به آن بستگی دارد.

❖ سوماً: بحقیقت اجتهاد برای بقای شریعت اسلامی و وجود آن و استمرار و دوام بر آن، ضروری و لازم است، بخاطر اینکه اتفاقات و حوادث جدید نامحدود بوده اما نصوص شرعی (آیات و احادیث) محدود و محصور هستند، و نمی‌توان نصوص محصور و محدود شرعی را با اتفاقات و حوادث نامحدود و غیر محصور، پیوند و ارتباط داد.

لذا یکی از حکمت‌های خداوند عز و جل - آن است که برای مسلمانان، اجتهاد را تشریح کرده است تا بواسطه آن بتوانند احکامات اسلامی را از نصوص شرعی و قواعد عمومی آن، استنباط و استخراج کرده و مسائل و موارد مشابه و همانند را با هم قیاس کنند. حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه با بعضی از امور، خود اجتهاد کرده‌اند، و اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و تابعین نیز اجتهاد کرده‌اند. پس اجتهاد امری است که سلف صالح و بهترین‌های امت نیز آن را انجام داده‌اند، بر ما واجب است که از راه و روش و طریقه آنان پیروی کنیم. و راست گفته است که:

وکل خیر فی اتباع من سلف و کل شرفی ابتداع من خلف
هر خیر و نیکی در تبعیت کردن از سلف صالح است و شر و بدی در پیروی از بدعت‌های علما و خلف است.

- اعتراضات و جواب دادن به آنها:

از کسانی که اجتهاد از قرن چهارم به بعد را منع می‌کند می‌پرسیم که: دلیل شرعی که شما در رابطه با تعطیل بودن باب اجتهاد یا بسته بودن آن دارید چیست؟ آنگونه که ما به کتاب‌ها و مقالات نوشته شده آنان مانند کتاب «الاجتهاد

و المجتهدون» و کتاب «لزوم اتباع مذاهب الاثمه» نگاه کرده‌ایم هیچ دلیل شرعی از کتاب (قرآن) و سنت (حدیث) ندیده‌ایم. دوباره سوال را تکرار می‌کنیم، اگر برای نظر و عقیده خود در رابطه با بسته بودن باب اجتهاد دلیل شرعی ندارید، پس دلیل عقلی شما در این رابطه چیست؟ تنها دلیلی که شیخ حامد - رحمه الله - و غیر از او ذکر کرده‌اند این است که هرگاه باب اجتهاد باز شود، کسانی که شایستگی و اهلیت این کار را ندارند در این زمینه وارد می‌شوند، در نتیجه دین را فاسد می‌کنند، و احکامات دینی را بازیچه دست خود قرار داده و در نهایت باعث بوجود آوردن بی‌نظمی، آشفتگی، و بالاخره هرج و مرج دینی می‌شوند.

و این نوع اعتراض، صد درصد باطل و غیرمنطقی است و اگر از کوچک‌ترین صحت و درستی و اعتبار برخوردار می‌بود. خداوند عز و جل - ما را بدان رهنمود می‌کرد و رسول اکرم ﷺ نیز ما را بدان سفارش می‌کرد، از آن جهت که هیچ احدی نسبت به الله - عز و جل - مصلحت دینی و دنیای انسان را نمی‌داند و همچنین هیچ احدی در مقایسه با الله (جل جلاله) نسبت به ضرر و زیان انسان در دنیا و آخرت آگاه نیست. در این رابطه رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «ما ترکت شیئاً مما أمرکم الله به إلا قد أمرتکم به، ولا ترکت شیئاً مما نهاکم الله عنه إلا و قد نهیتکم عنه...»^۱.

«هرآنچه را که خداوند شما را به آن امر کرده بود، من نیز شما را بدان امر کردم، و هر آنچه را که خداوند شما را از آن نهی کرده بود من نیز شما را از آن نهی کردم»

پس آیا منطقی است یعنی عقل این را قبول می‌کند که خداوند از شرّ بزرگی آگاه باشد که مسلمانان را فراگرفته و هرج و مرج دینی در بین آنان ایجاد می‌کند، اما مسلمانان را از آن دور نکند؟ در غیر این صورت - العیاذ بالله - در رابطه با

^۱ - بروایت شافعی در سننش (۱۴/۱) رسلاً و طبرانی و بمجموع طرق آن صحیح است.

هدایت و راهنمایی آنان کوتاهی کرده است یا - العیاذ بالله - خداوند فراموش کرده است از چیزی که دین و آخرت آنان را از بین می‌برد، با خبر سازد، پاک و منزّه است الله جل جلاله - بلند مرتبه و بزرگ است همانطور که خود می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ [مریم: 64]. «و خداوند هیچ چیز را فراموش نمی‌کند»

عقل و درک و فهم انسان مسلمان چگونه ممکن است تصور کند که خداوند می‌داند همانا خطر بزرگ و شری همگیر و قریب الوقوع مسلمانان را فرا می‌گیرد ولی آنان را از این خطر بزرگ، آگاه نمی‌سازد، در نتیجه بظاهر ادعا کنندگان علم چندین قرن آمده‌اند تا آنچه را که خداوند العیاذ بالله - نازل نکرده است، جبران کنند و شریعت او را تکمیل گردانند؟ وای بر شما بخاطر این گفته خطرناک و بهتان و افترای باطل (نکته ای که در اینجا متذکر می‌شوم این است که مخاطب قرار دادن علمای بزرگی همچون امام محمد غزالی - رحمه الله - و امثال او با این لفظ از صفات و اخلاق مسلمان نیست مطمئناً هیچکدام از این علما بزرگ چنین نیت و قصدی نداشته‌اند و اگر در مورد مسئله‌ای همچون اجتهاد نظر و عقیده ای ابراز داشته‌اند با نیت خیر بوده است نهایت اینکه دچار اشتباه شده‌اند که با توجه به حدیث رسول اکرم ﷺ این علما در این فتوی اکر به حق نرسیده باشند یک پاداش می‌گیرند نه اینکه آنان را با لفظ جاهل و اینکه آنان را به افترا و بهتان زدن، محکوم کنیم مترجم) درحقیقت دری که الله - سبحانه و تعالی - بگشاید، هیچ انسانی در هر مقام و مرتبه‌ای هر کس که باشد نمی‌تواند آن را ببندد، حقیقتاً باب اجتهاد را الله تبارک و تعالی گشوده است زیرا او می‌داند که برای استمرار و احیاء دین و امت اسلامی لازم و ضروری است. پس چطور می‌توانید آن را ببندید؟ همانا خداوند - سبحانه و تعالی - کسی را که بدون اذن و اجازه الله - تبارک و تعالی - قانون گذاری می‌کند تهدید کرده است و او را دچار عذاب سختی می‌کند و می‌فرماید:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشورى: 21].

«شاید آنان انبازها و معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خداوند بدان اجازه نداده است (و از آن بی‌خبر است؟)»

و همچنین کسانی که بدون اذن و اجازه الله تبارک و تعالی که حلال را حرام و حرام را حلال می‌کنند، در زمره افراد بالا که مورد تهدید شدید خداوند قرار می‌گیرند برمی‌شمارد در مورد اهل کتاب می‌فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱]. «یهودیان و ترسایان

علاوه بر خدا، علما دینی و پارسایان خود را هم به خدایی پذیرفته‌اند» (چرا که علما و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌کنند، و خودسرانه قانونگذاری می‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبال ایشان روان می‌گردند...).

در حدیثی از عدی پسر حاتم وارد شده که از پیامبر ﷺ در مورد عبادت اهل کتاب سؤال کرد و پیامبر ﷺ در جواب او فرمودند که عالمان دینی و پارسایان، حرام را بر ایشان حلال و حلال را برای آنان حرام می‌کردند و مردمانشان از آنان تبعیت می‌کردند عبادتشان به این ترتیب بود. لذا اگر تحریم کردن حلالی و حلال کردن حرامی دلالت بر گمراهی و شرک بکند، پس بستن و تعطیل کردن بابی که خداوند آن را گشوده است و آن را مصدری از مصادر و مراجع قانون گذاری و اصلی از اصول اسلام قرار داده است، چگونه خواهد بود؟ و با این کار مسلمانان را از نعمتی بزرگ که خداوند بر آنها نازل کرده است محروم می‌گردانند؟ چه کسی برای انجام این کار به آنان اجازه داده است؟ ﴿إِنَّ اللَّهَ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾ [التوبة: ۹۵]. «آیا خدا به شما اجازه داده است یا اینکه بر خدا دروغ می‌بندید و از زبان خدا چیزهایی می‌گویید و می‌کنید که خدا بدانها دستور نداده است؟»

اگر باب اجتهاد منبع شروبدی است، پس چطور خداوند تبارک و تعالی - آن را بر بندگان خود گشوده و تشریح کرده است و بهترین مخلوقات خود را برای اینکار قرار داد و از آنان تعریف و توصیف می‌کند، و اگر ثابت شود اجتهاد مصدر و منبع خیر و نیکی است، پس چگونه باب آن را تعطیل کرده و می‌بندید؟ و اگر شما معتقد هستید به اینکه اجتهاد در سه قرن اول هجری مصدر و منبع خیر و نیکی بوده است، زیرا آن زمان مردم صالح و نیکوکار و متقی و پرهیزگار بودند. سپس بعد از گذشت این سه قرن آنان فاسد و بدکار شدند، در جواب به شما می‌گوئیم: اگر چنین می‌بود، خداوند جل جلاله ما را از این کار منع می‌کرد. و کافی است که به این نکته اشاره کنیم که وقتی خداوند تبارک و تعالی - یک نسل از مسلمانان را از خطری که قبل از روز قیامت به آن گرفتار خواهند شد که همان خطر دجال و خطر ایمان آوردن به او است آگاه نبوده است. به نظر شما ممکن است که خداوند از آگاه نمودن و هشیار کردن مسلمانان، آن هم نه یک نسل و نه دو نسل بلکه تمامی نسلهای مسلمان بعد از قرن چهارم هجری را از خطری عظیم و بزرگ و هرج و مرج دینی که شما فکر می‌کنید از باز شدن باب اجتهاد بوجود می‌آید، مطلع و آگاه نسازد؟ خداوند تو پاک و منزه هستی، این بهتان و افتراء بزرگی است. ای کسانی که اینگونه معتقد هستید عجله نکنید و برخورد سخت نگیرید، و از پروردگار خود حیاء کنید و در گفتار و رفتار خود با او نهایت ادب را رعایت کنید، این گونه طرز فکر و اعتقاد حتی شایسته یک مسلمان، جاهل و فاسق هم نیست چگونه ممکن است یک فرد مسلمان که ادعای علم می‌کند و مسوول آگاهی مردم و اصلاح آنان است، اینطور فکر بکند! علاوه بر آنچه که گذشت از جهت عقلی نیز با دلیل باطل شما که بواسطه آن فکر و عقیده بسته بودن باب اجتهاد را منتشر کرده‌اید، مناقشه، مباحثه و مخالفت خواهیم نمود، با این احتمال کسی که شایستگی این کار را ندارد، وارد

این مجموعه می‌شود، در جواب می‌گوئیم: بحقیقت هر علم و فن و حرفه ای که وجود دارد می‌تواند در معرض داخل شدن مدعیانی قرار بگیرد که اهلیت و شایستگی این کار را ندارند، آیا با این وضعیت علوم و فنون موجود را کنار گذاشته و باب شناخت و بحث در مورد آن‌ها را می‌بندیم، و بشریت را با این کار به مسیر قهقرایی، عقب افتادگی، سقوط، فساد و پستی و حقارت برگردانیم؟ با توجه به این منطق ما باید تمامی پزشکان را از فعالیت پزشکی که درکشور انجام می‌دهند، به احتمال وجود کسانی که ادعای پزشکی می‌کنند، ولی هیچگونه شایستگی در این مورد ندارند، منع کنیم، همچنین باید بابهای علم داروسازی را به خاطر احتمال وجود کسانی که به دروغ ادعای شغل داروفروشی، داروسازی، داروشناسی می‌کنند، بست. به همین ترتیب بر ما واجب است که مردم را از یادگرفتن علم تفسیر و حدیث و فقه بخاطر احتمال وجود افرادی نالایق برای تعلیم این درسها منع کنیم. آیا این گفته منطقی است؟ و آیا عقل سلیم انسانی این گفته را می‌پسندد؟ به حقیقت خداوند - تبارک و تعالی - دنیا را به عنوان آزمایش برای انسان آفریده و در آن نیکوکار و بدکار، بخشنده و مهربان و شرور و خبیث قرار داده تا جملگی آنان را در معرض امتحان و آزمایش قرار دهد هر چند که خود به همگی آنان واقف است ولی حق همراه با دلیل و برهان، و باطل را ضعیف و نیازمند به دلیل و برهان قرار داده بدین ترتیب که هرگاه حق ظاهر شود، باطل خوار و زبون و شکست خورده و بیرون رانده شود.

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾ [الأنبياء: 18]. «بلکه (ما چنین نمی‌خواهیم و) حق را به جان باطل می‌اندازیم و حق مغز سر باطل را از هم می‌پاشند و باطل هر چه زودتر محو نابود می‌شود»

﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ [النساء: 76].

«بیگمان نیرنگ شیطان همیشه ضعیف بوده» است...[.

هرگاه کسی پیدا شود که ادعای اجتهاد داشته باشد و او از زمره افرادی باشد که شایستگی این کار را ندارد، همانا الله -تبارک و تعالی - خود سعی و تلاش آنان را باطل کرده است و حجت و دلیل آنان را بی اعتبار و بی اساس می گرداند، و بوسیله مجتهدین لایق و شایسته و علما متقی و پرهیزگار آنان را خاموش و ساکت می کند و اینگونه به ظاهر مدعیان علم و اجتهاد و شیادان هیچگونه دلیل و برهانی نخواهند داشت ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِغَةُ﴾ [الأنعام: 149]. «ای پیغمبر) بگو: خداوند دارای دلیل روشن و رسا است» (بر اینکه گفتار و کردارتان بی پایه و بی اساس است و شما اصلاً دلیل قطعی بر صدق گفتار و درستی کردار خود ندارید در اینکه می گوئید: خدا به کفر و شرک ما راضی و به تحلیل و تحریم ما خشنود است!)...

همانا خداوند -جلّ جلاله - عهد کرده که هیچگاه زمین را از انسان‌هایی که مدافع و مجری قوانین الله با دلیل و برهان، و مدافع دین به حق هستند، خالی نمی گذارد. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«لا يزال من أمتي أمة قائمة بأمر الله لا يضرّكم من خذلهم ولا من خالفهم حتى يأتي أمر الله وهم على ذلك»^۱

«همیشه از امت من، طایفه و یا گروهی هستند که اوامر الله تعالی را اجرا می کنند یکی از صفات این گروه آن است که کسانی که می خواهند آنان را خوار کنند و با آنان مخالفت کنند، نمی توانند هیچگونه ضرر و زیانی در این رابطه به آنان وارد کنند تا روز قیامت ایشان بر همین صفات باقی می مانند».

^۱-متفق علیه.

همچنین رسول الله ﷺ می فرماید: «يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين»^۱.

[این علم را عادلترین کسانی که بعد از من می آیند، بر می دارد و به مرحله اجرا می آورد، تحریف غلوکنندگان و ادعای بیخود بیهوده گویان و دروغگویان تأویل جاهلان را از بین می برند]

و در بین مسلمانان علمای صادق وجود خواهند داشت که از دین دفاع کرده و افترا و دروغ، دروغگویان را رد می کنند تا روز قیامت، آن زمان که علم با برداشتن علما از روی زمین، برداشته می شود.^۲ همانطور که رسول الله ﷺ نیز به این موضوع اشاره کرده اند. ای مخاطبان: نرسید از اینکه دین ضایع گردد و اینکه هرج و مرج در آن بوجود بیاید، زیرا که خداوند - سبحانه و تعالی - خود حافظ و مدافع این دین است. همانطور که می فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]. «ما خود قرآن را فرستاده ایم و خود ما پاسدار و محافظ آن می باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هر گونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می داریم»
به حقیقت هرج و مرجی که امتهای سابق به آن مبتلا شدند، آنگونه که طرفداران کتاب «الاجتهاد و المجتهدون» فکر می کنند، مابدان دچار نمی شویم زیرا که خداوند - تبارک و تعالی - حفظ دین خود را به عهده گرفته است در حالیکه حافظ دین ادیان سابق نبوده است و آنچه که استمرار و دوام دین و صلاح و مصلحت او را ضمانت می کند، آنطور که شما فکر می کنید بستن و تعطیل کردن

^۲ - عزاه صاحب المشكاة الى البيهقي وهو مرسل ولكن ذالك شيخنا في التعليق أنه روى موصولاً من طريق جماعة من الصحابة، وصحح بعض طرقه الحافظ والعلاني. انظر المشكاة (۸۲/۱-۸۳) بتحقيق شيخنا.

^۳ - انظر الروض الباسم في الذب عن سنة أبي القاسم (۳۸/۱ و ۳۹) لابن الوزير.

باب اجتهاد نیست، بلکه گشودن باب اجتهاد است زیرا بستن باب اجتهاد در حقیقت به معنای بستن و تعطیل کردن باب علم صحیح و مفید است شما اقرار کردید به اینکه اگر اجتهاد منع گردد، فقط مقلدان یا جاهلان به علم باقی می‌مانند و اینان قادر نیستند از دین در مقابل شک و تردید دشمنان دین، حمایت و دفاع کنند، دسیسه‌ها و نیرنگهای دشمنان و اتهامات آنان را رد کنند. بحقیقت فقط علما می‌توانند از دین در مقابل مکر و فریب دشمنان و گمراهیهای آنان، حمایت نمایند، آدم کور و نابینا چطور می‌تواند در برابر انسان‌های بینا ایستادگی و مقاومت کرده و با آنان دست و پنجه نرم کند؟ یا با آنان درافتد؟ همانا تنها ضمانت و مدافع برای بقای دین و صلاح و مصلحت آن و همچنین دفع خطرات از او، علمای حقیقی یا همان مجتهدان هستند و تا زمانیکه آنان بواسطه کتاب پروردگارشان (قرآن) و سنت نبی او صلی الله علیه و آله طلب هدایت و راه و روش درست بکنند، هیچ خطری از نوع هرج و مرج دینی محتمل، مسلمانان را تهدید نخواهد کرد، و هر اجتهاد باطل، هرج و مرج دینی یا خطری که دین را تهدید کند، در مقابل نیرو و قدرت عظیم و شگفت‌انگیز حتی که دنباله رو کتاب و سنت باشد، دچار شکست و خواری خواهد شد، و هر نوع گمراهی، انحراف و هرج و مرج در مقابل نور درخشان حق و حقیقت ذوب شده و از بین خواهد رفت و پروردگارمان - تبارک و تعالی - با صراحت به این موضوع اشاره کرده و می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿۱۷﴾﴾ [الرعد: 17]. «اما کفها (بیسود و بیهوده بوده و هر چه زودتر) دور انداخته می‌شود، ولی آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌گردد. خداوند این چنین مثالی میزند»

لذا بقا و ماندگاری برای چیزی است که از همه بهتر و صلاح‌تر است، و حق همیشه غالب و پیروز و از همه چیز و همه کس نیرومندتر بوده، اوست که یاری داده می‌شود و علاوه بر این‌ها، خداوند همیشه مؤمنان را یاری می‌دهد، و سرپرستی صالحان را بر عهده داشته و جواب مکر و نیرنگ کافران را می‌دهد، و عمل مفسدان را باطل می‌کند.

خداوند سبحانه و تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا كَيْدُ الْكٰفِرِيْنَ اِلَّا فِيْ ضَلٰلٍۭۭۭۭ ﴿۲۵﴾ [غافر: 25]. «لیکن نیرنگ کافران بی‌نتیجه بوده و جز گمراهی نخواهد بود» (و قیرشان پیوسته به سنگ خواهد خورد، و طرح‌های شیطانی آنان سرانجام دامنگیر خودشان خواهد شد...)

همچنین می‌فرماید: ﴿اِنَّ اللّٰهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِيْنَ ﴿۸۱﴾ [یونس: 81]. «خداوند کار تباهکاران را (بقاء و دوام نمی‌بخشد) و شایسته و سودمند نمی‌گرداند»

﴿اِنَّ رَبَّكَ لِبٰلِغِ الْمَرٰضٰدِ ﴿۱۴﴾ [الفجر: 14].

و مسلماً پروردگار تو در کمین (مردمان و مترصد) اعمال ایشان است... ای کسانی که موافق نظریه بستن باب اجتهاد و تعطیل کردن آن هستید، هیچگونه خوف و ترسی به نسبت دین نداشته باشید، همانا دین، از جانب خداوند- تبارک و تعالی- بواسطه بندگانی از خود که امانت دار کتاب او (قرآن) و سنت رسول او هستند، و در تاریکیهای شدید بوسیله نورو روشنایی این دو راه را می‌یابند و لشکر تاریکی و ظلمت و سیاهی و خفاش‌های کفر و ضلالت را از سر راه بر می‌دارند، حفاظت می‌شود، نسبت به دین هیچگونه ترس و خوفی نداشته باشید، بلکه از خود بترسید که مبادا- العیاذ بالله- دین و قوانین و شرایع دینی را بازیچه دست خود قرار دهید، حرام آن را حلال و حلال آن را حرام کنید، و بدون اذن و اجازه الله- تبارک و تعالی- تشریح و قانون‌گذاری کنید. از

خود بترسید از اینکه بابتی را که خداوند گشوده است، تعطیل کنید. و جرات و جسارت بخرج بدهید در مقابل کاری که خداوند آن را تشریح کرده و اجازه داده است شما آن را منع کنید، یا اینکه در مقابل کاری که خداوند آن را دوست دارد و می‌خواهد بندگان او آن را انجام دهند، جرأت و جسارت بخرج دهید و از انجام آن نهی کنید از این نوع کارها بترسید، به ظاهر ادعای دفاع از اسلام می‌کنید درحالی‌که الله - سبحانه و تعالی - مدافع و پشتیبان است و ما نیستیم که این دین را حفاظت می‌کنیم بلکه خداوند - تبارک و تعالی - است که این دین را حفظ می‌کند و تمامی مخلوقات در مقابل عظمت و قدرت الله - جل جلاله - هیچ چیز نیستند؟ و تاریخ شاهد بر این قضیه است که چه دسیسه‌های زیادی و نیرنگ‌های خطرناکی برای محو و از بین بردن اسلام، برنامه ریزی شد، نتیجه چه شد؟ تمامی این برنامه‌ها با شکست و ناکامی روبرو شد. و با وجود ضعف و پراکندگی مسلمانان، تمامی آن دسایس و برنامه‌ها دچار خواری و زبونی شدند. دلیل این موفقیت مسلمانان و شکست و خواری و زبونی دشمنان اسلام چه بود؟ هیچ دلیلی وجود ندارد جز اینکه بحقیقت یاری و مدد الله با این دین است، با پشتیبانی و حمایت، از او محافظت می‌کند، و با قدرت و توانایی خود آن را محفوظ و مصون می‌دارد.

نامهای خداوند - تبارک و تعالی - پاک و منزّه بوده و صفات او جمیل و بزرگوار هستند. دوباره به سراغ مقلدان می‌رویم کسانی که ادعا می‌کنند باب اجتهاد بسته شده، و همانا گشایش این باب باعث بوجود آوردن بلا و مصیبت بزرگ و فتنه ای که هیچ چیزی در آن مشخص نیست، می‌شود، و از آنان سؤال می‌کنم: چرا اجتهاد فقط باعث بوجود آوردن شرّ و فساد در بعد از قرن چهارم هجری می‌شود؟ و قبل از قرن چهارم هجری باعث ایجاد شرّ و فساد نشده بوداگر در جواب بگوییم همانا کسانی که قبل از قرن چهارم هجری زندگی می‌کردند،

انسان‌های صالح و درستکاری بودند. سپس فاسد شدند، ما در جواب این ادعا می‌گوئیم: آیا ممکن است هیچ دوره‌ای از زمان خالی از انسان‌های صالح و یا فاسد باشد؟ در قرن اول و دوم و سوم: با وجود اینکه ما معتقدیم به اینکه خیر القرون، بهترین‌ها بوده‌اند ولی آیا کسی می‌تواند انکار کند که هیچ انسان فاسد و شروری در این زمان وجود نداشته است؟ آیا خوارج و معتزله و شیعیان تندرو در این دوران نبوده‌اند؟ آیا حضرت عثمان و حضرت علی (رض الله عنهما) در این دوران به قتل نرسیدند، و امام احمد و غیر او را به خاطر آنان اذیت و آزار و شکنجه نکردند؟ آیا زندقه و مجوس در این دوران ظاهر نشدند؟ آیا احادیث موضوع و جعلی و دروغ بستن بر رسول الله ﷺ در این دوران منتشر نشد؟ پس چه کسی تمامی این مشکلات و مصیبت‌ها را از سر راه برداشت و از دین خدا در مقابل اشرار و فاسدان حمایت کرد؟ آیا این کارها بواسطه بکار بردن، علمای مخلص و محدثین ماهر توسط الله-تبارک و تعالی- کسانی که هر نوع شبه‌ای که وجود داشت از آن پرده برداشتند و هر نوع غم و اندوه و دلتنگی به نسبت این مشکلات را از بین بردند و تمامی احادیث دروغ و جعلی را رسوا ساختند، انجام نشد؟ مرحبا! آفرین! درود بر آنان باد! پدر و مادرم به فدای علمای حدیث، خداوند در عوض اسلام و مسلمین به آنان بهترین جزا و پاداش عنایت فرماید. متأسفانه این چنین عالمانی که به دین خدمت می‌کنند و سنت رسول اکرم ﷺ را زمانی که می‌خواهد نیست و نابود شود، زنده می‌دارند، واقعا کم شده‌اند. و علاوه بر این کسانی که ادعای علم و آگاهی می‌کنند، با آنان دشمنی می‌کنند، به خدا قسم، در وجود کسی که خود را بی‌نیاز از سنت و علما و اهل سنت بدانند، هیچگونه خیر و نیکی نیست تا چه رسد به کسی که با سنت و علمای مدافع سنت دشمنی و جنگ می‌کند؟

- اعلان بسته بودن باب اجتهاد، مدعیان اجتهاد را منع نمی‌کند:

می خواهیم در دنباله مطالبی که گذشت، به مقلدان متعصب فکر بسته بگوئیم: آیا شما به مجرد اینکه بگویید باب اجتهاد بسته شده است، می توانید مانع کسانی که اهلیت و شایستگی اجتهاد را ندارند و همچنین با غرض و کینه و پیروی از هوی و هوس در دایره اجتهاد داخل می شوند، می توانید جلوگیری و ممانعت بعمل آورید؟

آیا شما فکر می کنید هر کلمه ای یا سخنی که از جانب شما گفته می شود مانع حرف زدن و صحبت کردن و همچنین فتوی دادن مردم شود؟ اگر اینگونه می بود، نمی دیدیم که مردم در بسیاری از چیزهایی که ادعا می کنید، با شما مخالفت کنند، شما کجائید و آنان کجايند؟ میان شما و ایشان تفاوت از زمین تا آسمان است؟ براستی بیشتر مردم حتی با دستور الله مخالفت کرده اند، که او قدرتمند به تمام معنی، قادر، توانا، صاحب شجاعت، توان، نیروی شدیدی است و هر آنچه که بخواهد، انجام می دهد، حرکت کاینات کلاً در دست اوست، و روح مخلوقات در قبضة قدرت اوست، با این توصیف آیا شما به نسبت الله بر مردم خوف و هیبت بیشتری دارید و تاثیر و سلطه شما بر مردم از تأثیر و سلطه خداوند بیشتر است؟ پس چگونه مجرد سخنی از جانب شما می تواند مجتهدان فاسد را از کارشان باز دارد. آنان منتظر اجازه و دستور شما نیستند. اگر کسی از خداوند نترسد و تقوی او را نداشته باشد، از شما و امثال شما نمی ترسد، درحالی که ترس از الله -جل جلاله- و محبت او اساس کار و وسیله اصلاح بزرگ بوده که همان از بین بردن هرج و مرج دینی و از بین بردن زمینه بازیچه قرار دادن شریعت آسمانی است. اما مجرد سخنی که از فلان و فلانی صادر می شود، هیچگونه تغییر و تحولی در کار ایجاد نمی کند نمونه مثال به عنوان شاهد بر این قضیه اینکه فقهای پیشین در بسیاری از کتاب های خود اظهار داشته اند که مقلد نمی تواند مسند قضاوت و فتوی را بر عهده داشته باشد. آیا

مقلدان از این کار که همان به عهده گرفتن دو مسند قضاوت و فتوات است، منع شده‌اند؟ به حقیقت مدت زمان زیادی نیست که عهده دار این دو مسئولیت هستند: اجتهاد نیز همینگونه است، ضمن اینکه مدعیان و مغرضان اجتهاد به حرفهای شما گوش نمی‌دهند، ممکن است بسیاری از کسانی که اهلیت و استعداد اجتهاد را دارند بنابر گفته شما، به حرفهای شما گوش فرا دهند و دست از اجتهاد بردارند، و در نتیجه گفته شما در این حالت مانع تلاش آنان و انصرافشان از اجتهاد شده و همچنین باعث محروم شدن مسلمانان از علم و آگاهی می‌شود، بدون اینکه تاثیری بر مدعیان و مغرضان دین و اسلام داشته باشد. اگر واقعاً مصلحت این دین را می‌خواهید، و دوست دارید که دین از هر نوع استهزا و تمسخری سالم بماند، پس هم خود وهم مردم را بر اساس تقوی الله - سبحانه و تعالی - و آگاهی از حد و حدود دین الله و تسلیم بودن در مقابل کتاب و سنت رسول او، و اینکه فرموده کتاب و سنت رسولش را بر هر قول دیگری ترجیح دهد، و همچنین از اینکه تشریح و قانون گذاری کند و در مورد چیزهایی که خداوند به آن اشاره نکرده است، بدون علم و آگاهی حکم صادر کند، پرهیزد، و اقوالی را که در ارتباط دین هیچ دلیل عقلی و نقلی برای آنها وجود ندارد، و همچنین پروردگاران صراحتاً در کتاب و سنت به آنها اشاره نکرده است، کنار بگذارد، بر اساس این خصوصیات تربیت کنیم. یکی از چیزهای عجیب و غریب که می‌توان به اشاره کرد این است که به حقیقت کسانی که ادعای منع اجتهاد می‌کنند، می‌بینیم که خودشان عملاً اجتهاد می‌کنند، و با اعمال خود، مخالف آنچه می‌گویند؛ رفتار می‌کنند و اگر می‌خواهی این موضوع را تجربه کنی، در مورد مسأله ای جدید، که هیچکدام از فقهای سابق در مورد آن بحث و گفتگو نکرده و حکم صادر نکرده‌اند، از آنان سؤال کن، خواهی دید که بنا بر اجتهاد خود در مورد آن فتوی صادر می‌کنند، و چه بدعت‌های زیادی که بعد از

قرن چهارم بوجود آمده و با وجود این مقلدان، با توجه به رأی و نظر اجتهاد خود آن را امری درست و نیکو دانسته در حالیکه علناً اظهار می‌دارند که اجتهاد ممنوع است. این بحث، اتفاقی را که استاد ما - حفظه الله - در ارتباط با آنچه که میان او و یکی از اساتیدی که ادعای مذهبی بودن داشته است، برای ما تعریف کرد زمانی که استاد ما از او سؤال کرده بود که نظر شما درباره حکم نماز در هواپیما چیست؟ آن استاد در جواب گفته بود که جایز است. استاد ما دوباره از او سؤال کرده بود که دلیل شما در این باره چیست؟ مذهبی به او گفته بود: بنابرایناس بر نماز خواندن در کشتی که جایز است. در جواب استاد ما به او گفته بود: آیا شما مجتهد هستید یا مقلد؟ مذهبی گفته بود: مقلد. استاد گفته بود: اگر شما مقلد هستید چگونه قیاس می‌کنی، و استخراج احکام شرعی می‌کنی در حالیکه تو مقلد هستی، و قیاس یکی از شرایط مجتهد است سپس در حالیکه متحیر و شگفت زده بود، ساکت ماند.

اثبات درجه اتباع

همانا البوطی مردم را به دو قسم تقسیم کرده است: ۱- مجتهدین ۲- مقلدین. او معتقد به قسم دیگری در بین این دو قسم بالا نیست، او این موضوع را در صفحات (۵۲، ۵۴، ۸۴، ۸۵) بیان کرده است ما هم در همین ارتباط دیدگاه و نظر ایشان را مورد توجه قرار داده و از جهت علمی با نظر ایشان بحث و گفتگو خواهیم کرد، در نتیجه می‌بینیم که آیا مردم همانطور که دکتر البوطی می‌گوید: دو قسم یا دو دسته هستند یا آنگونه که ما می‌گوئیم سه قسم با سه دسته هستند؟ استاد ناصرالدین - حفظه الله - می‌گوید: که تقلید در نزد علماء به معنای عمل کردن به قول یا حکم شرعی است بدون شناخت دلیل آن، با توجه به این معنا و مفهوم، تقلید علم نیست و به همین خاطر علماء معتقدند به اینکه مقلد عالم نیست و نمی‌توان گفت مقلد، عالم است. همانطور که شاطبی و ابن الوزیر

الیمانی، ابن القیم و السیوطی به این موضوع اشاره داشته‌اند، و ابن عبدالبر بر این موضوع نقل اتفاق کرده است.

و حتی بعضی از علماء حنفی مذهب اسم و نام جاهل بر آن اطلاق کرده‌اند به همین دلیل گفته‌اند «فتوی دادن برای مقلد جایز نیست»^۱ و اما اجتهاد، آگاهی و علم به راه‌های استنباط احکام از ادله‌های شرعی است. اگر ما به افرادی که در اطراف ما قرار دارند نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که بیشتر آنان از نوع اول هستند، و خیلی کم هستند که از قسم دوم باشند، اگر دقت کنیم نوعی دیگر حد وسط بین قسم اول و قسم دوم را ملاحظه خواهیم کرد، و این قسم از مردم را اتباع نامیده و کسانی که از این روش پیروی می‌کنند، متبعین نامیده می‌شوند. پس مردم اطراف ما به سه دسته تقسیم می‌شوند. بعضی از آن‌ها قدرت و توانایی، درک و فهم و شناخت راه‌های استنباط و استخراج را دارند که آنان را مجتهد می‌نامیم، و بعضی دیگر از مردم هیچگاه قدرت و توانایی بحث و گفتگو در رابطه با استنباط احکام و راه‌های آن را ندارند، اینان را مقلد می‌نامیم، اما دسته سوم، کسانی هستند که بطور مستقل توانایی بحث و گفتگو و درک و فهم دلایل شرعی و استنباط احکام از ادله‌های شرعی را ندارند ولی بوقت خود، دلایل و حجت‌های شرعی را شناخته و می‌فهمند. این درجه نسبت به مقلد بالاتر و برتر است، و از مجتهد هم پایین‌تر، این دسته را چه بنامیم؟ اگر آنان را مقلد بنامیم، به طبیعت به آنان ظلم کرده‌ایم، زیرا مقلد کسی است که از گفته مجتهد تبعیت می‌کند بدون اینکه نسبت به قول و یا گفته او دلیل و حجت آن را بداند، در حالیکه اینان از قول مجتهد تبعیت می‌کنند ولی دلیل و حجت قول او را می‌دانند. پس درست نیست که اینان و کسانی را که حجت و دلیل بر قول مجتهد را نمی‌دانند در یک درجه و میزان قرار دهیم همانطور که درست نیست آنان را مجتهد بنامیم زیرا

^۱ - بازگشت به سنت (مجله المسلمون ۵/۴۶۵ و ۴۶۶).

خود به تنهایی به استنباط و استخراج احکام از ادله‌های شرعی، نمی‌پردازند. لذا ضرورت اقتضا می‌کند که علماء اصطلاح خاصی برای این دسته قرار دهند، در نتیجه اتباع نام نهادند و این مساله آنگونه که البوطی سرسختانه و قلدرانه اظهار می‌دارد که معنی کلمه إِتْبَاع و تقلید از جهت لغت یکی هستند، جای اعتراض نیست. زیرا ما می‌گوئیم، بسیاری از علما این اسم را برای درجه مورد نظر قرار داده و به عنوان اصطلاح بر آن موافقت کرده‌اند و در اصطلاح جایی برای شک و تردید وجود ندارد یعنی بدون شک قابل قبول است. با توجه به استعمال و کاربرد لغت عربی ملاحظه می‌شود که بین دو کلمه إِتْبَاع و تقلید فرق وجود دارد، کلمه تقلید فقط در رابطه با موافقت و همراهی کورکورانه بدون دلیل بکار می‌رود و معمولاً برای ذم و بدگویی از کسی یا چیزی بکار برده می‌شود مثلاً می‌گویند: فلانی مانند طوطی یا میمون تقلید می‌کند. معروف است که طوطی بدون اینکه چیزی را بفهمد و از چیزی آگاهی پیدا کند، تقلید می‌کند و هر آنچه که به او گفته می‌شود، تکرار می‌کند، ندیده ام که عرب کلمه التقلید را در مورد موافقت و همراهی که بر اساس علم و آگاهی است بکار برده باشد و اما الاتباع بیانگر موافقت و همراهی است در هر حال وضعیتی، گاهی آن را به منظور موافقت کورکورانه بدون دلیل بکار می‌برند. مانند فرموده خداوند -تبارک و تعالی: ﴿قَالَ أَذْهَبُ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا﴾ [الإسراء: 63]. «خدا فرمود: برو کسانی که از ایشان از تو پیروی می‌کنند، دوزخ سزای شما است و سزای فراوان و بی‌نقصانی است»

و گاهی هم منظور از إِتْبَاع موافقت و همراهی آگاهانه و با بینش است مانند:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: 108]. «بگو:

این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم چنین می‌باشند»

بخاطر همین کلمه الاتباع بیشتر برای مدح و تعریف شده است مانند فرموده الله سبحانه و تعالی:

﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۳۸]. «کسانی که از هدایت من پیروی می‌کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد»
 ﴿رَبِّنَا ءَامَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾ [آل عمران: ۵۳].

«پروردگارا! ما بدانچه نازل فرموده‌ای ایمان آورده‌ایم و از پیغمبر پیروی نموده‌ایم پس ما را از زمره گواهان (برتبلیغ پیغمبر و انکار بنی اسرائیل) بنویس»

﴿فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ءَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۷]. «پس کسانی که به ایمان آورده‌اند و او را گرامی داشته و یاری دادند و از نوری که همراه او نازل شده بود، تبعیت کردند آنان همان رستگارانند».

﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ [الزمر: ۱۸]. «آن کسانی که به همه سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آن‌ها پیروی می‌کنند» بین این دو کلمه عموم و خصوص وجود دارد. آنگونه که مشخص است، اتباع از تقلید عمومی‌تر است، تقلید فقط در معنای موافقت کورکورانه است. ولی الاتباع هم در معنای موافقت کورکورانه است و هم در معنای موافقت آگاهانه است. به همین منظور علماء موافقت کرده‌اند بر اینکه اتباع به معنای برداشت حکم شرعی بعد از معرفت و شناخت دلیل آن است. و چه چیزی جز سر سختی یک دنده گی، خودکامگی و سرپیچی و مخالفت باعث منع این اصطلاح شده است؟ ما قول بعضی از علماء که درجه اتباع را ثابت کرده‌اند، نقل می‌کنیم. ابو عبدالله بن خویر منداد البصری المالکی: می‌گوید: تقلید در شرع به معنای مراجعه به قولی است که هیچ گونه دلیل و برهانی از طرف گوینده آن برای او یعنی (عمل کننده به آن قول) نیست و در شریعت از این کار منع شده است ولی اتباع مراجعه و عمل

کردن به قولی است که از طرف گوینده آن حجّت و دلیل برای کسی که به قول او رفتار می‌کند، وجود دارد یعنی بدون دلیل و برهان به قول او عمل نمی‌کند. در حالت کلی می‌توان گفت که مقلّد برای انجام کار خود دلیل و برهان ندارد ولی متبّع برای انجام کار خود دلیل و برهان دارد. همچنین می‌گوید: «هر کسی که تواز قول او تبعیت می‌کنی، اگر بدون دلیل قول او بر تو واجب کرده باشد که از او تبعیت کنی، پس تو مقلّد او هستی، و تقلید در دین الله جل جلاله - درست نیست، ولی هر کسی که تو از قول او تبعیت می‌کنی، هر گاه دلیل و حجّت بر تو واجب کرده باشد که از قول آن شخص تبعیت کنی، پس در این حالت تو متبّع او هستی و اِتّباع در دین جایز است ولی تقلید در دین جایز نیست»^(۱).

امام شاطبی می‌گوید: «کسی که مکلف به احکام شریعت است از سه حالت زیر خارج نیست»

۱- یا مجتهد در احکام شریعت است، پس حکم او آن است که به اجتهاد خود عمل کند.

۲- یا صرفاً مقلّد به تمام معنا است و از هر گونه علم و آگاهی که توانایی تشخیص احکام را داشته باشد، خالی است پس حتماً باید راهنما و راهبر، رئیس، سردهسته ای داشته باشد تا او را راهنمایی کرده و یا به اصطلاح دست او را بگیرد. استاد می‌گوید: در این موضوع اشاره ریزی است به اینکه مقلّد مانند کسی است که نمی‌بیند یا کور است).

۳- اینکه فرد مورد نظر به درجه مجتهد نرسیده است ولی دلایل احکام شرعی و مواقع آنها را می‌فهمد و درک و فهم او توانایی و تشخیص درجات و طبقه بندی دلایل را دارد و اینکه کدام از دیگری برتر است و ترجیح دارد

۱- جامع بیان العلم (۱۴۳/۲).

در او انگیزه تحقیق و بررسی وجود دارد»^۱ یکی از موارد عجیب و غریب اینکه البوطی این گفته الشاطبی را نقل می‌کند و آن را قبول دارد و همانطور که می‌بینید در این موضوع اثبات درجه اتباع صراحاً وجود دارد اما بعد از این موضوع آن را انکار می‌کند و با این عمل خود دچار تناقض گویی و ناسازگاری شده است. نمی‌دانیم که آیا آنچه را که البوطی می‌نویسد، می‌فهمد و معنی و مفهوم آنچه را که نقل می‌کند، درک می‌کند، بحقیقت او از آنچه که نمی‌داند و نمی‌شناسد تعریف و تمجید می‌کند، و یا اینکه کورکورانه عمل می‌کند و بی‌هدف گام می‌زند؟ ما در جاهای زیادی از این نوع کارهای او زیاد دیده‌ایم مهم‌ترین آن‌ها آنچه را که از امام ابن القیم نقل می‌کند، جملگی آن بر علیه خود اوست، و مورد تأیید ما می‌باشد، همانطور که در فایده شماره بیستم آمده است که برای مقلد جایز نیست در مورد آنچه که خود در مورد آن تقلید می‌کند، فتوی دهد... و این گفته اجماع سلف است.^۲ و فایده شماره بیست و یکم می‌گوید که هرگاه عالم مجتهدی یافت شود، مقلد نباید فتوی دهد و همچنین جایز نیست برای مردم که از او طلب فتوی بخواهند.^۳ و این بدان معناست که البوطی و هر کسی که مانند اوست از علماء، فتوی دادن برای آنان جایز نیست و جایز نیست که ادعای فقه و آگاهی بکنند و همچنین نباید به سئوال کنندگان جواب بدهند، زیرا آنان مقلد هستند و این کارها یعنی فتوی صادر کردن، ادعای فقه و آگاهی، جواب دادن به سئوالات مردم از صفات مجتهد است و خدا را شکر می‌کنیم که همیشه در بین ما تعدادی مجتهد وجود دارد.

^۱ - الاعتصام للشاطبی (ط السعادة ۳۴۲-۳۴۳)

^۲ - نگا: اللامذهبية، ص ۳۷ و ۳۸.

^۳ - نگا: اللامذهبية، ص ۳۹.

آیا دیدی که البوطی در مورد خود و امثال خود چگونه قضاوت کرده است؟ و جز این نمی‌توانیم بگوئیم که دچار آشفتگی و درهم و برهمی شده است. از موارد دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، آنچه را که البوطی در فایده چهل و هشتم از ابن القیم نقل می‌کند: هرگاه شخصی صحیح بخاری و صحیح مسلم یا یکی از دو صحیحین را نزد خود داشته باشد یا کتابی شامل سنت‌های رسول الله ﷺ که به آنچه در آن است بتوان اعتماد و اطمینان کرد، در نزد او باشد، می‌تواند در مورد آنچه که حدیث رسول الله ﷺ به طور ظاهر و مشخص و صریح برای هر کسی که بخواهد حکم آن را بشنود بتواند راحت و آسان آن را بشنود و احتمال چیز دیگری یا حکم دیگر ندهد، به آن عمل کند و درستی یا نادرستی این حدیث را توسط قول فقیه یا امامی مشخص نسازد بلکه حجت او همان قول رسول الله ﷺ باشد، در این حالت می‌تواند شخص مورد نظر طبق این حدیث فتوی صادر کند. اما اگر دلالت احادیث نامشخص باشند طوری که هدف از آن مشخص نشود در این حالت برای شخص مورد نظر فتوی یا دستور دادن به آنچه که شخص از احادیث مورد نظر برداشت می‌کند. تا زمانیکه در مورد احادیث سؤال نکرده و از علماء درخواست بیان و توضیح حدیث را از جهات مختلف نکند، جایز نیست. - ای برادر خواننده به خدا سوگندت می‌دهم - به این سخنان دقت کن، آیا تمامی مطالب به نفع ما و دلیلی بر درستی اعتقاد ما نیست؟ آیا این همان چیزی نیست که سلف صالح بر آن تأکید داشته و آن را گفته‌اند؟ ما که برخلاف این‌ها سخنی نمی‌گوییم، دیدی که ابن القیم از گفته ما دفاع می‌کند و راضی نیست به اینکه هرگاه مسلمانی از معنی و مفهوم حدیثی اطلاع پیدا کرد و آن حدیث با مذهب او مخالفت داشته باشد لازم نیست که همچنان بر تقلید مذهب خود در این موضوع اصرار داشته باشد، بلکه بر او واجب است که به حدیث عمل کند، به آن فتوی دهد اگر چه مذهبش برخلاف او فتوی داده باشد،

صحت و درستی حدیث را توسط فقیه یا امامی طلب نکند، بلکه قول و فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله حجت تمام و کمال است. آیا هیچ چیزی می‌تواند به اندازه این روش که در بالا گفته شد در نابودی بنیان و اساس تعصب مذهبی ویران کردن و درهم شکستن هستی و وجود آن مؤثرتر، تندتر و شدیدتر باشد؟ نفع و نیکی و احسان خداوند بزرگ چقدر زیاد و تدبیر و اندیشه او تاچه حد محکم، استوار، دانا و عاقلانه است! این سخن که اساس و بنیان تعصب مذهبی را خرد و خاک کرده و پخش و پلا می‌کند، مردی از طرفداران مذهبی، متعصب نقل می‌کند، بدون اینکه بداند که خود او با این سخنان اساس تعصب مذهبی را رد کرده است. و بمانند مثال بالاست آنچه را که البوطی در فائده پنجاهم از ابن القیم نقل کرده است که هرگاه سخنی از مذهبی غیر از مذهب خود اطلاع و آگاهی پیدا کرد که دلیل او از دلیل مذهبش صحیح تر است درست آن است که از اصول و قواعد امام خود خارج شود و اصول و قواعد امام دیگر را اختیار کند. زیرا امامان مذاهب نسبت به اصول احکام متفق و یکی هستند.^۱ مجدداً در مورد اثبات درجه اتباع می‌توان به این مورد نیز اشاره کرد که البوطی در فائده شماره ۴۸ از ابن القیم نقل می‌کند. در مورد شخصی که کتاب صحیحی از کتاب‌های حدیثی نزد او است یا به عبارت دیگر بر کتابی از کتاب‌های صحیح حدیث اطلاع و آگاهی کامل دارد، در این حالت او می‌تواند طبق آن کتاب عمل کند و بوسیله احادیثی که معنی آن‌ها یا ارشاد و راهنمایی آن‌ها واضح و مشخص و بیان کننده صدرصد احکام شرعی است، فتوی دهد سپس در دنباله این موضوع می‌گوید: و این شرایط زمانی درست است که شخص مورد نظراهلیت و شایستگی این کار را داشته باشد، ولی در ارتباط با شناخت فروع و قواعد علماء اصول و قواعد عربی مثلاً کوتاهی کرده است (یعنی توانایی درک قواعد اصول فقه و فروع و قواعد

^۱ - اللامذهبية، ص ۴۰.

عربی را ندارد) این به چه معنی است؟ آیا این بدین معنا نیست که این شخص در مرتبه و درجه ای بین اجتهاد و تقلید قرار دارد. او مجتهد نیست چون در رابطه با شناخت فروع و قواعد اصولیین و قواعد زبان عربی اطلاع و آگاهی کامل به آن‌ها ندارد. به همین ترتیب می‌توان گفت که مقلد هم نیست زیرا ابن القیم در مورد آن شخص گفت که نوعی اهلیت و شایستگی و توانایی در او وجود دارد. در این حالت اگر او متبع نباشد پس چیست؟ می‌بینی برادر خواننده - این علماء و غیر ایشان به حقیقت به وجود مرتبه و درجه ای بین اجتهاد و تقلید اقرار کرده و معتقد بوده‌اند و کلمة الاتباع را بر آن مصطلح کرده و نام نهاده‌اند، به حقیقت ضرورت ایجاب می‌کند که چنین اسمی یا اصطلاحی را بر آن مرتبه و درجه بگذارند، لذا جز مخالفت و دشمنی و اختلاف، اغتشاش چه چیزی می‌تواند مانع این کار شود؟ در آخر، روی سخن خود را به طرف البوطی جهت داده و از او سؤال می‌کنیم و می‌گوئیم: فرض کنیم که فقط دو درجه اجتهاد و تقلید می‌تواند در انسان موجود باشد یا به عبارت دیگر فرض کنیم که انسان یا مجتهد است یا مقلد، پس تو در کدامیک از این دو مرتبه قرار داری؟ به کدامین مرتبه یا درجه، خود را منسوب می‌کنی؟ ما مطمئن هستیم که او هیچ‌گاه در مورد خود نمی‌گوید: که مجتهد است، زیرا در مناظره ای که بین او و استاد ما پیش آمد صراحتاً اعلان کرد که او بیشتر از یک مقلد نیست و این زمانی بود که استاد از او سؤال کرد که: نظر شما در رابطه با نماز خواندن یک نفر شافعی به امامت یک نفر حنفی مذهبی که به اعتقاد ماموم یا همان شافعی مذهب، مرتکب مکروهی شده است چیست؟

البوطی جواب داد: در این حالت دو نظر در مذهب وجود دارد: زمانیکه استاد از رأی و نظر او در این باره سؤال کرد سخت عصبانی شد. برآشفته و سخت از کوره در رفت، از اینکه هیچ وقت در این رابطه نظر و رای داشته باشد، خودداری

کرد، استاد انتظار چنین اقراری را از طرف البوطی داشت تا به او بفهماند: که ما خیلی وقت است، می دانیم که تو درباره مسائل صاحب رأی و نظر نیستی، یعنی شایستگی و اهلیت این را نداری که در مورد مسائل رای و نظر داشته باشی.

بنابراین الدكتور با توجه به اعتراف شخص خود، مقلد است و آنطور که برای ما نقل شده است او به مقلد بودن خود افتخار هم می کند. در همین جا خواننده گرامی را مجدداً به توجه کردن در معنی و مفهوم تقلید، بر می گردانیم و می گوئیم: علماء اتفاق دارند بر اینکه تقلید یعنی پیروی کردن از گفته دیگری است بدون شناخت دلیل، و این بدان معناست که مقلد جاهل است، حتی می توان گفت که مقلد کور است، همانطور که از عبارت و جملة الشاطبی - رحمه الله - استنباط می شود. تقلید پایین ترین مراتب و درجات است، و این کار مسلمانان جاهل و اراذل و توده پست مردم و کسانی است که نمی توانند مسائل را بفهمند و یاد بگیرند، بخوانند، تفقه کنند و چیزی را بخوانند، در این حالت برای آنان تقلید به عنوان اضطرار، جایز است همانطوریکه خوردن نعش و لاشه حیوانی که طبق دستور شرع ذبح نشده است. در وقت اضطرار جایز است. به حقیقت دکتر این استاد دانشگاه خود را در زمره انسانهای جاهل، عامی، و اراذل و توده پست مردم قرار داده و در حق خود بی ادبی و توهین، بی حرمتی بزرگی کرده و خود را به عنوان انسانی جاهل معرفی کرده است. در همین جا آن ضرب المثل عربی از یادآور می شویم که می گوید: «علی نفسیها جنت براقش» «تمامی این هذیان گوئیها بر ضد خود او تمام شد.

اگر البوطی واقعاً به وجود مرتبه و درجه اتباع اقرار می کرد به آن معتقد می بود، خود را از این مخمصه، گرفتاری و مشکل بزرگ نجات می داد و برای خود شخصیت و احترام قائل می شد تا اینکه خود را به عنوان مردی جاهل معرفی می نماید، ولی خودش این را وضعیت طلب می کند، پس باید عاقبت رفتار

خود را نیز در نظر داشته باشد. ﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ [آل عمران: 117]. «و خداوند (با هدر دادن ایمانشان) بر آنان ستم ننموده است و بلکه خودشان (با ارتکاب پستی‌ها و زشتی‌ها) به خویشتن ستم روا می‌دارند».

در این حالت مجبوریم که بگوئیم: دریغ، آه افسوس، و اسفنا! به حال مسلمانان، بعضی‌ها مسئولیت تدریس در دانشگاه‌ها را بر عهده می‌گیرند و بهترین یا بالاترین درجات علمی از جمله (دکترا) را دارند، و مدرسان دینی، قضاة و حکام توسط آنان، از دانشگاه‌ها فارغ التحصیل می‌شوند، و اسفنا، دریغ، جای بسی تأسف است. اگر این‌ها جاهل، کور، نابینا باشند در حالیکه خودشان به این وضعیت راضی بوده و افتخار هم می‌کنند و خود را سربلند می‌دانند. آیا چیزی دردآورتر ناراحت کننده تراز این هست، که دل نزدیک است که بخاطر آن‌ها پاره پاره شود، چشمها بخاطر تأسف بر چنین حالتی اشک می‌ریزد، آیا دردآورتر و ناراحت کننده تر از این چیز دیگری هست؟ به نظر شما دانشجویان، دانش آموزان آنان چه خواهند بود؟ مردمی را که آنان راهنمایی و هدایت می‌کنند چه خواهند بود؟ قسم به خدا مصیبت و بلای خانمانسوز و خرد کننده‌ای است. مبالغه نکرده‌ام اگر بگوئیم: براستی این وضعیت و پیشامد از بزرگ‌ترین علت‌های عقب ماندگی، انحطاط، فساد و ذلت و خواری سیر قهقرایی، عقب افتادگی و پس ماندگی ما مسلمانان است و همین باعث بوجود آمدن خشم و غضب خداوند - تبارک و تعالی - بر مسلمانان و اینکه آنان را با انواع بلاها و مصیبت گرفتار کرده، شده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز از این وضعیت و حال ما خیر داده می‌فرماید:

«إن الله لا يقبض العلم ينتزعه انتزاعاً من العباد ولكن يقبض العلم بقبض العلماء حتى إذا لم يبق عالم اتخذ الناس رؤوساً جهالاً فسئلوا فأفتوا بغير علم


فضلوا وأضلوا^۱» «همانا خداوند علم را از میان بندگان خود بر نمی‌دارد بلکه آن را با قبض روح علما یعنی مراندن علما از بین مردم بر می‌دارد، طوریکه هیچ عالمی باقی نماند، در نتیجه مردم رؤسای جاهل را برای خود بر می‌گزینند، از آنان سؤال کرده و آنان نیز بدون علم و آگاهی برایشان فتوی صادر می‌کنند و با این کار هم خود و هم دیگران را گمراه می‌سازند.» «إنا لله وإنا إليه راجعون».

شرط تقلید و اتباع

در مطالب قبلی به این موضوع اشاره کردم که یک نفر عامی؛ جاهل، و کسی که قدرت درک و فهم و استنباط و استخراج احکام شرعی را با توجه به (ادله‌های شرعی ندارد) شرعاً به او اجازه داده می‌شود که از کسی که نسبت به علم و دین او اعتماد و اطمینان کامل دارد، تقلید کند، و همانا او مکلف به یادگیری ادله‌های شرعی و استنباط احکام بصورت مستقیم از این ادله‌ها نیست ولی باید گفت که تقلید مشروط است به اینکه این مقلد از جهت اطمینان و اعتماد به این عالم به حدی نرسیده باشد که هرگاه آیه‌ای از قرآن یا حدیث شریف صحیحی در بعضی از مسائل که در مورد آن‌ها از او تقلید می‌کند، و یعنی آیه و حدیث مخالف با آن‌ها باشند، قول عالم را بر آن دو ترجیح دهد، اگر به چنین چیزی رسید بر او واجب است که از حالت تقلید خارج شود و از آنچه که عالم توسط آیات و احادیث برای او ثابت می‌کند، تبعیت کند، زیرا در مقابل فرموده خداوند تبارک و تعالی و فرموده رسول او ﷺ هیچ قول و گفته‌ای ارزش ندارد و جای اعتماد و اعتبار نیست و ما به تبعیت کردن از آنچه که پروردگاران برای ما نازل کرده و آنچه را که رسول ما حضرت محمد ﷺ برایمان آورده است، دستور داده شده‌ایم. برای ما جایز نیست تبعیت کردن از قول و گفته عالم و تقلید از او مگر

به اعتبار اینکه او احکام الهی و دستورات رسول او را به ما انتقال می‌دهد، اگر برای ما مشخص شد که همانا او در مسأله‌ای دچار لغزش و اشتباه شده است جایز نیست که به هیچ وجه از او تبعیت کنیم - و این مسأله درست شبیه شخصی است که بوسیله قطب نما یا بوسیله ستاره گان جهت قبله را برای ادای نمازش، تعیین می‌کند، و همین شخص زمانی که به حج می‌رود در مقابل خود کعبه می‌ایستد و با چشمان خود کعبه را می‌بیند، آیا هیچ انگیزه‌ای در او برای پیدا کردن قبله توسط ستاره گان یا بکار بردن قطب نما، باقی می‌ماند؟ ادله‌های شرعی نیز همینگونه هستند، با این اعتماد و اعتبار از عالم تبعیت می‌شود که او ما را به ادله‌های شرعی می‌رساند، اما هرگاه عالمی موثق و مورد اعتماد و اطمینان برای شخص بیان کرد که این آیات و احادیث با این ادله‌های شرعی بر خلاف مذهب این عالم است، برای ما جایز نیست که تقلید کردن از او را ادامه دهیم.

امام الشاطبی - رحمه الله - در کتاب خود بنام الاعتصام، (۳۴۴/۲ - ۳۶۲) در این باره بطور مفصل و مفید صحبت کرده است که خلاصه‌ای از آن را برای شما نقل خواهم کرد:

امام - رحمه الله - می‌گوید: «بر هر کسی که مجتهد نیست دو کار واجب است:  اولاً: با این نیت از عالم تبعیت کند که او عالم است به علمی که او نیازمند آن‌هاست، یعنی به این دلیل که نیازمند علم اوست و از او تبعیت کند، از آن جهت که عالم طریقه‌ای است برای استفاده از علم او تا آن زمان که خود، علم و آگاهی پیدا می‌کند و به حدی می‌رسد که مطمئن شود این عالم در آنچه که به او القا می‌کند، دچار خطا و اشتباه شده است یا از راه است کنار زده است در این حالت توقف کرده و تا تبیین و مشخص نمودن خطا و اشتباه و اطمینان پیدا کردن از بسیاری از کارها، نباید از او تبعیت کند.

❖ دوماً: هرگاه در ضمن تقلید کردن خود از لحاظ شرعی متوجه خطا و اشتباهی شد نباید بر تقلید کردن خود مصمم باشد و به آن ادامه بدهد و نسبت به متبوع خود (یعنی کسی که از او تبعیت می‌شود) با ادامه دادن بر اتباع از او، تعصب داشته باشد، زیرا این کار او اولاً منجر به مخالفت شرعی شده، سپس مرتکب مخالفت یا متبوع خود نیز شده است. زیرا هر عالمی صراحتاً اظهار می‌دارد که تبعیت کردن از او مشروط است به اینکه توسط شرع حکم صادر کند، نه غیر شرع، و اگر مشخص شد که به خلاف شرع حکم داده است، در این حالت با تصمیم گرفتن و مصمم بودن بر تقلید از او، از شرط متبوع خود خارج شده است و این همان مخالفت با متبوع است.

سپس شاطبی - رحمه الله - بعضی از اقوال امامان را در رابطه با اینکه: هرگاه دیدید که اقوال و گفته‌های آنان مخالف با کتاب (قرآن) و سنت است، ترک کنید سپس ذکر کرده که اقوام زیادی به سبب اعراض و توجه نکردن به دلایل شرعی و اعتماد به اقوال مردان دینی، گمراه شدند و از راه و روش صحابه و تابعین خارج شده‌اند، از هوی و هوس خود بدون علم و آگاهی تبعیت کردند، در نتیجه از راه راست منحرف گردیدند. سپس ده‌ها مثال در این رابطه ذکر می‌کند: اصرار کفار بر تقلید از آباء و اجدادشان در رابطه با اصول دین، و مسائل اعتقادی، و این کار خود دلایل پیامبر و حجت قرآن و دلایل عقلی را انکار کردند و گفتند:

﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّهْتَدُونَ﴾ [الزخرف: 22]. «بلکه ایشان می‌گویند: ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم و ما نیز بر پی آنان می‌رویم (و راه بت پرستی را در پیش می‌گیریم)».

نکته ای که در اینجا متذکر می‌شوم این است که در مقایسه بین کفار و بت پرستان در زمینه اعتقاد آنان و تحریف کتاب دینی خود و تبعیت نکردن از قرآن و سنت پیامبر ﷺ با مجتهدان بزرگ اسلام از جمله شافعی، مالکی، حنفی، حنبلی

رحمهم الله اجمعین و تقلید مسلمانان از آنان قیاس مع الفارق است، هم شما وهم، مطمئن هستیم که هیچکدام از این بزرگان عمداً به تحریف کتاب و سنت و ادله‌های شرعی نپرداخته‌اند و هدف گمراه کردن مردم مسلمان را نداشته‌اند چرا که تمام با سعی و تلاش آنانکه عمر خود را صرف اینکار کردند واقعاً منصفانه نیست بلکه ظالمانه است اگر به این راحتی شما این دوتا را با هم مقایسه کنید و حتی در ذهن خود مجسم کنید و حتی این افترا و تهمت عظیم در درجه اول به فرموده رسول اکرم ﷺ است چون آن بزرگوار آنان را در زمره خیرالقرون معرفی کرده است و سپس بی‌احترامی و بی‌ادبی در برابر آن بزرگواران است امیدوارم که همیشه با دید مثبت و خیر به آنان بنگریم. (مترجم)

خدواند - تبارک و تعالی - حالت و وضعیت آنان را توصیف می‌کند و

می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانِ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٧٠﴾﴾ [البقرة: ۱۷۰].

«و هنگامیکه به آنان گفته شود: از آنچه خدواند فرستاده است پیروی کنید(و) راه رحمان را در پیش گیرید نه راه شیطان را). می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم» (نه از چیز دیگری)...

آنان به همین خاطر مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفته‌اند زیرا آنان اعتقاد داشتند به اینکه حق تابع آنان است و به این نکته توجه نداشتند که حق همیشه مقدم بر همه چیز و همه کس است. رأی و نظر امامیه و مهدویه نیز اینگونه است آنان اقوال و گفته‌های امامان و راهبران و افعال و کردار آنان را به عنوان حجّت و دلیل برای شریعت خود قرار داده‌اند و ادّعا می‌کنند که امامان و رهبران‌شان معصوم و خالی از عیب و گناه هستند. همچنین نظر و رای کسانی که مقلد مذاهب هستند نیز اینگونه است آنان نیز فکر می‌کنند که همانا نظر امامشان همان

نظر شریعت است. و هر گاه کسی که به درجه اجتهاد رسیده و در مورد مسائل می تواند صحبت کند. ولی هیچگونه ارتباطی با امام آنان نداشته باشد. بدون هیچ دلیلی بلکه بر طبق عادت هیشگی او را انکار می کنند و پشت سر هم او مورد نقد و انتقاد و عیب جویی قرار می دهند و او را از کسانی قرار می دهند که از مسیر حق و حقیقت خارج شده و از چهار چوب اهل سنت و جماعت نیز خارج شده است. الشاطبی برای تأیید سخن خود این موضوع را به عنوان شاهد مطرح می کند آنچه را که برای امام بقی پسر مخلد، زمانیکه وارد اندلس شد، بیش آمد البته بعد از اینکه علوم شرعی و حدیث را تمام کرد، و از امام احمد مسندش را گرفت و آن را تصنیف کرد بصورتی که در اسلام به مانند آن تصنیف نشده است، و آنچه را که مردم به آن علم نداشتند برای آنان آورد، و درمقابل او را و سخنان او را انکار کردند و با او به مبارزه برخاستند او را گمراه شمرده و مورد اذیت و آزار خود قرار دادند. سپس الشاطبی می گوید: این نشان دهنده حکومت کردن امامان بر حق، افراط و زیاده روی در محبت و دوست داشتن مذهب است. هدفم از نقل این موضوع از طرف الشاطبی - رحمه الله - آن است که بگویم: بر مقلد واجب است که هرگاه احساس کرد متبوع او (یا کسی را که او از آن تبعیت می کند) درباره چیزی مخالف با قرآن و سنت رفتار می کند، باید از تقلید کردن او رجوع کند و توقف کند، خود امامان مذاهب اربعه نیز به این موضوع اعتقاد داشته باشند و بر آن تأکید داشته اند که ان شالله نظر و اعتقاد آنان نیز در این باره بزودی خواهد آمد همچنین تمامی علمای محقق و فقهای و عادل، درستکار و امین به این موضوع اقرار کرده و آن را تأکید کرده اند و هیچ کس به غیر انسان های متعصب و مستبد و سرسخت کسانی که هیچگونه اهمیتی برای آنان قائل نیستند و به حرفهایشان توجه نمی شود با این واقعیت مخالفت نکرده است.

چرا که در مقابل فرموده خداوند - تبارک و تعالی - و رسول او گفته هیچکسی ارزش و اهمیت ندارد، و مسأله‌ای که در آن به قول الله - جل جلاله - و قول رسول خدا ﷺ استناد نشده باشد، جزء دین بحساب نمی‌آید و عمل کردن و پایبند بودن به قول امام یا عالمی که مخالف با فرموده الله - جل جلاله - و رسول خدا ﷺ می‌باشد. نهایت جهل و نادانی و سبک مغزی و گمراهی است پناه می‌بریم به خداوند - تبارک و تعالی - که از اینکه علمی که مطابق با کلام الله و رسول او نیست علم همیشگی ما باشد، چه قدر زیبا گفته است.

آن کس که می‌گوید:

العلم قال الله قال رسولُه قال الصحابةُ ليس بالتمويه
ما العلم نصبك للخلاف سفاهة بين الرسول وبين رأى فقيهه

علم آن است که الله و رسول خدا و صحابه رسول خدا گفته‌اند و هیچ اختلافی و شک و تردیدی در گفته آنان نیست. اختلاف قائل شدن یا به وجود آوردن بین فرموده رسول اکرم ﷺ و رای و نظر فقیهی علم نیست بلکه سفاهت و نادانی است.

- اشتباه البوطی در تفکیک و تقسیم بین تقلید در عقیده و تقلید در شرع:

البوطی در صفحه ۵۲ از کتاب «لامذهبيه» بین تقلید در امور اعتقادی و تقلید در احکام شرعی جدایی ایجاد کرده است، تقلید در احکام را جایز دانسته ولی تقلید در اعتقاد را حرام می‌داند. حقیقت آن است که این تفریق و جداسازی ساختگی و بدعت و باطل است، همانا منهج و روش اسلام در رابطه با علم و القاء معارف اسلامی در اصول و فروع یکی است، تمامی مردم را به تبعیت کردن مستدلانه دستور داده است، جز در مواقع ضروری اجازه تقلید کردن را نداده است (یعنی در مواقعی که اتباع مستدلانه ممکن است) موضوع عدم تقلید در بین مسائل اعتقادی و احکام هیچ تفاوتی وجود ندارد، هر کسی که می‌تواند مثلاً در

رابطه با مسائل فقهی اجتهاد کند برای او جایز نیست که تقلید کند در همین رابطه، کسی که توانایی رای و نظر درباره هستی و استدلال بر وجود خداوند - جل جلاله - دارد یا توانایی نظر و رای دادن درباره آیات و احادیث وارده در مسائل عقیدتی دارد، جایز نیست که تقلید کند و هر کس چیزی غیر از این را ادعا می‌کند دلیل خود را بیاورد، مسلماً نمی‌تواند چنین کاری بکند. اما آنچه را که البوطی به عنوان دلیل در فرموده خداوند - تبارک و تعالی - به آن استناد کرده است: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: 36]. «و از چیزی که دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی»... این آیه عام است.

هم شامل مسائل عقیدتی است و هم شامل مسائل فقهی و احکام شرع است. در غیر اینصورت البوطی بنا بر عقیده و نظر خود می‌تواند بگوید: برای مسلمان جایز نیست که در مسائل عقیدتی از چیزی تقلید کند که از آن ناآگاه است. ضمن اینکه برای او جایز است که در رابطه با امور احکام در رابطه با امور احکام یا فقه بواسطه تقلید دنباله رو چیزی باشد که از آن ناآگاه است و در نتیجه اموال و ناموس مردم را از روی جهل و نادانی مباح کند، حرام را حلال و حلال را حرم کند؟ کدام شخص عاقل چنین چیزی را می‌گوید؟

- اشتباه البوطی در تفکیک و تقسیم بین عقیده و شرع بر اساس اعتماد بر ظن: مجرداً البوطی بین عقیده و شرع بر اساس اعتماد بر ظن، جدایی و فرق ایجاد کرده است، بنای احکام بر اساس ظن و گمان را جایز دانسته ضمن اینکه بنای اعتقاد بر اساس ظن و گمان را حرام دانسته است، و استدلال او بر این موضوع این است که خداوند - عز و جل - عقیده کفار را مبنی بر ظن و گمان انکار کرده است و می‌فرماید:

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ [الأنعام: 116]. «چرا که آنان جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند و آنان جز به دروغ و گزاف سخن نمی‌کنند»

به نظر من این نوع استدلال به دو لیل باطل است:

❖ دلیل اول: همانا ظن وارده در این آیه و امثال آن، اگر چه از عبادت کردن بتها توسط کفار صحبت می‌کند، بر طبق قاعده «العبره بعموم اللفظ لابیخصوص السبب»

«اعتبار به عموم لفظ است نه خصوص سبب» یعنی هرگاه لفظی عام بر سببی خاص وارد می‌شود، عموم خود را از دست نمی‌دهد. لذا ظن وارده در این آیه شامل ظن در تمامی امور شرعی و عقیدتی است و اگر کسی ادعا می‌کند که ظن وارده مخصوص امور اعتقادی است دلیل خود را بیاورد، اگر چه هیچ دلیلی برای این گفته ندارد.

❖ دلیل دوم: ظنی که خداوند - تبارک و تعالی - نسبت به کفار انکار می‌کند به معنای توهم و تخیل و آرزو است، و منظور همان ظنی که مجتهد در رابطه با مسائل فقهی به او دست می‌دهد، نیست. عملکرد کفار در زمان جاهلیت این موضوع را بیشتر و بهتر توضیح می‌دهد، آیا آنان برای رسیدن به عقیده باطل خود یعنی عبادت بتها تا جایی که امکان داشت ادله‌های شرعی را درباره مساله الوهیت جمع کردند، سپس در آن مساله رای و نظر صادر کردند، و نهایت سعی و تلاش خود را در بررسی و تحقیق درباره این ادله‌های شرعی صرف کردند تا اینکه به حق برسند، همانگونه درباره مساله اجتهاد معروف و معمول است، یا اینکه آنان این عقیده باطل را فقط به مجرد تبعیت از هوی و هوس و آرزو و خیال و گمان خود انتخاب کرده و کسب کردند؟ فکر می‌کنم که بحقیقت موضوع واضح است و نیازی به فکر کردن زیاد ندارد. و این تفریق و جدایی بین مسائل عقیدتی و مسائل شرعی بر اساس ظن، البوطی در این رابطه از الشیخ النبھانی همان کسی که این موضوع را در بسیاری از کتاب‌های خود ذکر کرده است از جمله از کتاب‌های او «نداء حار إلی المسلمین ص ۵۴-۵۷» تقلید کرده است. و این یکی

از دلایلی است که شیخ النبهانی را از راه راست دور کرده و دچار لغزش شده و این موضوع عجیب و غریب آورده است شایسته ذکر است که استاد ناصرالدین رساله خوبی دارد که در ردّ این رای و نظر عجیب و غریب نوشته است در این رساله به بیشتر از دهها دلیل قوی، معین و قوی برای باطل کردن این رای و نظر، استدلال کرده است، آنچه را که از آن به یاد دارم، ذکر خواهم کرد. از جمله: این جدایی و تفریق بین امور اعتقادی و امور شرعی متبدعانه و بوجود آمده است نه در زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشته و نه در زمان صحابه، تابعین و تابع تابعین بوده است، حتی اصطلاح و اسم‌های بکار برده شده بر روی احادیث که آن حدیث متواتر است و آیا آحاد امت در زمان‌های بعد از زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله، تابعین و تابع تابعین بوجود آمده‌اند، بنابراین هیچ دلیلی و حجتی برای این تفریق و جدا سازی وجود ندارد. از دلایل دیگر انکار این رای و نظر شیخ نبهانی توسط استاد ناصر الدین: آن است که همانا رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعضی وقت‌ها یکی از اصحاب و یاران خود را مثلاً علی یا معاد و یا غیر این دو نفر را به سوی قبایل و شهرهای فرستاد تا آنان را به سوی ایمان آوردن به خدا و عقیده صحیح اسلامی دعوت کنند، همچنین احکام اسلامی را به آنان یاد دهند، اگر حجت بوسیله خبر آحاد ظنی، آن تمام نمی‌شد، پیامبر صلی الله علیه و آله هیچگاه به فرستادن یک نفر برای تعلیم امور عقیدتی به میان مردم، اکتفا نمی‌کرد، بلکه تعداد زیادی را به سوی آنان می‌فرستاد تا تواتر و یقین در بین آنان حاصل شود، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز این کار را نکرد. یکی از موارد غریب و عجیب دیگر اینکه دکتر البوطی عکس این دلیل را ذکر کرده است، ادعا می‌کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله یک نفر را برای تعلیم احکام فروع از عبادات و غیر آنها می‌فرستاد نه برای تعلیم امور عقیدتی. ای کاش می‌دانستم که البوطی این موضوع را از کجا می‌داند که صحابه برای تعلیم احکام دینی به سوی مردم می‌رفتند نه برای تعلیم اعتقاد صحیح دینی؟ دلیل اودراین

رابطه چیست؟ می‌خواهم البوطی دلیل حتی شبه دلیلی را برای این موضوع که صحابی که پیامبر ﷺ به یمن می‌فرستاده شده مثلاً، فقط احکام فقه را به مردم یاد می‌داد و به آن اکتفا می‌کرد، هیچگونه اشاره‌ای به امور عقیدتی نمی‌کرد، و به آنان اصلاً یاد نمی‌داد، و هرگاه یک نفر از او در مورد ملائکه آخرت، صراط، عذاب و قبر سؤال می‌کرد، از جواب دادن خودداری می‌کرد، از بیان احادیثی که در رابطه با موضوعات بالا از پیامبر ﷺ شنیده بود، امتناع و خودداری می‌نمود و به آنان می‌گفت: همانا من یک نفر هستم و این سؤال، سئوالی است اعتقادی جایز نیست که من در مورد آن برای شما توضیح دهم زیرا در این حالت خبر من ظن خواهد بود، و تنها از اتباع و پیروی کردن در مسائل اعتقادی بر اساس ظن نهی شده‌اید. آنطور که مشخص است پیامبر ﷺ کسی را که به سوی شهرها و با قبایل فرستاد به او سفارش می‌کرد، که ابتدا مردم را به گواهی دادن بر لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله (هیچ معبودی به غیر از الله نیست و اینکه محمد رسول خداست) دعوت کند. اگر جواب مثبت دادند آن وقت آنان را به اقامه نماز دعوت کرده و همین طور به تدریج و یکی بعد از دیگری آنان را به روزه، زکات، حج و غیره دعوت کند. از جمله آنچه را که بخاری و مسلم از ابن عباس و او هم از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ معاذ را بطرف یمن فرستاد و به او گفت: «إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ. فَادْعُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ. فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ فَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ، وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ». [همانا تو به سوی قومی از اهل کتاب می‌روی آنان را به گواهی دادن بر اینکه هیچ اله و معبودی به غیر از الله نیست و همانا محمد رسول خداست دعوت کن اگر

اطاعت کردند و جواب دادند به آنان یاد بده که خدواند در شبانه روز پنج نوبت نمازبر آنان فرض کرده است اگر در این مورد نیز جواب دادند و اطاعت کردند به آنان یاد بده خدواند زکات را بر آنان واجب کرده از ثروتمندان گرفته می‌شود و به فقرا داده می‌شود اگر در این مورد هم اطاعت کردند تو را بر حذر می‌دارم از اینکه از بهترین و عزیزترین و ارزشمندترین دارائی شان به عنوان زکات بگیری، از دعا مظلوم بترس زیرا بین دعاء مظلوم و بین الله هیچگونه حجاب و پرده ای وجود ندارد.]

و این حدیث و امثال آن ثابت می‌کند که جماعت صحابه اولین کاری که در رابطه با دعوت مردم به دین انجام می‌دادند: اقرار کردن و شهادت دادن به امری از امور اعتقادی بود که همان وحدانیت و یکتا بودن الله در الوهیت اوست سپس به عبادات و چیزهای دیگری پرداختند. و این همان چیز معقولی است که با تعالیم اسلامی موافقت و هماهنگی دارد، زیرا غیر منطقی است که مسلمان شخصی را که به خدا و رسول خدا و روز قیامت ایمان ندارد قبل از دعوت کردن او به ایمان و تثبیت آن در قلبش به دادن زکان یا ادای نماز یا حج دعوت کند. و این نوع رفتار و روش دعوت بر خلاف حکمتی است که شریعت مقدس و پاک، و موافق با فطرت انسانی به آن متصنف است و بر خلاف حکمت پروردگاری است که عزیز، قدرتمند در اجرای احکام خود و حکیم در اینکه هر چیزی را در جای خود می‌گذارد، می‌باشد. به همین دلیل برای تو ثابت می‌گردد و مشخص می‌شود که خداوند - عز و جل - به ما دستور داده است از هر آنچه که از جانب او - سبحانه و تعالی - آمده است تبعیت کنیم و هیچ فرقی در بین اینکه کدامیک ظنی و کدامیک قطعی است، وجود ندارد، همانطور که در احکام به ظن عمل می‌شود در امور اعتقادی نیز، هرگاه غیر از ظن چیز دیگری نباشد، به آن عمل می‌شود، و همانا جدایی و تفکیک بین امور اعتقادی و احکام، تقسیم و تفکیکی

ساختگی و بدعت است، هیچ اتفاقی واقع ای و هیچ انسانی و هیچ عقل سلیمی این تقسیم بندی را نمی پذیرد حتی بر این موضوع شبه دلیلی یا دلیل ضعیفی هم وجود ندارد، و همانا البوطی در ادعای خود دچار اشتباه بزرگی شده است. والحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله.

دیدگاه ما در رابطه با امامان مجتهد چهارگانه

اما نظر و دیدگاه ما در رابطه با امامان مجتهد و مخصوصاً امامان اربعه یعنی. امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد - رضی الله عنهم اجمعین - بحقیقت ما آنان را گرامی می داریم. خدا شاهد است - که آنان دارای احترام زیادی هستند، آنان را شدیداً دوست داریم و امامان ما هستند، الگوی نیکویی بوده و سلف صالح هستند، امانت را ادا کرده، امت را نصیحت کردند، و آنچه را که خداوند بر آنان واجب کرده بود، بدون کم و کاست انجام دادند. و آنان در ورع و تقوی و علم و عمل و ایمان و اخلاص به عنوان نمونه و الگو به آنان اقتدا شده و از آنان پیروی می شود. تمامی مسلمانان بر ثنا و تعریف از آنان و دوست داشتن و احترام و تکریم از آنان، اجماع دارند، اخبار و احادیث زیادی در رابطه با فضل و بزرگی آنان و صفات خوبشان و نقل فضایل ستوده، صفات برجسته، محسنات آنان پی در پی و پشت سر هم آمده است. و شاید ما بیشتر از مردم فضیلت و برتری آنان را بدانیم و از آنان بیشتر از مردم تقدیر و تشکر کنیم، زیرا در این مسیر و راه و روش آنان حرکت می کنیم، در تبعیت کردن از کتاب و سنت از آثار و اعمال ایشان پیروی می کنیم و هنگام اختلاف به آن دو یعنی کتاب و سنت حکم می کنیم و در تقدیم و برتری دادن کتاب و سنت بر هر قول و گفته ای دیگر و همچنین عدم تعصب نسبت به رجال و بزرگان دینی به آنان اقتدا کرده و از آنان پیروی می کنیم. ما معتقدیم که آنان به دین خدمت بزرگی کرده اند، و

نسبت به حفظ بسیاری از احکام اسلامی و فهم آن‌ها به آنان مدیون هستیم، خداوند در عوض ما و تمامی مسلمانان به آنان پاداش خیر عنایت فرماید. هرکس که زحمات آنان را ضایع کند و آنان را مورد طعن و سرزنش قرار دهد، از آنان عیب بگیرد و آنان را ذم و نکوهش کند، به حقیقت از ما نیست، ممکن نیست که سلفی باشد زیرا سلفیت عبارتست از تبعیت از راه و روش سلف صالح و بزرگداشت آنان و به حقیقت آنان به عنوان مجتهد در صدر سلف صالح قرار دارند و بهترین آنان هستند. ما بیشتر از مردم از آنان قدردانی و تشکر می‌کنیم و آنان را بیشتر دوست داشته و از آنان بیشتر و بهتر دفاع می‌کنیم. می‌دانیم، که بسیاری از دشمنان ما بر ما افترا بسته‌اند و واز جانب ما برخلاف این حقیقت برای مردم از گو کرده، و گفته‌اند که ما نسبت به امامان اربعه بغض و کینه و دشمنی داریم و آنان را مورد طعن و سرزنش قرار می‌دهیم و آراء نظرات آنان را دست کم می‌گیریم، همانطور که البوطی در کتاب اللامذهبیه و غیر از او نیز در کتاب «الاجتهاد والمجهتدون» سخنانی اینگونه بر علیه ما گفته‌اند و مخالفت ما را در بعضی از مسائل فقهی با بعضی از امامان اربعه به عنوان ذریعه و وسیله ای برای دروغ گفتن و افترا بر علیه ما انتخاب کرده‌اند. ما اینجا اعلان می‌کنیم هر آنچه را که در این رابطه از ما نقل می‌کنند دروغ و از پیش خود ساختن است، هیچ صحت و درستی ندارد، و آن بر خلاف اعتقاد و مذهب ما است، ما از این کار و طرز رفتار بیزار هستیم و خود را تبرئه می‌کنیم. هیچ کس فکر نکند که ما این سخنان را به خاطر ترس از کسی یا تعارف با کسی می‌گوئیم، ما - به شکر خداوند تبارک و تعالی - از هیچ کس به غیر از خداوند - سبحانه و تعالی - نمی‌ترسیم، ترس و چاپلوسی، و بدست آوردن رضایت مردم از خصلت، خلق و خوی و عادت ما نیست، چرا که حق نزد ما از هر کسی و هر چیزی گران‌بها تر و ارزشمندتر است و دین اسلام جرأت داشتن دفاع از حق و اینکه آشکارا نظر و

رای خود را بگوئیم، به ما داده است، و اگر کسی ادعا می‌کند که ما خلاف آنچه را که گفتیم، باور و اعتقاد داریم، از او می‌خواهیم که با دلیل ضعیفی این موضوع را برای ما ثابت کند و بعید است که بتواند اینکار را انجام دهد.

ما امامان اربعه و تمامی امامان را دوست داریم ولی در وقت خود آنچه را که خداوند عز و جل به ما دستور داده است از برتری کتاب و سنت و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم بر سایر اقوال دیگر انجام می‌دهیم و با حق دور می‌زنیم و همیشه پیرو حق هستیم هر جا که باشد و هر کجا که باشد. و فکر نمی‌کنیم که هیچ مسلمانی در این رابطه با ما مخالف باشد. ما معتقدیم که همانا از لوب تا آخر ملزم به اتباع از کتاب و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستیم و ملزم هستیم که آن دو را بر هر چیز و کسی دیگری برتری دهیم امامان اگر چنین قدر احترام زیادی داشتند فقط بخاطر اینست که به کتاب و سنت خدمت کرده اند و آن را تدریس کرده و به مردم یاد داده‌اند و احکام شرعی را به اندازه تلاش و کوشش خود از قرآن و سنت استنباط و استخراج کرده‌اند و آن دو را احترام گرفته و از آن‌ها تبعیت کرده‌اند. به همین خاطر هرگاه قول یکی از این امامان مخالف کتاب الله (قرآن) و سنت رسول او باشد بر ما و تمامی کسانی که این موضوع را می‌دانند واجب است که قول و گفته این امام را بخاطر قول الله -جل جلاله- و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ترک کنند، زیرا امامان -رحم الله تعالی- بر تمام سنت احاطه نداشتند و چیزهای زیادی از آن ندانسته، ترک کرده‌اند، و نسبت به بعضی از سنت‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علم نداشته‌اند، لذا به آن‌ها عمل نکرده‌اند و بعضی وقت‌ها سنت‌های دیگری را که از طرق ضعیف به آنان رسیده ترک کرده‌اند، بعدها صحت آن‌ها از طرق دیگر ثابت شده است. همچنین آنان بعضی از احادیث را صحیح دانسته‌اند و به وسیله آن‌ها فتوی داده‌اند، بعدها ضعف این احادیث مشخص شده‌اند. به حقیقت بعضی وقت‌ها امامان مجتهد بدون قصد با بعضی از سنت‌ها به خاطر دلایل مختلف،

مخالفت کرده‌اند که شیخ الاسلام تقی الدین بن تیمیه - رحمه الله تعالی - در رساله ارزشمند خود بنام «رفع الملام عن الائمة الاعلام» این اسباب و دلایل را با بهترین شیوه بیان کرده و توضیح داده است. در آن کتاب اشاره کرد به اینکه ده عُذر بر طبق احادیث صحیح برای مخالفت با هر امامی وجود دارد که مجموع آن‌ها را در سه چیز می‌توان بیان کرد: یکی از آن‌ها: معتقد باشد به اینکه پیامبر ﷺ چیزی گفته است که با قول مجتهد مخالف است در این حالت می‌تواند با رای و نظر مجتهد یا امام خود مخالفت کند دوم اینکه معتقد باشد که پیامبر ﷺ از این مسأله همان چیزی که مجتهد با امام او دربارہ آن گفته است، پیامبر ﷺ در مورد آن مسأله چنین برداشتی اراده نکرده است. سوم اینکه معتقد باشد به اینکه حدیثی که امام یا مجتهد به آن استناد کرده است. منسوخ است. سپس استاد - رحمه الله - این عذرهای دهگانه را بطور مفصل توضیح داده و برای هر کدام نمونه و مثال می‌آورد، هر کس می‌خواهد در این رابطه توضیحات بیشتری دریافت کند می‌تواند به آن رساله ارزشمند مراجعه نماید. امامان مذاهب - رحم الله تعالی - هرگاه درباره چیزی از شرع یا سنت مخالفت کرده‌اند هم معذور بوده‌اند از بنابر دلایل مذکور در بالا و هم مأجور بوده‌اند، همانطور که در حدیث ثابت شده است که رسول الله ﷺ فرموده است:

«إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتِهَدْ فَأَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتِهَدْ فَأَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ وَاحِدٌ»^۱.

[هرگاه قاضی یا حاکم، مجتهد، اجتهاد کرد و در اجتهاد خود به حق دست یافت دو پاداش دارد ولی هرگاه حکم کرد اجتهاد در اجتهاد خود دچار خطا و اشتباه شد. یک پاداش دارد]

^۱-متفق علیه.

در توضیح این حدیث امام ابن القیم می‌گوید: فاخطا یعنی به حق دست نیافت آنکس که قصد و نیت حق را دارد و برای بدست آوردن حق تلاش می‌کند ولی نتوانست به آن دست پیدا کند، معاقبه و مجازات نمی‌شود بلکه بخاطر اجتهادش، یک پاداش بدست خواهد آورد و اشتباهی که باعث شد از حق منحرف شود و به آن دست پیدا نکند مورد عفو و بخشش خداوندی قرار می‌گیرد. بسیاری از مجتهدین سلف و خلف چیزهایی گفته‌اند یا انجام داده‌اند که بدعت است. و جزو دین نیست ندانسته‌اند که آن‌ها بدعت هستند، و این بخاطر وجود احادیث ضعیفی بوده که آنان، این احادیث ضعیف را صحیح پنداشته‌اند و اما در مورد آیات، چیزهایی را برداشت کرده‌اند، که اصلاً در مورد آن‌ها نازل نشده‌اند یا اصلاً منظور این آیات، فهم و برداشتی که آنان کرده‌اند، نیست و این اشتباه یا بخاطر رای و نظری است که مشاهده کرده‌اند یا در رابطه با مساله مورد بحث، آیات و احادیثی وجود دارند که به آنان نرسیده یا از آن آیات و احادیث اطلاع نداشته‌اند. هرگاه شخصی یا بطور کلی بگوئیم مجتهدی تا جایی که می‌تواند از پروردگار خود بترسد و تقوی روا داشته باشد مشمول این آیه خداوند -تبارک و تعالی- می‌شود که می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ كُنَّا سَيِّئًا وَلَا نَحْنُ بِمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۲۸۶]. «پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را (بدان) مگیر» (و مورد مواخذه و پرس و جو قرار مده). و در حدیث صحیح آمده که خداوند تبارک و تعالی در جواب این آیه می‌فرماید: «قد فعلت»^(۱) بحقیقت انجام دادم (آنچه را که می‌خواستی)...

پس فرقه یا گروه نجات پیدا کننده از بین هفتاد و سه فرقه، فرقه یا گروه میانه رو در تمامی امور است، تبعیت کننده از سنت بوده و العاضه علیها بالنواجد

۱- معارج الوصول، ط مکتبه دارالبیان، ص ۳۷ و ۳۹.

اصطلاحی که برای ارتباط و وابستگی شدید به یک چیز بکار می‌برند، یعنی فرقه یا گروه میانه رو آنقدر خود را متبع به سنت می‌دانند که تند و محکم آن را گرفته و از آن جدا نمی‌شوند از جمله این امور و مسائل، اعتقاد داشتن به صحابه و امامان مذاهب می‌باشد، ما قدر و ارزش و حق و حقوق آنان را بر گردن خود می‌دانیم و آنان را دوست داریم، ولی آنان را معصوم از خطا و اشتباه نمی‌دانیم که در همه موارد از آنان تبعیت کنیم، بلکه آنچه را که مطمئن هستیم، در اجتهاد خود نسبت به آنها به حق رسیده‌اند تبعیت کرده و آنچه را می‌دانیم در اجتهاد خود نسبت به آنها دچار اشتباه و یا خطا شده‌اند، ترک می‌کنیم. امام ابن‌القیم -رحمه الله- در این رابطه چقدر زیبا گفته است، می‌گوید: هیچ چاره‌ای از دو چیز نیست که یکی از دیگری مهم‌تر است، اولاً: همدیگر را نصیحت کردن است در اینکه به الله -جل جلاله- ایمان بیاوریم و شکر نعمت‌های او را بجا آوریم و مردم را به سوی او نصیحت کرده و راهنمایی کنیم، و همدیگر را به تبعیت کردن از رسول الله ﷺ و یاری کردن او در همه کارها تشویق و ترغیب و نصیحت کنیم، به یادگرفتن قرآن و عمل کردن به آن و راهنمایی کردن مردم نیز این راه همدیگر را نصیحت کنیم و همدیگر را به اجرای دین الله -جل جلاله- نصیحت کنیم. خداوند -تبارک و تعالی- را از داشتن و گفتن اقوال متناقضه و ضد هم در آنچه که رسول خود را به خاطر آن مبعوث کرده یعنی «قرآن و احادیث» منزّه بدانیم. زیرا این امر (یعنی داشتن و گفتن اقوال متناقضه از طرف خداوند) خلاف حکمت و مصلحت و رحمت و بخشش و عدل خداوندی است، و همچنین نفی کردن این اقوال متناقضه از دین و خارج کردن آنها از دین، اگر کسی به دلیل بکار بردن تأویل آن را وارد دین کرده باشد. دوماً شناخت فضیلت و برتری امامان مسلمان و قدر و ارزش آنان و حق و حقوق و مراتب و درجه ایشان و همانا فضیلت و برتری آنان و علم و آگاهی ایشان و اینکه همیشه و در همه حال مردم

را به ایمان آوردن و ایمان داشتن به خدا و تبعیت از رسول خدا ﷺ نصیحت کرده‌اند نشان دهنده این نیست که هر طوری که در رابطه با مسائلی که رسول الله به عنوان دین آورده است و بر آنان مخفی و مبهم مانده است، فتوی داده‌اند، ایمان داشته و قبول کنیم: آنان با نهایت علم و آگاهی که داشتند فتوی داده‌اند و در مورد مسائل صحبت کرده‌اند، لذا مخالفت با ایشان در موردی یا مواردی بر این دلالت نمی‌کند که تمامی گفته‌های آنان را رد کرده و و مقام و منزلت آنان را پایین بیاوریم و از آنان بدگویی کنیم و به آنان بی‌حرمتی و اهانت کنیم - العیاذ بالله - این دو روش بالا (یعنی قبول کردن آنچه را که می‌گویند واجب بدانیم یا به خاطر اشتباه و یا خلاف در یک مورد بطور کلی گفته‌های آنان را کنار زده و مقام و منزلت آنان را پایین بیاوریم و از آنان بدگویی کنیم) ظالمانه و بی‌انصافانه است، برخورد درست آن است که نه آنان را گناهکار بدانیم و نه معصوم و در مورد آنان مانند عملکرد روافض در مورد حضرت علی علیه السلام و همچنین برخوردشان با دو خلیفه اسلام حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما رفتار نکنیم، بلکه مسلک و راه و روش خود امامان مجتهد را در مورد کسانی که قبل از آنان بوده‌اند از اصحاب رضی الله عنهم و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ادامه دهیم، درحقیقت امامان مجتهد، اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را گناهکار، مجرم، یا مقصر ندانسته و همچنین آنان را معصوم و بی‌گناه هم ندانسته‌اند و تمام آنچه را که گفته‌اند قبول نکرده و نسبت به جملگی آنها هم بی‌اعتنا و بی‌توجه نبوده‌اند. پس چگونه در رابطه با مامان اربعه راهی را که خود آنان در ارتباط با خلفای اربعه و اصحاب کرام طی کرده‌اند، بر ما انکار و عیب می‌گیرند؟ برای کسی که خداوند - تبارک و تعالی - لطف و عنایت خود را شامل حال او گردانیده و او را شرح صدر نموده است، این دو روش در نزد او هیچگونه منافات و یا ضدیتی با هم ندارد ولی این مورد در نزد شخصی که جاهل به ارزش و احترام امامان و فضیلت و برتری آنان است یا جاهل به حقیقت

شریعت کسی که خداوند، پیامبر خود را به خاطر آن مبعوث کرده است، منافات و ضدیت دارد. یعنی نسبت به این دو مورد علم و آگاهی ندارد، ضدیت دارد. و کسی که علم به شریعت و حقیقت داشته باد، قطعاً می‌داند مرد بزرگواری که دارای نقشی شایسته و آثاری نیک در اسلام بود و از طرف اسلام و مسلمانان دارای مکاتبی شایسته و مقام و منزلتی است، از جانب او احتمال لغزش و اشتباه وجود دارد و او در این مورد معذور است حتی بخاطر اجتهادش ماجور نیز هست، درست است که تبعیت از او در این حالت جایز نیست، ولی برای هیچکسی جایز نیست که مقام و منزلت و امامت او را از دل مسلمانان نابود کند.^۱ این گفته موافق است با آنچه که بعضی از علما سلف - رحم الله - گفته‌اند: «لیس أحد من خلق الله إلا یؤخذ من قوله ویترک إلا النبی ﷺ»^۲ هیچ بنده‌ای از بندگان خدا نیست مگر اینکه از گفته‌های او قسمتی از آن پذیرفته می‌شود. قسمتی دیگر ترک می‌گردد، مگر فرموده رسول اکرم ﷺ که به هیچ وقت ترک نمی‌گردد. «با توجه به مطالب فوق در رابطه با تحذیر و دوری کردن عالم از اشتباه و خطا تا جایی که امکان احادیث زیادی آمده است، حافظ پسر عبدالبر از طریق عمرو پسر عوف المزنی رضی الله عنه گفته است که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «إنی أخاف علی أمتی من بعدی من أعمال ثلاثة» قالوا: ما هی یا رسول الله؟ قال: أخاف علیهم من زلة العالم، ومن حکم جائر ومن هوی متبع» رسول الله ﷺ فرمود: که همانا من از اعمال و کردار سه نفر یا سه دسته نسبت به امت خود نگران هستم، عمرو پسر عوف المزنی گفت: آن سه دسته کدام‌ها هستند؟ پیامبر ﷺ فرمود: از در اشتباه و لغزش عالم نسبت به امت و همچنین حکم ظالمانه و بی‌انصافانه و اینکه از هوی و هوس تبعیت شود، می‌ترسم.

^۱ - إعلام الموقعین ابن القيم (۳/۲۹۴-۲۹۵).

^۲ - صفة صلاة النبی البانی، ص ۱۷.

از معاذ رضی الله عنه شبیه این حدیث روایت شده است. از ابن عباس روایت شده که گفته است: «وای بر حال اتباع (کسانی که از دیگری تبعیت می‌کنند) از او در مورد خطا و اشتباهات عالم سوال شد که چگونه است؟ ابن عباس گفت: عالم چیزی را با رای و نظر می‌گوید. سپس کسی را می‌یابد که از او به افعال و اقوال و کردار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عالم‌تر است لذا قول و گفته خود را ترک کرده ولی کسانی که از او تبعیت می‌کردند در این وضعیت باقی می‌مانند.»^۱ بعضی از این اقوال و احادیث را امام الشاطبی در الموافقات (۱۶۸/۴-۱۷۱) نقل کرده و گفته است: تمامی این احادیث و اقوال صحابه و هر آنچه را که شبیه آن‌ها است بیانگر دوری و پرهیز از لغزش و اشتباه عالم است. عالم اگر چه غیر عمد این کار را می‌کند و او در این حالت معذور است و علاوه بر این‌ها دارای پاداش است ولی در نتیجه‌ای که در اثر اتباع از قول و گفته او بوجود می‌آید، خطر بزرگی وجود دارد. امام غزالی - رحمه الله - گفته است: همانا لغزش و اشتباه عالم در مرتکب شدن بگناه اگر چه در ذات خود گناه صغیره باشد ولی در رابطه با عالم گناه تبدیل می‌شود... و این حکم تبدیل شدن گناه صغیره عالم به گناه کبیره در رابطه با لغزش و اشتباه او در فتوی و صادر کردن بطریق اولی دائمی و همیشگی جاری است. بعضی از سنت‌های رسول اکرم یا بعضی از مقاصد و اهداف عمومی در رابطه با مسأله‌ای مخصوص، نسبت به عالمی مخفی و مبهم مانده‌اند، و همین امر منتهی به این می‌شود که قول و گفته او به عنوان مسأله‌ای شرعی در نظر گرفته شده و از آن تقلید شود یا از آن به عنوان قول یا گفته‌ای در مسائل اختلافی استناد شود. لذا هرگاه از قول خود برگشت و حق برای او مشخص شد در این حالت جبران و تلافی و تصحیح و اصلاح آنچه را که از طرف او در بین مردم در شهرهای مختلف پخش شده از دست داده و نمی‌تواند آن را جبران و تلافی کند.

^۱ - این آثار را ابن عبدالبر در کتاب «جامع بیان العلم» ۱۴۳/۲-۱۳۷ آورده است

شیخ عبدالله دراز در دنباله آنچه که گذشت می‌گوید: «به همین خاطر امام مالک نوشتن کتاب فقه از طرف خود را دوست نداشت» سپس امام الشاطبی می‌گوید: «بدلیل این مسائل که مبنی بر اصل ذکرشده در بالاست باید مواردی را در نظر داشت: از جمله از یک جهت لغزش و اشتباه عالم صحیح نیست همچنین گرفتن و قبول کردن آن نیز به عنوان تقلید از او درست نیست زیرا آن حکم اشتباه یا خطا بر مبنای مخالفت با شرع قرار داده شده، به همین دلیل به عنوان لغزش و اشتباه بحساب می‌آید، ولی اگر فتوی‌های او مورد اعتماد می‌بود این رتبه و درجه را برای آن‌ها قرار نمی‌دادند و به صاحب آن فتوی، لغزش و خطا نسبت نمی‌دادند. همانگونه که درست نیست به صاحب آن فتوی یا به کسی که آن حکم را صادر کرده است کوتاهی نسبت بدهیم و او را بخاطر این حکم که نادرست یا اشتباه و لغزش در آن، بدنام کرده یا آبروی او را ببریم به او افترا یا تهمت بزنیم و از ارزش و احترام او بکاهیم باید معتقد باشیم که او عمداً با کتاب و سنت مخالفت نکرده است تمامی این کارها بر خلاف آنچه که مقام و مرتبه او در دین طلب می‌کند، می‌باشد. لذا بر هر کسی که اهلیت و شایستگی و استعداد بحث و نظر در دین را دارد واجب است تا دلیل و حجت قولی یا گفته‌ای را نداند نباید به آن اعتماد کند و آن را بپذیرد و همچنین بر او واجب است که متزلزل، آدم بی‌شخصیت، متغیر، بی‌اراده نباشد هر دفعه از یک قول یا گفته‌ای تقلید کند بدون اینکه خود صاحب نظر و فکر و رأی باشد.

الحافظ ابن عبدالبر از ابن مسعود همراه راویان حدیث روایت می‌کند که ابن مسعود می‌گفت: صبح که بیدار شدم یا عالم باش یا متعلم و بین ایندو قرار نگیرد که ندانی کدامیک از این دو کس باشی و گفت: ما در زمان جاهلیت امعه به کسی می‌گفتیم که وقتی برای طعام دعوت می‌شد غیر او نیز به همراهش به

میهمانی می‌رفت، این کلمه امروز در بین شما به مقلدی گفته می‌شود که دین خود را از کسان زیادی می‌گیرد. از خود هیچگونه اراده، فکر و نظر و رأی ندارد.^۱

از حضرت علی - رض الله عنه - روایت شده که: «الناس ثلاثة فعالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه و همج رعاع اتباع کل ناعق لم یتضییئوا بنور العلم، و لم یلجوا الی رکن وثیق»^(۲) [مردم به سه دسته تقسیم می‌شوند: یا عالمی است ربانی، دانشمند راسخ در علم و دین یا دانشمند با عمل است و دسته دوم متعلم یا آموزنده ای است که می‌خواهد راه و روش نجات یافتن از عذاب الهی را یاد بگیرد و دسته سوم انسان‌های بی‌مصرف و فرومایه‌ای که دنبال و تابع هر گوینده ای که صدایی یا کلامی از خود درآورد، هستند مانند عالم با نور علم، نورانی نشده‌اند و حتی مانند متعلم به ستون محکمی و قابل اعتماد و اطمینانی پناه نبرده‌اند یعنی اینکه پیش استادی درس یاد بگیرند] به همین خاطر سلف صالح دسته سوم را بر تقلید و مقلدین حمل کرده‌اند^(۳) و صراحتاً آن را ذم کرده و حرام می‌دانند، زیرا این کار مقلد را به اعراض و رویگردانی از کتاب و سنت و رو کردن به آراء و نظرات امامان و تقلید از آنان وادار می‌کند، همانطور که الان در بین مقلدان معمول و مشهور است، وری داده است، حتی بعضی از متاخران حنفی مذهب به این موضع اقرار کرده‌اند^(۴) «می‌گوییم: یعنی ابوالحسن الکرخی رئیس حنفی مذهب‌ها در عراق و یکی از اساتید بزرگ آنان می‌گوید: «هر آیه‌ای که مخالف با اعتقاد بزرگان ما باشد آن آیه یا تأویل شده است و یا منسوخ است و همچنین هر حدیثی که مخالف با اعتقاد بزرگان باشد، آن هم یا تأویل شده یا

^۱- المحقب : ملقدی که از کس دیگری تقلید کند.

^۲- جامع بیان العلم لابن عبد البر (۱۳۶/۲ و ۱۳۷).

^۳- یعنی کسانی فکر و نظر و رأی دارند

^۴- بازگشت به سنت /البانی:(المسلمون ۴۶۶/۲).

منسوخ است»^(۱). این سخن زشت، قبیح و ناخوشایند را یکی از نویسندگان کتاب «الاجتهاد المجتهدون در ص ۸۲» از کتاب «تنقیح الحامدیه» استخراج کرده و آن را نوشته است همچنین از کتاب «الکشف الکبیر» نقل کرده است که جائز نیست درباره حدیثی که مخالف با مذهب ابوحنیفه است. گفته شود که همانا امام ابوحنیفه این حدیث را ندیده و یا به او نرسیده است می‌گوییم: به حقیقت آنان معتقدند به اینکه امامان معصوم است امکان ندارد که چیزی از او پنهان بماند، و امکان ندارد که در مورد مسأله‌ای اشتباه بکند، ای کاش می‌دانستم، نتیجه و سرگذشت هر مقلدی که در مورد امام و مذهب خود این چنین فکرمی کند چه می‌شود؟ می‌دانیم که همانا امامان مذاهب بخصوص مذاهب اربعه در بسیاری از مسائل با هم اختلاف نظر دارند، اگر اجتهاد جملگی آنان راست و حق است، این بدین معنی است که العیاد بالله - دین الله ضد و نقیضها و تناقضات دارد، و این بدان معناست که حق زیاد است در حالیکه همانا الله - سبحانه و تعالی - بیان کرده است که اختلاف نظر از صفات کلام انسانی است و فقط کلام خداوند از آن پاک و منزّه است. خداوند - سبحانه و تعالی - می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: 82].

و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند»

و در آیه‌ای دیگر صراحتاً اعلام می‌دارد که: ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ [یونس: 32]. «و بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟..».

حافظ المغرب ابن عبدالبر در کتاب ارزشمند خود بنام «جامع بیان العلم فصلی» (۱۰۴/۲-۱/۲) را درباره اینکه همانا اختلاف شامل خطا و اشتباه است و همه

۱- تاریخ التشریح اسلامی للخضری، ص ۳۳۲.

اختلافات صحیح و درست نیستند، نوشته است مثال‌ها و نمونه‌های زیادی درباره اینکه صحابه و سلف همدیگر را به خطا و اشتباه متصل کرده و بعضی از آنان بعضی دیگر را انکار کرده، در بعضی از اجتهادات با همدیگر به مباحثه و مناقشه پرداخته‌اند، حتی بعضی از آنان از رأی و نظر خود برگشته است و در (۱۰۷/۲-۱۰۸) می‌گوید: اگر بخواهیم انکارات و اعتراضات آنان را جمع کنیم، یک کتاب ظرفیت احاطه این موضوع را ندارد چه برسد به اینکه در یک فصل جمع گردد به یقین می‌توان گفت در مورد آنچه که صحابه و سلف با هم اختلاف داشتند و همدیگر را انکار کرده‌اند، صحت و درستی آن موضوعات، یکی از دو طرف قضیه است و هر دو نظر صحیح و درست و مطابق کتاب و سنت نیستند اگر هر دو طرف قضیه درست و صحیح می‌بودند هیچگاه سلف صالح یا صحابه بعضی از آنان، بعضی دیگر را به خطا و اشتباه متوسل نمی‌کردند هیچ عقیده و نظر و رأی این را نمی‌پسندد و قبول ندارد که هر شیء با ضد آن مقبول و مورد پسند و درست باشد و به حقیقت زیبا گفته است آن کسی که می‌گوید:

«اثبات ضدین معاً فی حالٍ اتبع ما یأتی من المحال».

«اثبات دو چیز ضد در کنار هم در هر حالت وضعیتی قبیح تر و زشت تر از آوردن یک چیز محال است» ابن عبدالبر (۱۰۰/۲) از امام مالک و اللیث -رضی الله عنهما - ذکر می‌کند که همانا آن دو در رابطه با اختلاف اصحاب رسول الله ﷺ در ردّ و انکار گفته کسانی که می‌گویند همانا در اختلاف بین آنان وسعت و رحمت برای امت اسلامی وجود دارد. می‌گویند: اینگونه نیست، به حقیقت آن اختلافات شامل درست و نادرست، حق و ناحق می‌باشند یعنی اگر در چیزی اختلاف نظر وجود دارد حتماً یکی از آن دو درست و حق است و دیگری نادرست و ناحق. از امام مالک در مورد کسی که حدیثی در دست دارد و افرادی مطمئن مورد اعتماد و اطمینان این حدیث را از جانب اصحاب رسول الله ﷺ

روایت کرده اند سوال شد که آیا شما در این اختلاف و سعت و رحمة می بینی؟ امام مالک فرمود: که نه، قسم به خدا تا زمانیکه حق را نیابد، حق نقطه یکی است آیا دو قول مختلف می توانند هر دو با هم درست و حق باشند؟ حق و صواب (درست) فقط یکی است. ابن عبدالبر در (۲/۱۰۹ جلد ۲ صفحه ۱۰۹) از المزنی نقل کرده است که مزنی می گوید: «به کسی که اختلاف در بین نظرات را جایز می داند و فکر می کند که هر گاه دو نفر عالم، در مورد مسأله ای جدید اجتهاد کردند و گفتند: یکی از آن دو حلال و دیگری حرام، به حقیقت هر کدام از آن دو عالم تمام تلاش و توانایی خود را بکار برده است و آن دو در اجتهاد خود به حق رسیده اند. می گوئیم: آیا این فتوی را بر اساس اصل یعنی کتاب و سنت گفته ای یا بنا بر قیاس؟ اگر در جواب گفت که بنا بر اصل فتوی داده ام در جواب گفته می شود: چطور ممکن است که به اصل جواب داده باشد و درحالیکه اصل یعنی کتاب اصلی خلاف را نفی می کند؟ (یعنی خلافتی در آن نیست که الان در این موضوع دو نظر مختلف بوجود آمده است اگر این مسئله را طبق اصل جواب داده باشد، و بر طبق همان اصل یک جواب می دانست) اگر گفت بر طبق قیاس: جواب داده می شود: چگونه ممکن است که اصول ادلة شرعی که قیاس یکی از آنهاست و همگی از قرآن و سنت که اصل هستند گرفته شده اند دارای اختلاف باشند درحالیکه اصل و اصول هر دو اختلافات را نفی می کنند (یعنی همانطور که بر اساس اصل که همان قرآن و سنت است به جوابی می رسیم. باید از دیدگاه قیاس یا اجماع نیز در مورد آن مسائل به آن جواب برسیم، چگونه ممکن است بر اساس اصل و بر اساس قیاس که برگرفته از همان اصل است درباره چیزی به حکمی مخالف با حکم اصلی دست پیدا کنیم) این موضوع را هیچ انسان عاقلی جایز نمی داند تا چه رسد به عالمی که آن را تأیید کرده و جایز بداند. به آن فرد یا شخصی که معتقد به جایز بودن اختلاف در مسائل و درستی و صحت هر دو نظر

است، گفته می‌شود: که آیا اینگونه نسبت که هرگاه دو حدیث مختلف در رابطه با موضوعی که یکی آن را حرام و دیگری حلال بدانند و کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ دلیلی برای اثبات یکی و نفی دیگری باشد، آیا اینگونه نیست حدیثی که دلیل قرآن و سنت صحت آن را ثابت می‌کند، باقی مانده و قابل قبول است و حدیث دیگری را رد کرده و حکم به آن را نیز باطل می‌کند؟ هرگاه دلیل مشخصی برای اثبات یکی از آن دو نباشد و در مورد آن دو حدیث، مساله مبهم، نامعلوم و پیچیده بود، وقف کردن واجب است و نباید هیچ حکمی توسط آن دو حدیث داده شود و اگر گفت: بله یعنی در جواب موضوع مذکور جواب مثبت داد که ناچاراً هم باید جواب مثبت دهد و گرنه با اجماع علماء مخالفت کرده است، به او گفته می‌شود چرا برای رسیدن به نتیجه درست با توجه به رأی و نظر دو عالم که مختلف العقید هستند، عمل نمی‌کنی نظر و رأی باقی می‌ماند که دلیل کتاب و سنت آن را ثابت می‌کند و باطل می‌شود آنچه را که دلیل باطل می‌داند. از آنچه گذشت، اشتباه و خطا این سخن زشت و نادرستی که الکرخی و مقلدان او، نویسندگان کتاب «الاجتهاد الجتهدون» گفته‌اند، برای تو مشخص خواهد شد. این سخنی که از لحاظ تعصب، رکود فکری و گمراهی به نهایت خود رسیده است. از آن جهت که مذهب را به عنوان اصل و کتاب و سنت را به عنوان فرع قرار داده‌اند، بر طبق این گفته هر دو این‌ها بر مذهب عرضه خواهند شد، آنچه را از کتاب و سنت که موافق با مذهب باشد، قابل قبول است و آنچه از کتاب و سنت یا مذهب مخالف است، به هر دلیلی رد شده و یا حمل بر نسخ یا تأویل یا ترجیح خواهد شد تا در نهایت مذهب را راست و درست جلوه دهند. و بعد از این مهم نیست که دلیلی بر نسخ مدعی (آیات و احادیث) یا تأویل یا ترجیح آن‌ها باشد یا نباشد. ولی آنچه که مهم است اینکه مذهب ثابت بماند و به هیچ وجه انکار نگردد و اگر هم کتاب و یا سنت رد گردد، هیچ‌گونه نگرانی و مشکلی

وجود نخواهد داشت. خواننده گرامی آیا خطر تعصب مذهبی و گمراهی آن را مشاهده می‌کنی؟ آیا نمی‌بینی که همانا تعصب مذهبی از کفر نزدیک است یا احتمال دارد که انسان را به طرف کفر بکشد؟ آیا شایسته ذکر نیست که درباره تعصب مذهبی بگوئیم: که بحقیقت تعصب مذهبی پل ارتباطی با بی‌دینی است؟ آیا کفر همان انکار قول الله و رسول خدا نیست و آیا تعصب مذهبی همان چیزی نیست که در نهایت باعث انکار فرموده الله جل جلاله او رسول الله ﷺ می‌شود؟ (نکته دیگری که دوست دارم به آن اشاره کنم این است که دکتر یوسف قرضاوی در رابطه با اختلاف ائمه مذاهب و حکم تقلید از آنان به مطالب زیبایی اشاره کرده و می‌گوید، اختلاف ائمه مذاهب به این دلیل است که منبع و مصدر دین که خداوند متعال برای بندگان تشریح نموده عبارت است از نصوص دینی است و لاجرم مردم در فهم نصوص اختلاف دارند و این یک امر طبیعی در زندگی بشری است که بعضی متمسک به ظواهر لفظ می‌شوند و بعضی روح و مقاصد نصوص را در نظر می‌گیرند. و اینگونه اختلاف حتی در میان مفسرین و شارحین خود قوانین، یافت می‌شود و در این راستا بود که دو مدرسه ظاهراً مخالف هم به وجود آمدند: یک مدرسه سختگیری و حرفی، دوم مدرسه آسانگیر و توسعه طلب که این دومی به روح نصوص و مقاصد تشریح توجه دارد. این دو گروه در عصر رسول الله ﷺ وجود داشته‌اند. به دلیل اینکه رسول اکرم ﷺ بعد از غروه احزاب فرمودند: «من كان يومئذ باله واليوم الآخر، فلا يصلين العصر - إلا في بني قريظة».

«هرکسی که به خداوند و روز قیامت ایمان دارند جز در بنی قریظه نماز عصر را نخواند» هنگامی که آفتاب نزدیک به غروب می‌شد، اصحاب اختلاف نمودند، بعضی می‌گفتند، منظور رسول خدا ﷺ از این عبارت سرعت و شتاب در انجام آن عمل بوده است. لذا قبل از رسیدن به این فرضیه نماز عصر را خواندند و

دیگران گفتند «پیامبر ﷺ فرموده است هر که به خداوند و روز قیامت ایمان دارد نماز عصرش را جز در بنی قریظه نخواند» و ما جز در مکان بنی قریظه اگر چه بعد از غروب هم بوده باشد، نماز عصر را ادا نمی‌نماییم... و این گروه بعد از غروب به ادای آن نماز پرداختند. عمل این دو گروه به محضر پیامبر گرامی اسلام گزارش شد و آن حضرت هیچ کدام از دو گروه را مورد سرزنش قرار نداد، بلکه عمل هر دو گروه را به عنوان یک عمل اجتهادی مورد تأیید قرار داد. لذا واگذارن مردم به اجتهاد خودشان از جمله عوامل و اسباب اختلاف می‌باشد. اسباب دیگر در رابطه با اختلاف فقها این است که در میان آنان کسان متشدّد و متاهلّ و یا به عبارت دیگر سختگیر و آسانگیر وجود داشت و این اختلاف سلیقه‌ها خود از ویژگی‌های طبیعت بشری است. بنابر این در فهم نصوص می‌بینیم که نظر ابن عمر غیر از ابن عباس است. آنجا که ابن عمر چنان در وضو سختگیری می‌کرد که متعهد بود در شستن صورت باید آب به باطن چشم‌ها هم وارد شود و چنان کرد تا نابینا شد. در حالی که ابن عباس چنین عملی را ضروری نمی‌دانست. ابن عمر بیم داشت که از اینکه اگر فرزندش را ببوسد، لعاب دهان آنان او را آلوده نماید. در حالی که ابن عباس آنان را می‌بوسید و در آغوش می‌کشید و می‌گفت آنان شکوفه‌هایی هستند که آنها را بو می‌کنیم. بنابراین تفاوت میان فهم این دو نفر، تراوش یافته میان اندیشه هر کدام از آنان نسبت به شریعت است و متوجه خواهیم شد که سختگیری‌های ابن عمر و رخصت‌های ابن عباس، در میراث فقهی ما مشهور وارد شده است. گاهی خود لغت نصوص عامل اختلاف میان فقیهان به شمار آمده است که از آنان جمله آیه: ﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ [البقرة: ۲۲۸]. «و زنان طلاق داده شده باید مدت سه قرء سه پاکی یا سه قاعدگی انتظار کشند» حال باید دید که لفظ (قرء) به چه معنایی به کار رفته است، در لغت یک بار به معنی قاعدگی و

یک بار به معنی پاکی دلالت دارد و در اینجا فقهای مذاهب به پیروی از تفسیر لغوی این لفظ و امثال آن از سایر الفاظ مشترک وارد اختلاف شده‌اند. نمونه دیگر از اسباب اختلاف فقها این است که بعضی الفاظ احتمال معنای حقیقی و مجازی را در بردارد. لذا بعضی متمسک به معنای حقیقی آن هستند و بعضی به معنای مجازی آن مانند این آیه که می‌فرماید: ﴿أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ﴾ [النساء: 43]. که آیا منظور لمس زن و مرد با دست است بنا به رای ابن عمر و یا کنایه از جماع است همانگونه که ابن عباس بدان معتقد است؟ یکی دیگر از اسباب اختلاف فقها در رابطه با اطمینان و عدم اطمینان نسبت به روایت است که یکی به این راوی وثوق و اعتماد دارد و روایت او را می‌پذیرد و دیگری به آن اطمینان و اعتماد ندارد و روایتش را مبنای عمل قرار نمی‌دهد و... یا اینکه بعضی در پذیرفتن حدیثی بویژه در امور متبلا به و عمومی قایل به شرایطی هستند و بعضی آن شرایط را منظور نکرده‌اند. یکی دیگر از موارد اختلاف فقها در ارتباط با اعتبار و عدم اعتبار دلایل شریعت است. برای مثال نظر امام مالک بر این است که عمل اهل مدینه در مسائلی چون عبادات به عنوان دلیل فقهی مقدم بر خبر واحد است. یکی دیگر از اسباب اختلاف این است که بعضی از علماء حدیث ضعیف که بعدها به حدیث حسن نامگذاری شد را بر قیاس مقدم می‌دارند، و بعضی بر عکس و... بعضی حدیث مرسل را به طور کلی قبول دارند و بعضی آن را به طور کلی مردود می‌شمارند و بعضی باشرایطی آن را می‌پذیرند و بعضی به طور مطلق. بعضی شریعت امت‌های قبل از اسلام را می‌پذیرند و بدان اعتبار می‌نمایند و بعضی بدان اعتبار نمی‌دهند. بعضی قول صحابی را به عنوان یکی از ادله می‌دانند و بدان استدلال می‌کنند و بعضی آن را به عنوان ادله شریعت نمی‌پذیرند و بدان احتجاج نمی‌کنند. بعضی مصالح مرسله را (مصالحی که دلیل خاصی از جانب شریعت نسبت به اعتبار و یا الغای آن در دست نباشد) به عنوان یکی از ادله می‌پذیرند و

بعضی آن را نمی‌پذیرند. از جمله اسباب دیگر اختلاف فقها، اختلاف آنان در رابطه با دلالت امر ونهی، عام و خاص، مطلق و مقید، منطوق و مفهوم و غیر این‌ها که در علم اصول فقه به تفصیل بیان شده است، می‌باشد. آنچه که تاکید بر آن واجب است این است که درباره اختلاف ائمه، اسباب فراوان و متنوع دیگری هستند و در گذشته و حال راجع به آن‌ها کتاب‌هایی به رشته تحریر در آمده‌اند. از جمله کتاب «اٰنصاف فی اسباب الاختلاف» تألیف علامه دهلوی و کتاب «اسباب إختلاف العلماء» تألیف شیخ علی حقیف و یا کتاب ما به نام «الصحوۃ الإسلامیة بین الاختلاف المشروع والتفرق المذموم» که در آن بیان نموده‌ام که اختلاف در مسائل فرعی یک ضرورت، رحمت، و سعت و ثروت گرانبهایی است. همانگونه که اصول و پایه‌های فکری و اخلاقی‌ای را که مبنای فقه اختلاف و آداب آن در میان فرزندان امت اسلامی است، شرح داده‌ام. از جمله رحمت‌های خداوند متعال نسبت به این است که آنان را در مضایقه و تنگی قرار نداده است، بلکه به خاطر اختلاف آراء و اختلاف در افهام و اندیشه‌ها بدان وسعت بخشیده است و آنچه فراخوار یک محیطی است، چه بسا فراخوار یک محیط دیگری نباشد و آنچه که شایسته زمانی بوده، چه بسا برای زمان دیگری شایسته نباشد. بعضی از اصحاب، در قضیه‌ای با نظر خود فتاوی داد و سپس از آن نظر خود منصرف می‌شد، همانگونه که از عمر بن خطاب هنگامی که از رأی خود برگشت نمود، سؤال شد که دلیل آن چه بود؟ ایشان در جواب گفت: فتوای گذشته بر مبنای آنچه که می‌دانستم و فتوی کنونی بر مبنای آنچه که بدان رسیده‌ایم، می‌باشد. اختلاف محیط، زمان، مکان و شرایط، از جمله عواملی است که انسان از آن متأثر می‌شود و آرای خود را در راستای آن تغییر خواهد داد. از این دیدگاه بود که امام شافعی دارای دو مذهب بود؛ یکی مذهب قدیم که مربوط به عصری بود که در عراق می‌زیست و دومی مذهب جدید که مربوط به

دورانی بود که در مصر اقامت گزیدند و در کتاب‌های فقهی بیان شده که «این فتوا مربوط به قول قدیم شافعی است و آن مربوط به قول جدید ایشان است» زیرا هنگامی که ایشان وارد مصر شدند به قضایایی برخورد کردند که در گذشته بدان برخورد نکرده بود و به احادیث و آثاری دست یافت که قبلاً به گوش ایشان نخورده بود. از این نظر بود که شافعی از بعضی نظرات و فتاوی خود در مصر عدول و صرف نظر نمود، زیرا شخص مجتهد، پیوسته تابع دلیل است و عدول و بازگشت از بعضی آراء یک روند طبیعی برای هر انسان مجتهدی است. تمام این موارد، از اسباب اختلاف ائمه به شمار می‌آید. به همین خاطر، ابو جعفر منصور از امام مالک که می‌خواست کتاب موطأش را بنویسد گفت، ای مالک در تالیف کتابت از سختگیری‌های ابن عمر و رخصت‌های ابن عباس و سواد ابن مسعود دوری کن و راه را برای مردم هموار کن، امام مالک به این امر جامه عمل پوشاند و کتاب مشهور خود بنام «الموطأ: را به رشته تحریر در آورد. خلیفه منصور خواست که تمام مردم ممالک اسلامی از آن کتاب پیروی کنند. و کتاب موطا به عنوان کتاب مرجع برای همه افراد موجود در ممالک اسلامی درآید، ولی می‌بینیم که امام مالک به خاطر فقاہت، ورع و انصافی که داشت خطاب به منصور می‌گوید: «لا تفعل یا امیر المؤمنین! فإن أصحاب رسول الله ﷺ قد تفرقوا فی الأمصار وأصبح عند کل قوم علم والناس قد سبقت إلیهم أقاویل ورضوا بها فإن حملتهم علی رأی واحد تكون فتنة» [ای امیر المومنین! چنین کاری نکن که اصحاب رسول خدا ﷺ به شهر ها و مناطق پراکنده شده‌اند و هر قومی دارای یک نوع علم و بینش است و اقوال و فتاوی بر آنان پیشی گرفته و بدان راضی و قانع گشته‌اند اگر همه مردم را به سوی یک نظریه و یک فتوا بر گردانی در میان امت فتنه ایجاد خواهد شد] آنان این گونه به اختلاف میان ائمه‌ی نگرستند که آن یک اختلاف در قضا یای فرعی است و هیچ گونه زیانی ندارد و بلکه

ضروری است. امکان ندارد که در اینگونه مسائل فرعی، امت اسلامی بر روی یک نظریه اتفاق نمایند و خود این اختلاف آراء، از لطف و موهبت خداوند متعال نسبت به این امت است که حکم قضایا و مسائل فرعی را بیان ننموده، تا فرصتی برای اجتهاد و وسعت بخشی نسبت به تعدد افهام باشد. تصور کنید، که اگر تمام مسلمانان در هر امری بر یک نظریه می‌بودند، هیچ کس به رخصت دستیابی نداشت و هیچکس نمی‌توانست در هیچ موقعی نظری را بر نظردیگر و یا قولی را بر قول دیگر و یا روایتی را بر روایت دیگر... ترجیح دهد. این جواب در مورد موضوعی بود که در این کتاب اظهار شد که از بین آراء و نظرات فقها با مجتهدین یکی درست و بقیه خلاف کتاب و سنت است رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند، در حالیکه بسیاری از امور را پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله انجام داده و عملاً از او روایت شده است اگر چه بعضی امور را بیشتر از دیگری انجام داده‌اند مانند تکبیر اذان: الله اکبر... که آیا چهار بار است یا دور بار هر دو روایت از رسول گرامی روایت شده است. مالیکه به دو بار گفتن آن عمل می‌کنند و دیگران چهار بار گفتن آن را ملاک قرار می‌دهند. یا مانند ترجیح در شهادتین اذان با صدای آهسته که روایت آن از حضرت روایت شده و بعضی عالمان بدان عمل می‌کنند و نزد دیگران روایت آن به اثبات نرسیده و بدان عمل نمی‌کنند. تمام این امور مورد اختلافی جسته و گریخته از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده‌اند اگر چه در جنبه ای بیشتر و در جنبه دیگر کمتر باشد. مانند گفتن «بسمله» به صورت جهری که از رسول خدا روایت شده که ایشان آن را بصورت جهری و آشکار در قرائت فاتحه نماز بیان نمی‌کردند و در مقابل این روایت، احادیث دیگری در دست داریم که دلالت می‌نمایند بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به صورت جهری تلفظ می‌نموده‌اند و می‌توان میان این روایت چنین سازگاری ایجاد نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله گاهی به خاطر تعلیم نمازگزاران پست سر او، بسمله را به طور جهری تلاوت نموده

است. ابن تیمیّه درباره چنین موضوعی می‌گوید: در مسائل عبادی به خاطر تالیف قلوب، ترک افضل روا باشد. همانگونه که پیامبر ﷺ به خاطر بیم از نفرت مردم، بنای کعبه را بر اصول و نقش حضرت ابراهیم ترک نمود. امام احمد بر این موارد تاکید نموده‌اند که در مسائلی مانند بسمله وصل وتر، و... که خاطر مراعات تالیف دل‌ها و یا آگاهی به خاطر شناخت سنت و امثال آن می‌توان که از افضل به سوی جایز عدول نمود. مترجم. دکتر یوسف قرضاوی - دیدگاه‌های فقهی معاصر]

- اقرار امامان اربعه رحمهم الله به ترک گفته‌های آنان اگر مخالف با کتاب (قرآن) و سنت (احادیث) باشد:

شایسته ذکر است که بگوئیم همانا امامان اربعه آنان خود اقرار کرده‌اند، به آنچه که ما دعوت به آن می‌کنیم از حکم کردن و قضاوت کتاب و سنت در رابطه با مسائل اختلافی و اینکه آرا و نظرات و اجتهادات آنان را ترک کنیم هرگاه ثابت شد که آن‌ها مخالف با قرآن و سنت هستند و همانا خداوند به غیر از تبعیت از دستورات رسول او چیزی را بر مردم فرض نکرده است.

۱- امام شافعی (رحمه الله) می‌گوید: «کسی که من او را به علم نسبت داده باشم یا عموم مردم او را به علم نسبت داده باشند، یا خود را به علم نسبت دهد شنیده باشم خلاف این گفته باشد که همانا تبعیت از امر رسول الله ﷺ و تسلیم حکم او شدن، چیزی است که خداوند فرض کرده است و خداوند -تبارک و تعالی- به غیر از خود هیچ کس را به عنوان تبعیت از خود قرار نداده است، و گفته هیچ کس اطاعت نمی‌شود مگر آنچه را که کتاب الله -جل جلاله- یا سنت رسول خدا ﷺ ملزم به اطاعت از آن کرده است و هر آنچه که غیر از این دو تاست تبع و پیرو کتاب و سنت هستند، و همانا آنچه که بر ما و کسانی که بعد از ما می‌آیند و آنان که قبل از ما بوده‌اند، فرض است. قبول یا پذیرش خبر از جانب رسول الله ﷺ

است و بس»^۱. و همچنین که امام شافعی (رض) می‌فرماید: «هیچ کس نیست که سنتی از سنت‌های رسول را ببیند یا بشنود ولی از آن فاصله بگیرد و یا دور شود و یا آن را فراموش کند.»^۲ مجدداً می‌فرماید: «تمامی علماء و مجتهدین بر این عقیده و باورند که هرگاه سنتی از سنت‌های رسول الله ﷺ برای کسی روشن و ثابت شود، شایسته نیست که بخاطر قول یا گفته کسی، آن را کنار بگذارد.»^۳ می‌فرماید: هرگاه صحت حدیثی ثابت شد آن حدیث صحیح مذهب من است»^۴ «هر مساله و موضوعی که در آن صحت خبر رسول الله ﷺ به نزد اهل حدیث خلاف آنچه را که من گفته ام ثابت شود، من از گفته خود در مدت زمان حیاتم و بعد از مرگم، بر می‌گردم.»^۵

۲- امام ابوحنیفه - رحمه الله - می‌فرماید: «درست نیست برای کسی که به گفته ما استناد کند، یا طبق گفته ما عمل کند، تا زمانیکه نداند که از کجا آن را آورده‌ایم یعنی (تا زمانیکه دلیل صحت آن را نداند) و در روایتی دیگر می‌فرماید «حرام است بر کسی که بواسطه کلام من فتوی دهد ولی دلیل گفته من را ندارند» و در روایتی دیگر اضافه بر این جمله می‌فرماید: «چرا که ما انسان هستیم امروز چیز دیگری را می‌گوئیم و فردا از آن پیشیمان می‌شویم»^(۶). همچنین امام رحمه الله می‌فرماید: «هرگاه چیزی

۱- ایقاظ الهمم: ۱۰۴.

۲- اة یقاظ ، ص ۹۹.

۳- اة یقاظ ، ص ۱۱۴.

۴- صفة صلاة النبى، ص ۳۰.

۵- صفة الصلاة، ص ۳۳.

۶- صفة الصلاة، ص ۲۴ و ۲۵.

گفته باشم که مخالف با کتاب الله و خبر رسول الله ﷺ باشد گفته من را کنار بگذارید»^(۱).

۳- امام مالک (رحمه الله) می فرماید: همانا من انسان هستم هم دچار اشتباه می شوم هم حق می گویم لذا در مورد رأی و نظر من فکر کنید. هر آنچه را که موافق با کتاب و سنت است بگیرید و آنچه را که مخالف با کتاب و سنت است ترک کرده و کنار بگذارید» و همچنین امام - رحمه الله - می فرماید: هیچکس نیست بعد از رسول اکرم ﷺ مگر اینکه قول و گفته تو هم ردّ می شود و هم قبول می گردد مگر فرموده رسول اکرم ﷺ که قابل رد و انکار نیست».

۴- امام احمد - رحمه الله - می فرماید: «از من و از امام مالک و امام شافعی و امام اوزاعی و الثوری تقلید نکنید و از چیزی پیروی کنید و احکام و دستورات خود را از جایی بگیرید که آنان بدست آورده اند».

همچنین می فرماید: «هر کس که حدیث رسول اکرم ﷺ را رد یا انکار کند، و دچار هلاکت و بدبختی می شود»^(۲). ای برادر اینها اقوال و گفته های واضح امامان بخصوص امامان اربعه - رضوان الله علیهم - هستند و همگی آنها یک چیز را ثابت می کنند و آن تمسک جستن به کتاب و سنت رسول الله ﷺ و ترک آنچه را که مخالف با این دو اصل می باشد، و نهی از تقلید آنان بدون علم و آگاهی برای کسی که می تواند دلایل احکامات و اجتهادات آنان را بشناسد یا بداند.

حافظ ابن رجب - رحمه الله - می گوید: بر هر کسی که امر و دستور رسول الله ﷺ به او می رسد و صحت آن را تشخیص می دهد، واجب است که برای امت بیان کند و آنان را نصیحت کرده و به تبعیت کردن از او امر رسول الله ﷺ

۱- صفة الصلاة، ص ۲۷ و ۲۸.

۲- أيضاً، ص ۳۴.

دستوردهداگر چه دستور رسول الله ﷺ مخالف رأی و نظر هر مجتهد بزرگی از امت باشد و به حقیقت دستور و امر رسول الله ﷺ از دستور و رأی و نظر هر مجتهد بزرگی که به اشتباه با امر رسول اکرم ﷺ مخالفت کرده، بزرگ‌تر و محترم‌تر و محقق‌تر است»^(۱).

استاد حفظ الله می‌گوید: «درحقیقت هر کس به تمام آنچه که در سنت ثابت شده است، پایبند باشد، اگر چه مخالف با بعضی از گفته‌های اقوال ائمه باشد، این عمل او مخالفت با مذهبش نیست و از راه و روش آنان خارج نشده است، بلکه از آنان تبعیت کرده است، و به محکم‌ترین دستاویز در آویخته و او را از سقوط و هلاکت می‌رهاند و اصلاً گسستن ندارد، و هر کس بخاطر قول یا گفته بعضی از امامان مجتهد با سنت مخالفت کند علاوه بر اینکه از راه و روش آنان خارج شده و از آنان تبعیت نکرده است، بلکه سرپیچی کرده و مخالف گفته‌های ایشان برخورد نموده است»^(۲).

به این ترتیب - برادر خواننده - پی خواهید برد، آنگونه که کینه توزان و بدخواهان و کسانی که ناعادلانه رفتار می‌کنند و هدف آنان دشمنی و خصومت است و فکر می‌کنند: که ما امامان مجتهد را دوست نداریم و نسبت به آنان کینه و دشمنی داریم، و آنان را مورد سرزنش و نکوهش قرار می‌دهیم، چنین نیست بلکه ما آنان را بزرگ و محترم می‌دانیم خدا شاهد است که ما آنان را شدیداً دوست داریم و آنان را جزو سلف صالح خود، کسانی که مسلمانان را به اقتدا کردن و تبعیت از راه و روش آنان دعوت کرده، بحساب می‌آوریم، و به مسلمانان می‌فهمانیم که آنان برتر بودند و فضیلت داشتند و صاحب شرافت و کرامت بودند، آنان کسانی بودند که ما را به سوی راه و روش صحیح که واجب است در

۱- نقله فی التعلیق علی ایقاظ الهمم، ص ۹۳.

۲- صفة الصلاة، ص ۳۴.

آن مسیر حرکت کنیم، هدایت و راهنمایی نمودند و آن همان حاکمیت کتاب و سنت در هر مسأله اختلافی است و آنان صراحتاً اعلان برگشت از هر رأی و نظری که از جانب ایشان مخالف با کتاب و سنت باشد، کرده‌اند، علاوه بر این‌ها استقامت، تقوا، پرهیزکاری احتیاط و زهد و امانت داری که در وجود آن‌ها بود. تمامی سعی و تلاش خود را صرف بدست آوردن حق کرده‌اند، ولی خداوند - تبارک و تعالی - از اینکه کتابی به غیر از قرآن را به حد کمال رسانده و آن را کاملاً صحیح و اصلاح نماید. و از اینکه کسی به غیر از او در تمامی مسائل به حق دست پیدا کند، خودداری می‌کند تا دلیلی باشد بر اینکه همانا اوست پروردگار و اله و معبود واحد و هر آنچه و هر کس که غیر اوست، مخلوق، ناتوان و نیازمند او هستند. ای خواننده گرامی - این رأی و نظر ما درباره امامان مجتهد است، مخصوصاً ائمه اربعه - که به حقیقت مشخص بوده و عین حقیقت است. ان شاء الله، هر کس که ادعا می‌کند که نظر و اعتقاد ما بر خلاف آنچه که ما ذکر کردیم، می‌باشد. - قسم به خدا - بر ما دروغ و افترا بسته است و ما از هر آنچه که مخالف با این عقیده مذکور باشد، بدور بیزاریم و دعوت می‌کنیم از کسانی که غیر این را بر ما ثابت کنند.

- نظر و دیدگاه ما درباره مذاهب اربعه (چهارگانه) (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی) رحمهم الله

اما دیدگاه ما در رابطه با مذاهب فقهی چهارگانه، به حقیقت استادمان ناصر الدین در یکی از مقالات خود در مجله «المسلمون» تحت عنوان «عوده الی السنه» بیان کرده و ما خلاصه آن را برای شما - برادر خواننده ذکر خواهیم کرد: این مذاهب بطور کلی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- قسمتی از آنان در رابطه با موضوعاتی با هم اتفاق نظر دارند و موافق هم هستند مانند: فرضیه نماز، و تعداد و رکعات آن‌ها و فرضیه روزه و حج،

حرام بودن تشبه به کفار، ما معتقدیم در این رابطه عمل کردن به آن‌ها بر تمامی مسلمانان واجب است.

۲- قسمتی دیگر موضوعاتی هستند که در مورد در آن‌ها در بین مذاهب اختلاف نظر وجود دارد، ولی اختلاف نوعی نه اختلاف ضدیتی مانند: دعا‌های استفتاح، تشهد‌های مختلف، قرائت‌های قرآن، در این حالت عمل کردن به هر کدام از آن‌ها که ثابت شده در کتاب و سنت وجود ندارد جایز است، و افضل آن است که متنوع باشند، و هر دفعه به یکی از آن‌ها عمل شود.

۳- قسمت سوم موضوعاتی هستند که در مورد آن‌ها اختلاف شدیدی در بین مذاهب وجود دارد، و به هیچ وجه امکان جمع کردن آراء و نظرات مختلف به شیوه‌ای که معروف و مقبول باشد، وجود ندارد. مانند: باطل شدن وضو، تماس پوستی با زن بیگانه نامحرم: مقصود زنی که نکاحش جایز است بدون پوشش و مانع جاری شدن خون، خوردن گوشت شتر، خواندن قنوت در نماز صبح همیشه بدون نزول عذاب، غیر این‌ها در رابطه با این قسمت، معتقدیم که بحث و گفتگو درباره درستی و صحّت این بخش تمامی در مذاهب نه در یک مذهب واحد، واجب است در برابر هر کسی که توانایی بحث و گفتگو در این موضوع را دارد، واجب است که آراء و نظرات مذاهب مختلف و دلایل آن‌ها را جمع کرده و پیش چشم بگذارد، سپس آن‌هایی را که از لحاظ دلیل، قوی تر و دارای حجّت قاطع و روشن تری هستند، انتخاب کند و به آن عمل کند. زیرا حق فقط در یک مذهب وجود ندارد بلکه در بین تمامی آن‌ها شایع و مشترک است. بعضی وقت‌ها حق در رابطه با فلان مسأله در مذهب ابی حنیفه و در رابطه با مسأله دوم در مذهب شافعی و در رابطه با مسأله سوم در مذهب

مالکی و درباره مسأله چهارم در مذهب امام احمد و به همین ترتیب، وجود دارد و اگر به یک مذهب اکتفا کرده و تمسک بجوئیم، حقیقت بسیاری از مسائل را که در مذاهب دیگر وجود دارند از دست خواهیم داد، و این چیزی است یا روشی است که هیچ انسان مسلمان عاقل آن را جایز نمی‌داند. و از آن جهت که هیچ راهی برای شناخت حقیقت بسیاری از مسائلی که مذاهب در آن اختلاف داشته‌اند، جز بازگشت به سوی سنت وجود ندارد، به همین خاطر دعوتگران، بازگشت به سوی سنت را به عنوان اصلی که همه به سوی آن برمی‌گردند، و آن را به عنوان اساسی که آراء و نظرات و افکار خود را بر روی آن پایه ریزی می‌کنند، قرار داده‌اند و از آن جائیکه امامان محتهد و علماء برجسته و دانا نهایت سعی و تلاش شایسته خود را در راه توضیح سنت و آسان کردن به لحاظ درک فهم آن برای مردم، بیان احکام استخراج شده از سنت صرف کرده‌اند. پس بحقیقت در توان و قدرت دعوتگران سنت نیست، مگر اینکه از علم و آراء و نظرات ایشان نسبت به فهم کتاب و سنت استفاده کنند. به این ترتیب تمامی خیر و برکت آنان را بدست آورده و تا جایی که می‌توانند حقیقت موضوعات مختلف را کسب خواهند نمود و در این حالت، هم اصل را که همان سنت است، حفظ کرد و هم قدر و ارزشی را که لایق و شایسته ائمه است حفظ می‌کنند، و این چیزی است که سلف صالح، اتباع خود را به آن سفارش کرده‌اند، عبدالله پسر مبارک می‌گوید: «دستوری که شما باید بر آن اعتماد و اطمینان داشته باشید، باید سنت باشد. به گفته‌هایی از علماء عمل کرده و آن را دست بگیرید که حدیث آن را برای شما تفسیر و توضیح می‌دهد»^۱. و این رأی و نظر و اعتقاد دعوتگران سنت و تابعان سلف صالح

^۱ -جامع بیان العلم (۴۳/۲).

در رابطه با مذاهب و موقف و دیدگاه آنان درباره امامان اربعه است آیا در دیدگاه و نظرات آنان چیزی وجود دارد که یک انسان منصف را وادار به سرزنش و نکوهش آنان بکند و از آنان تنفر و انزجار داشته باشد؟ یا آنچه که شایسته است اینکه هر مسلمانی براین عقیده و باور باشد که باید فرق و تفاوت بین گفته‌های یک شخص معصوم و غیر معصوم را بداند و تفاوت بین هدف و وسیله را نیز فراموش نکند؟^(۱)

- ماضد مذاهب اربعه (حنفی - شافعی - مالکی - حنبلی) نیستیم

موردی که باقی مانده است و می‌خواهیم بر اساس سئوال بعضی‌ها آن را توضیح دهیم در مورد اینکه آیا ما می‌خواهیم مذاهب را بطور کلی حذف کرد. و مذهبی جدید پایه گذاری کنیم؟ یا به حقیقت ما مخالف ابقاء مذهب نیستیم؟ در جواب این سئوال می‌گوئیم: ما به حقیقت مخالف جدایی و اختلاف هستیم و آن را دوست نداریم و از دشمنی با همدیگر و پخش شدن دوشاخگی متنفریم، به همین خاطر بنا کردن مذهب جدیدی بنام مذهب پنجم به عقیده ما غیر معقول و نادرست است، آنگونه که دشمنان ما درباره ما فکر می‌کنند - و همچنین تقسیم کردن مسلمانان به صورت چهار مذهب را هم دوست نداریم، بلکه تمامی سعی و تلاش ما براین است که این چهار مذهب را در یک مذهب واحد جمع کنیم همانگونه که زمان سلف صالح وضعیت اینگونه بود. زیرا ما معتقدیم به اینکه هرگز عاقبت یا آخر این امت درست نخواهد شد مگر بواسطه آنچه که اول این امت بوسیله صالح درست شده بود. همانطور که امام مالک رحمه الله - گفته است: هرگز مسلمانان درست نمی‌شوند و هرگز رستگار نخواهند شد مگر زمانی که به اسلام صحیح و درست خودشان در تمامی جهات زندگی از جمله از

۱- مجلة المسلمون (۵/۲۸۴-۲۸۵).

جهت فقه برگردند، لذا ما معتقدیم که بر مسلمانان واجب است به آنچه که زمان صحابه و تابعین و تابع تابعین - رضوان الله علیهم - بر آن عقیده و نظر و فکر بوده‌اند، برگردند، آن کسانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آنان تعریف و تمجید می‌کند و می‌فرماید: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»^(۱) بهترین کسان، مردمان عصر من هستند، (اصحاب) سپس آن‌هایی که بعد از اینان می‌آیند (تابعین)، سپس کسانی که از بعد از آنان می‌آیند. (تابع تابعین).

وضعیت مثالی که در نهایت سعی داریم که آن را بدست بیاوریم این است که در هر شهری عالمی حقیقی نه مجازی یافت شود یعنی یک مجتهد یا بیشتر، و این بر تمامی مسلمانان فرض کفایه است، این مجتهدان دیگر بواسطه اقوال و گفته‌هایی که نزد آنان است بدون تعصب نسبت به مذهبی دیگر، برای مردم فتوی صادر می‌کنند، و باید تمامی تعصب آنان نسبت به کتاب الله (جل جلاله) و سنت رسول او صلی الله علیه و آله باشد. و دلایلی را که برای سؤال کنندگان ذکر می‌کنند باید بصورت مفصل قابل فهم باشد تا مردم همیشه و در هر حال به پروردگار خود و نبی گرامی خویش در ارتباط همیشگی باشد. در این حالت در بین مردم، مقلد و متبع هم وجود خواهد داشت، و هرگاه برای مقلدی سئوالی پیش بیاید و از یکی از علماء یا مجتهدان سؤال کند، باید از حکم خداوند تبارک و تعالی در مورد مسأله خود سؤال کند نه حکم مذهب امامی که خود پیرو آن مذهب است و هرگاه برای متبع سئوال پیش بیاید باید از حکم خداوند - تبارک و تعالی - در این مورد سؤال نکند، و او در این رابطه توضیح و دلیل بخواهد و این همان چیزی است که ما بخاطر تحقق و رسیدن به آن تلاش و کوشش می‌کنیم.

و می‌دانیم برآستی اجرای این برنامه بصورت یک باره ای مشکل بوده و به حقیقت وسایل و امکانات چنین برنامه ای راحت و آسان نیست پس ناچاراً باید بتدریج و مرحله به مرحله به آن دست یابیم.

در مرحله اول: طلب دینی باید تمامی علم فقه مربوط به مذهب خود را بطور کلی بخوانند و باید کتاب‌های فقهی انتخاب کنند که احکام را با استناد به دلایل بیان کرده است مانند کتاب المجموع، امام نووی «فتح القدير» «ابن همام» و در مرحله دوم: به خواندن کتاب‌های فقهی دیگر مذاهب آن‌ها که اقوال مختلف را همراه با دلایل تشریح می‌کنند، روی آوردند. سپس در مرحله سوم: به خواندن موضوع ادله احکام پردازند و نهایتاً در مرحله چهارم: اجتهادات مذاهب مختلفه مخصوصاً مذاهب اربعه را جلوی خود قرار داده و آن را که ترجیح دارد و نسبت به نظرات دیگر، صحیح تر است، انتخاب و به آن عمل کنند، و آن‌هایی را از لحاظ دلیل ضعیف و خفیف هستند، ترک کنند.

باید از اول تا آخر بر اساس تقوی و ترس از الله -سبحانه و تعالی- و حب کتاب و سنت و تعلق و ارتباط و همیشگی با آن دو و نسبت به تبعیت از آن دو حریص باشند، بر اساس دوست داشتن حق و حقیقت و برتری دادن آن بر تمام امیال و هوی و هوس‌های درونی، و همچنین باید بر اساس بکارگیری راه‌های علمی در رابطه با هر موضوعی و دوری کردن از بحث و گفتگو درباره دین خداوند -تبارک و تعالی- بدون علم و آگاهی و دور انداختن تعصب و تنفر از داشتن تعصب، پرورش و ترتیب داده شوند. خلاصه: ما در حال حاضر مانع خواندن فقه بصورت مذهبی یا بر اساس فقه مذهبی نیستیم ولی به یک شرط و آن هم عدم تعصب است، زیرا تعصب مذهبی همان چیزی است که ما با آن در حال محاربه و دشمنی هستیم و آن را دوست نداریم، و معتقدیم به اینکه برای رساندن فقه به وضعیت مثالی که سلف صالح برآن طریقه و روش بودند،

ورساندن آن به مرحله انتقال که همان خواندن کتاب‌های فقهی مذاهب دیگر بر اساس اقوال مختلف همراه با دلایل آن‌ها است، باید در این مرحله خواندن کتاب (قرآن) و سنت جلوی دید طلبه‌های علم محبوب و مقصود گردانیم و همچنین کاری کنیم آنچه را که کتاب و سنت ترجیح و برتری داده و آنچه را که حکم به ضعیف بودن آن‌ها می‌کند، بدون هیچگونه تعصب مذهبی بر طبق روش فوق رفتار نمایند. به این ترتیب به تقریب مذاهب دست پیدا کرده، حتی می‌توانیم آن‌ها را یکی کنیم، نهایت یکسری مسائل کم باقی می‌ماند که نظرات مختلف در آن‌ها موجود باشد، به این طریق آن‌ها نیز به لحاظ دلیل به هم تقارب پیدا کرده به مانند اقوال و نظرات مختلف که در یک مذهب واحد قرار می‌گیرند، و در این حالت به فتوی دادن به هر کدام از این اقوال اجازه داده می‌شود. نکته‌ای که در اینجا می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که شما خود احکام مختلف در مذاهب به سه دسته تقسیم کردید و گفتید که در قسم اول و دوم هیچگونه اختلافی وجود ندارد و اگر در قسم دوم اختلافی هست اختلاف تنوعی است نه ضدیتی فقط در قسم سوم اختلافات شدید است در اینجا شما هم عین این رفتار کردید گفتید که یکسری شامل کم باقی می‌ماند که نظرات مختلف در آنها موجود است به این طریق آن‌ها نیز به لحاظ دلیل به هم تقارب پیدا کرد. و به مانند اقوال و نظرات مختلف در یک مذهب قرار می‌گیرد که در این حالت به فتوی دادن به هر کدام از این اقوال اجازه داده می‌شود این گفته با چهار نظر مختلف در چهار مذهب چه فرقی دارد شما می‌خواهید نظرات مختلف را وارد یک مذهب کنید و انسان را گیج و سرگردان کنید که در یک مذهب چهار قول وجود دارد این را قبول دارید که برگرفته از یک فکر است چهار قول و نظر داشته باشد این خلاف قرآن و سنت نیست که می‌گویند حق یکی است نه چهار تا ولی اینکه دو قول مختلف در

دو مذهب وبا دو فکر آن هم از از خیرون القرون: خلاف کتاب و سنت است. واقعا اگر منصفانه قضاوت کنیم کدام یک درست و صحیح است. «مترجم»

به این طریق بر شما- خواننده گرامی- ثابت می شود که برآستی آنچه را که دشمنان ما ادعا می گویند که ما با مذاهب مبارزه کنیم و آنها را مورد طعن و سرزنش قرار می دهیم و می خواهیم مذهبی پایه ریزی کنیم و امثال این گفته ها، ادعاهای باطلی هستند، زیرا این ادعاها مستلزم رویگردانی و پشت کردن به حقایقی است که در مذاهب مختلفه وجود دارد. در حالیکه آنچه مورد نظر اصلی ماست این است که بحقیقت، ضد تعصب مذهبی که مذهب را به عنوان رکن اصلی و اساسی قرار می دهد و کتاب و سنت را به عنوان فرع و تبع قرار داده و هر آنچه از کتاب و سنت مخالف با مذهب باشد، رد و انکار می کند، ضد آن هستیم. اما ما برعکس اینها کتاب و سنت که را به عنوان دو رکن اصلی و مذاهب را به عنوان فرع قرار می دهیم و آنچه را که از مذاهب با کتاب و سنت مخالفت کند، رد و انکار کرده، و آنچه را که موافق با آن دو باشد، قبول خواهیم کرد و مامعتقدیم که تمامی مسلمانان باید بر این عقیده و باور باشند در غیر اینصورت همیشه باید منتظر باشد و احساس کند که خطری بزرگ او را تهدید می کند زیرا خداوند سبحانه و تعالی - بندگان را زیاد از این خطر هشدار و آگاهی داده است و می فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: 63]. «پس کسانی که از فرمان او تمرد می کنند بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند» آنان که با فرمان او مخالفت می کنند، باید از این بترسند

که بلائی (در برابر عصیانی که می ورزند) گریبانگیرشان گردد، یا اینکه عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی و دوزخ و دیگر شکنجه های اخروی)...]

پیشنهادی مهم برای توحید مذاهب فقه اسلامی

ما خواستار نهضت فکری، علمی، مردمی اسلامی هستیم و خواهان این هستیم که فقه اسلامی حیات و نشاط اولیه خود را به مانند دوره‌های درخشان اولیه خود بدست بیاورد. خواهان فراهم کردن فضای علمی ظریفی هستیم که استعداد تربیت و خارج کردن علمای مجتهد بزرگ را برای حل مشکلاتی که در زندگی مسلمانان بوجود می‌آید، داشته باشد، و همچنین در رابطه با هر مسئله‌ای احکام مربوطه را از گنجینه‌های کتاب و سنت استخراج کرده و بزرگی و کرامت علمی و رونق و شکوفایی قانون گذاری را به اسلام برگردانند، به همین خاطر: ما پیشنهاد مهم زیر را به رجال اهل فکر و آگاه به فقه اسلامی در تمامی جهان تقدیم کرده تا با تدبیر و فهم و تأمل آن را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند، سپس بر اساس مناقشه و مباحثه علمی نظرات خویش را در رابطه با آن اظهار دارند. به امید آنکه گامی پاک و مهم در جهت وحدت هر چه بیشتر تفکر اسلامی و همچنین در جهت ایجاد نهضت اسلامی که خواهان و خواستار آن هستیم، برداشته باشیم. «انشاءالله»

- اسباب لازم:

بدون شک، وحدت بین مسلمانان در عقیده و عمل همان شرط اساسی و مهم برای بدست آوردن عزت و وحدت آنان است و این وحدت کلید پیروزی و موفقیت است که خداوند تبارک و تعالی بندگان خود را به آن تشویق و تحریض کرده و می‌فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ [البقرة: ۱۰۳]. «و همگی به رشته (ناگسستی قرآن) خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید»

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲]. «در راه نیکی و پرهیزگاری همدگیر را یاری و پشتیبانی نمائید و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید»

﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الروم: ۳۱-۳۲]. «از زمره مشرکان نگردید... از آن کسانی که آئین خود را پراکنده و بخش بخش کرده‌اند و به دسته‌ها و گروه‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند. هر گروهی هم از روش و آئینی که دارد خرسند و خوشحال است او مکتب و مذهب ساخته هوی و هوس خود را حق می‌پندارد... تا آخر».

بدون شک وحدت آراء و نظرات و عقاید مسلمانان از مهم‌ترین و اساسی‌ترین عواملی است که احساسات و عواطف آنان را یکی کرده و احساس تعاون و همکاری و همچنین زحمت و تلاش و کوشش برای هم دیگر و اینکه یکدیگر را پشتیبانی کردن، و با یکدیگر متحد بودن که از فایده‌های عظیمی که در بر دارد، تقویت مسلمانان و جمع کردن گروه‌های مختلف پراکنده و ترساندن دشمنان و ثابت ماندن بر این روش و طریقه است، را در بین مسلمانان ایجاد خواهد کرد. اما از آن جایی که مرجع تمامی مسلمانان یکی است و آن کتاب پروردگارشان - سبحانه و تعالی - و سنت رسولشان ﷺ است. و این تنها مرجع برای مسلمانان است همانطور که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]. «اگر در چیزی اختلاف پیدا کردید برای حل آن به الله (قرآن) و رسول (سنت) مراجعه کنید»

و همچنین از آن جائیکه تعدد مذاهب فقهی اسلامی در بین آراء و احکام و عادات مسلمانان، تفرقه و جدایی ایجاد کرده و آنان را از هم دور کرده است، و چه بسا باعث ایجاد دشمنی و خصومت و اختلاف در بین آنان شده است همانطور که در عصر انحطاط و پست‌گرایی بسیار اتفاق افتاده است.

بخاطر وجود همین مسأله اگر یک دولت اسلامی برای مسلمانان ایجاد شود، و بخواهد احکام اسلامی را در بین جوامع اسلامی اجرا کرده و به آنها در جامعه نظم ببخشد، مشکل عظیمی ایجاد خواهد کرد. زیرا دچار سرگردانی بزرگی خواهد شد که به کدام مذهب عمل کند، باعث ایجاد ناراحتی در بین دیگر مذاهب فقهی خواهد شد. و اگر بخواهد تمامی احکام یک مذهب را در یک شهر یا کشور به مرحله اجرا درآورد در این اختلاف بزرگی در رابطه با قوانین اسلامی در شهرهای دیگر اسلامی به وجود خواهند آمد، اضافه بر اینکه امکان اجرایی احکام اسلامی یک مذهب به طور کلی وجود ندارد زیرا امکان دارد که در یک شهر دو مذهب به یک اندازه و به تعداد مساوی وجود داشته باشند، از آن جائیکه یکی از بزرگ‌ترین دلایل اختلاف در بین مذاهب فقهی همان بوجود آمدن فقه قبل از جمع کردن سنت و تدوین و تدریس، تحقیق و شرح آن، بوده لذا واجب است بعد از اینکه سنت جمع، مورد بررسی، شرح و تحقیق و امتحان قرار گرفت، در آراء و نظرات مذاهب مختلف مبتنی بر تبدیل و اصلاح کردن مجدداً مورد بازبینی و تجدید نظر قرار بگیرند. ولی متأسفانه تعصب هر قومی نسبت به مذهب و امام خود و اینکه دوست ندارند که از سخنان امامشان برگردند و همچنین بخاطر اینکه از لحاظ علمی ضعیف هستند، تمامی این مشکلات مانع از این می‌شود که بسیاری از مسائل موجود در هر مذهبی که باطل بودن آنها مشخص شده و دلیل آنها ضعیف و مختل گردیده، مجدداً مورد بازبینی و بازنگری قرار گیرند. ما آلان در ابتدای شروع نهضتی فراگیر و وسیع و گسترده هستیم و بر ما است که آنچه را که قرون متاخره انجام نداده‌اند، ما انجام دهیم، و برای مردم مذهب فقهی اسلامی واحد مبنی بر صحیح‌ترین دلایل و ارجح‌ترین اقوال و گفته‌ها در رابطه با مذاهب مسلمانان، مخصوصاً مذاهب اربعه (حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی)، ایجاد کرده و ارائه نماییم. و بعضی از دعوتگران بزرگ

مسلمان به داشتن همچون فکری آگاه بوده‌اند، و برای تحقق و اجرای چنین برنامه‌ای پیشنهادهای تئوری و عملی ارائه داده‌اند همانگونه که شیخ حسن البنا - رحمه الله - زمانیکه کتاب «فقه السنه» (سید سابق) به او داده شد از آن تعریف کرد و آن را کتابی خوب و مناسب پنداشت و مشخص است که این کتاب راهی را طی می‌کند که ما به سوی آن دعوت می‌کنیم، ولی در اجرا کردن و تطابق دادن آن یکسری اشکالات وجود دارد و مشخص است که این کتاب در بین جوانان مسلمان با فرهنگ و روشنفکر به خوبی منتشر شده، و بسیاری از آنان را کتابی خوب و مفید یافته‌اند و هیچ‌گونه معارضه و ضدیت و اعتراضی در آن ندیده‌اند، که مورد بررسی و تذکر قرار گیرد، لازم به ذکر است که خواسته ما نیز از مسیری که مؤلف این کتاب (سید سابق) طی کرده است، خارج نمی‌شود و هیچگونه مخالفتی با منهج و راه روش او ندارد، بعضی وقت‌ها صداهای نترس و با جرأت، مردم را به طرف آنچه که ما دعوت می‌کنیم: دعوت کرده‌اند از جمله آنچه را که علامه الشوکانی و در کتاب خود «القول المفید» درباره دلایل اجتهاد و تقلید، گفته است و صدیق حسن خان، در کتاب خود بنام «الروضه النديه» و همچنین آنچه را که شیخ محمد الخضری در کتاب خود بنام «تاریخ التشريع الاسلامی» و از جمله این‌ها همچنین آنچه را که استاد بدران ابوالعینین بدران «استاد شریعت اسلامی را در دانشکده حقوق دانشگاه اسکندریه و بیروت در کتاب «تاریخ الفقه الاسلامی» و غیره کسان زیادی بدین موضوع با نهایت جرأت اشاره کرده‌اند. و از آن جائیکه خداوند عزوجل - مسلمانان و پیامبر خود را جزء به تبعیت از کتاب (قرآن) و سنت (احادیث رسول اکرم ﷺ ملزم نکرده است و آنان را به تبعیت کردن از عالم یا مجتهد مشخصی دستور نداده بلکه دستور داده به کسانی که در مورد مسائل شریعت جاهل و ناآگاه هستند از کسانی که اهل علم بوده و آگاهانند، سؤال کنند، و بر هر مسلمانی واجب است که احکام دین خود را از هر امام

مجتهدی یاد بگیرد و تمامی امامان و مجتهدان شایستگی این را دارند که از آنان درباره مسائل شرعی فتوی و نظر بخواهیم و از آنان تبعیت و پیروی کنیم، همگی آنان برای امت اسلامی و مسلمانان، جای بسی افتخار هستند و ثروت عظیم و گنجینه ای مهم برای مسلمانان بوده‌اند لذا بهتر آن است که با آنان دوست باشیم و. به آنان اقتدا کنیم. و از تمامی اینان مسائل علمی و فقهی و شرعی اسلامی را یاد بگیریم بدون اینکه نسبت به هیچکدام از آنان بر دیگری، تعصب داشته باشیم و خود را مقید به یکی از آنان غیر دیگری نکنیم. و از آن جائیکه راه و روش امامان مجتهد و علماء محقق همگی واحد بوده و آن به رجوع به کتاب و سنت و استنباط احکام شرعی از این دو منبع، ختم می‌شود و هر کدام از این علماء محقق و امامان مجتهد پیروان و شاگردان و متعلمان خود را تا زمانی به تبعیت از آراء و نظرات شان سفارش کرده‌اند که موافق کتاب و سنت باشد، آن را ترک کرده و رد کنند، و در هر مذهبی، علمای محقق بسیار زیادی در هر مسئله‌ای که ضعف دلیل آن ظاهر شده است، با نظر و رأی امام خود مخالفت کرد و در این رابطه مذهب کسانی را اختیار کرده‌اند که دلیل آن ارجح تر و قوی تر است. و از آن جایی که بسیاری از علماء^۱ به این موضوع اشاره کرده‌اند که همانا امامان مجتهد اگر زنده می‌ماندند و بر آنچه بعد از آنان جمع و تدوین شده است، اطلاع پیدا می‌کردند، از تمامی اقوال و قیاس‌ها و استنباطهایی که با احادیث صحیح رسول اکرم ﷺ مخالفت دارد، بر میگشتند. به سبب تمامی دلایل مذکور، همانا برنامه زیر را پیشنهاد می‌کنیم:

– متن برنامه:

۱- من أبرز هؤلاء العلماء الشعرانی فی کتابه المیزان ، فقد صرح بذلك واحتج به بكلام طويل فانظره فيه
«۲۶/۱»

۱- تشکیل هیئت یا انجمنی متشکل از بزرگ‌ترین علمای مسلمان در عالم اسلامی و بررسی جنبه‌ها یا مسائل مختلف ویژه شرعی، و از مهم‌ترین کارهای این انجمن توحید مذاهب فقهی اسلامی در یک مذهب واحد است.

۲- این انجمن باید بر اساس طرح و برنامه زیر عمل کند:

الف) احکاماتی را که در بین علماء اسلامی بدون هیچگونه اختلاف مطرح هستند، به عنوان قانون وضع کرده و بنویسند.

ب) در رابطه با مسائلی که در آن‌ها اختلاف تنوعی وجود دارد به تمامی این اقوال تا زمانیکه در شرع ثابت شده باشند، عمل کرده و نسبت به هیچکدام از آن‌ها کوتاهی نمی‌شود.

ج) در رابطه با مسائلی که در بین آن‌ها اختلاف ضدیتی وجود دارد، به دلیل هر مذهبی در رابطه با این مسائل نگاه می‌شود، بدون تعصب قوی‌ترین آراء و ارجح‌ترین آن‌ها را از جهت دلیل انتخاب کرده و به آن عمل می‌شود.

د) در مسائلی که ترجیح یکی بر دیگری سخت و مشکل است و تمامی دلایل در قوت با هم برابر و مساوی هستند، به هر کدام از این آراء و نظرات عمل شود، جایز است در این حالت مقدم کردن نظر با رأی که از جهت مصلحت مسلمانان ارجحیت دارد، بهتر است.

ه) هر رأی و نظری که باطل بودن یا ضعیف بودن آن مشخص شود، ترک می‌گردد.

۳- این مذهب به عنوان مذهب کتاب و سنت و راه و روش امامان نامیده می‌شود.

موارد ذکر شده خلاصه برنامه ای است که ما مسلمانان را به آن دعوت کرده و بر آن استوار و ثابت قدم می‌کنیم و معتقدیم که این روش، الله - سبحانه و تعالی

– و رسول او ﷺ را راضی و خشنود می‌گرداند، مسلمانان را به خیر و خوشی و برکت می‌رساند، و بحقیقت ما آرزومندیم که تمامی علمای مسلمان، مخلص و شجاع مذهب مذکور را در نهایت اخلاص و انصاف مورد مطالعه قرار داده و نظر خود را به شکل مثبت و سازنده ارائه دهند، امید است که خداوند – سبحانه و تعالی – بدریافت کردن آن و اظهار داشتن و انتشار آن را آسان گرداند. حقیقت این کار نزد الله – جل جلاله – مشکل نیست.

– چگونگی تحقق بخشیدن به این برنامه:

برای تحقق بخشیدن به این برنامه و مطالعه و بررسی آن بطور جدی، همانا ما با تمام تلاش و کوشش ما طریقه ممکن برای تحقق بخشیدن و حرکت در جهت آن و فراهم آوردن فضای مناسب، را طی خواهیم کرد و این فضای مناسب توسط مطالعه و بررسی مسائل شرعی و تطبیق و اجرا روش فعلی که ما در این برنامه و همچنین دعوت مسلمانان برای دست یافتن به آنچه ما بدان رسیده‌ایم، می‌باشد و به حقیقت ما در بین مسلمانان دوستی و علاقه به مطالعه کتاب و سنت و رجوع به آن دو را در هنگام اختلاف، شایع خواهیم کرد. هر کس را که توانایی رأی و نظرو بحث در رابطه با استنباط احکام شرعی را از آن دو داشته باشد، تشویق و ترغیب خواهیم کرد. مردم را دعوت خواهیم کرد به اینکه نسبت به مذاهب خود تعصب نداشته باشند، و در جهت نشر روح محبت و گذشت و اینکه نسبت به هم حسن ظن داشته باشند، تلاش و کوشش خواهیم کرد. سعی می‌کنیم از تمامی آراء و نظرات امامان و مجتهدان و علم آنان استفاده کنیم، و مسلمانان را دعوت می‌کنیم به دوستی و محبت و همچنین نشر و پخش فضایل تمامی آنان، و محاربه و دشمنی و تقلید در مسائلی که باطل بودن و ضعیف بودن آن‌ها مشخص شده است مردم را دعوت خواهیم کرد به ترک کتاب‌هایی که مؤلفان آن‌ها هنگام ظاهر شدن دلیل بر خلاف نظرات و افکار آن‌ها، نسبت به مذاهب خود تعصب نشان

می‌دهند. و آنان را به جانب کتاب‌های فقهی منصف بدون تعصب و همچنین به جانب کتاب‌هایی که دلایل شرعی را بر اساس تمامی آراء و نظرات مطرح کرده، دعوت خواهیم کرد. این رأی و نظر ما و تبلیغات دعوت ما است، پس ای مسلمانان آیا در دعوت ما چیزی وجود دارد که به دشمنی و انکار گمراه کردن و سفاهت، بی‌شرمی، نادانی دعوت کند؟ آیا درست است که با این برنامه و روش دعوت ما آنطور که بسیاری از مشایخ متعصب در صدر آن‌ها دکتر سعید البوطی از آن جهت که آن را لامذهبی: نامیده است، برخورد شود، و آن را خطرناکترین بدعتی که شریعت اسلامی را تهدید می‌کند، به شمار آورد؟ بنا بر فکر و گمان او دعوت ما و برنامه ما نسبت به تمامی عقاید کافران و ملحدانی و بی‌نظمی حاکم، خطرناکتر است. ما مطمئن هستیم که مسلمانانی که اهل دقت و بینش و هوشیاری و انصاف علم هستند می‌گویند که رأی و نظر ما در رابطه با این موضوع درست است، و دیدگاه درستی در این باره خواهند داشت و ان شاء الله با ما خواهند بود.

﴿وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَاهُ بَعْدَ حِينٍ﴾ [ص: 88]. «و خبر آن را بعد از مدت زمانی خواهید دانست» (و به زودی صدق وعده و عید و راستی اخبار و گفتار قرآن را هم در این جهان و هم در آن جهان خواهید دید)...

دعوت ما، دعوتی است معتدل بدور از افراط و تفریط

بیان این حقیقت را فراموش نخواهیم کرد که دعوت ما: دعوتی است معتدل و میانه رو در باره آنچه که متعلق به مذاهب فقه اسلامی در عصر حاضر است، می‌باشد. عصری که افراد زیادی اصرار بر تقلید آنچه را که از آباء و اجداد خود به ارث برده‌اند، دارند. جدایی از آنچه که به آن عادت کرده و به آن الفت گرفته‌اند بر آنان سختی می‌کند، و نسبت به هر مساله جدیدی که پیش می‌آید،

تحول ناپذیر، سخت، غیر قابل انعطاف، معتصب بوده تاب و توان خود را از دست داده و به ستوه می‌آیند، اگر چه در آن مسأله خیر و برکت و ظاهراً مصلحت وجود داشته باشد و بر مطالعه و خواندن متون و حواشی و گفته‌هایی اصرار دارند که هر ذوق سالمی و هر طبع مناسب و بی‌عیبی آن را دور می‌اندازد و از آن بیزار است، متون حواشی و گفته‌هایی که از تطبیق و تنظیم و همراهی پیشرفت علمی عاجز و ناتوان است. علاوه بر تفکر بالا، افرادی دیگر هستند که نسبت به تعصب مذهبی احساس بدی دارند، و آن را ضرر و زیان می‌دانند، و نتایج بد آن را لمس کرده‌اند، خواستند که وضعیت را تغییر دهند، و این وضعیت ناراست و کج را ثابت و استوار گردانند. لذا با رأی و فقه جدید شروع به اصلاح فقه موروثی کرده‌اند، طبق آنچه که موافق با عصر حاضر است و با فرهنگ جدید سازگاری و هماهنگی دارند و اینان تمامی اقوال و اجتهادات موجود در مذاهب مختلف اسلامی و حتی مذهب خوارج و شیعه و هر آنچه را که در این مذاهب صحیح یا نا صحیح است تمامی آن‌ها را به عنوان اجتهادات و آراء و نظرات اسلامی جمع کرده و بدون در نظر گرفتن قوت و یا ضعف دلیل آن‌ها، یا در نظر گرفتن صحت و یا سقم قول، بدون اهتمام و کوشش برای تشخیص سالم بودن اجتهادات، اجازه عمل کردن به هر کدام از این آراء و اجتهادات را داده‌اند، و از اقوال و گفته‌هایی که موافق کوتاه نظری آنان بوده و نفس شکست خورده آنان را در مقابل فرهنگ جدید، التیام می‌بخشد، و از آنچه که آن را مصلحت فرض می‌کنند. و برای آنان مهم نیست که مخالف با نصوص ثابت و یا اجماع باشد، و از مسائل غریب و دور از اسلام و منکرات زیادی که ابداع کرده‌اند، دفاع می‌کنند. در بین آنان افرادی را دیده‌ایم که مقدار کم از ربا را به بهانه اینکه ضرورت و نیاز امروز است، حلال می‌دانند، و توزیع زکات در بین غیر مسلمانان را به بهانه اینکه این روش عدالت اجتماعی است، جایز می‌دانند، مرد و زن را در گرفتن ارث برابر

و مساوی می‌داند و تعدد زوجات و حق طلاق را محدود می‌کند^۱ و آنچه که جای بسی تاسف است این است که بعضی از اینان توانسته‌اند حتی دولتهای اصیل عربی را با این طرز تفکر خود قانع کنند، و توانسته‌اند با اجرای این فرهنگ جدید گسترش طلبی برای ایجاد فقه اسلامی دولتهای عربی اصیل را نیز به جانب خود بکشند، با توجه به صفت خود بر آنان اشراف و غلبه کامل پیدا کرده و آنچه را که ذکر کردیم از عمل کردن و به دست گرفتن اقوال از هر مذهبی که می‌باشد، سنی یا شیعه، از چیزهایی که با توجه به فکر خود موافق فرهنگ جدید بوده، و یا با آن قدم به قدم حرکت می‌کند، و در مسیر آن جاری است و بحقیقت در اعمال و رفتار این منادیان و جلودارن فرهنگ جدید، غریب و عجایب زیادی دیده‌ایم. پس «فإننا لله وإننا إلیه راجعون» و از چیزهای غریب و عجیب دیگر این است که همانا دعوت واضح و مشخص و اصیل ما را هر کسی علم و آگاهی اندکی داشته باشد آن را می‌فهمد. دکتر (کسی که تمام عمر خود را صرف حل مشکلات بزرگ اسلامی کرده و تا برای مردم راهی برای نجات و خارج شدن از این مشکلات، راپیدا کند) نتوانسته است که بین دعوت ما و دعوت کسانی که می‌خواهند دین آنگونه که دوست دارند داشته‌ها می‌کنند، دگرگون سازند، و مدعی بکارگیری اقوال صحیح و سقیم و منکرو خاص و ضعیف الدلیل، هستند جدایی و تفاوت احساس کند، ایجاد کند فقط با این دلیل که این اقوال موافق عصر حاضر بوده و با فرهنگ جدید سازگاری و هماهنگی دارد، به همین خاطر دولت اروپایی از دعوت آنان دفاع و حمایت کرده و طرفداران این تفکر را در شهرهای بزرگ و مرکزی و غیره جایگزین کرده است. بحقیقت کار بر دکتر قاطعی شده یعنی در این رابطه دچار اختلال شده است و با وجود واضح بودن و بیان آن موضوع، دچار اشتباه شده، در صفحه (۷۶ و ۷۷ کتاب لامذهبیه) ادعا کرده که ما

^۱ - انظر کتاب «حصوننا مهددة من داخلها» للدكتور محمد محمد حسین، ص ۱۸-۲۱.

دعوتگران سنت به سوی دعوت گروه دیگر دعوت می‌کنیم و در مسیر راه و روش آنان حرکت خواهیم کرد. در حالیکه این دو طرز فکر به اندازه بین زمین و آسمان از همدیگر دور هستند، و اختلاف بین این دو طرز فکر مانند اختلاف کسانی که متمسک به حق بوده و کسانی که از حق گریزانند، آنان را که باطل را انتخاب نمایند و با استفاده از لباس حق، آن را برای مردم می‌آرایند، می‌باشند. من یقین دارم که عمداً دعوت ما و دعوت آنان را بقصد بد جلوه دادن سلفیان و ایجاد تنفر از آن‌ها در بین مردم، قاطی کرده و درهم آمیخته است. زیرا من معتقد نیستم که این موضوع بر او پوشیده بود. و آن را ندانسته است زیرا دور و نزدیک می‌دانند که همانا دعوتگران سنت در جایی و آنان که از بین برندگان شریعت اسلامی هستند در مکان و جایی دیگر قرار دارند. و کمترین طلبه یا دانش آموزی که با فرهنگ اسلامی آشنایی داشته باشد می‌داند که سلفیت دعوتی است قدیمی که قبل از اینکه دولتهای غربی جدید بوجود بیاید، وجود داشته است. و ذات و اساس آن بازگشت به اسلام صحیح است که سلف صالح این امت بر آن بوده‌اند. و بسیاری از علماء با توجه به بدعت‌هایی که مردم در دین الله بوجود آورده‌اند، و تعالیم دین الله را تغییر داده و جمال و زیبایی آن را ناقص و معیوب کرده و روانی و پاکی آن را کدر کرده‌اند، به ضرورت وجود چنین دعوتی احساس کرده‌اند. و از مشهورترین و بارزترین این علما صالح، شیخ الاسلام ابن التیمیه است همان کسی که دعوت سلفی را توضیح داده و آن را تشریح کرده و از آن دفاع کرده است. و عمر خود را در آن صرف کرده است پس کدام انسان عاقلی در دنیا وجود دارد که از دعوتی که هزار سال بر آن گذشته با دعوتی که هنوز یک قرن از آن نگذشته است کنار هم قرار دهد؟ این اختلاف و درهم آمیختن و قاطی کردن برای چه خدایا؟ این بی‌اطلاعی، تظاهر به نادانی و تجاهل برای چه چیزی؟ این فریب، نیرنگ، فریبکاری و جعل و سفسطه برای چه چیزی؟

هدف دکتر از این ایهام، گمراه سازی و فریب این است که بگویند بحقیقت کسانی که شریعت را بازیچه دست خود قرار داده‌اند و ربا را حلال می‌دانند، و تعدد زوجات را محدود کرده و زن و مرد را در ارث گرفتن برابر می‌دانند، همان سلفیون هستند؟ دکتر چطور به خود اجازه داده است که خوانندگان را به وهم و شک بیندازد که همانا دعوتی که قاسم امین بر اساس ترک حجاب و انتشار بی‌حجابی و اختلاط زن و مرد با هم، پیاده کرده است همان دعوت سلفی است؟ آیا کینه و دشمنی و عصبانیت دکتر نسبت به دعوتگران سنت به حدی رسیده است که کلیه فساد و انحرافات را که در شهرها رخ می‌دهند به آنان نسبت دهد. اگر چه خود اولین کسی است که به دروغ بودن این حرف و باطل بودن آن اطمینان و ایمان دارد؟ آیا این همان عینیت‌گرایی یا فلسفه و روش علمی و بی‌طرفی است که وعده داده بود آن را مراعات کند و در حین بحث در رابطه با موضوع مورد نظر به آن احترام بگذارد؟ یا این همان منازعه، مجادله، ستیزه‌خواهی محترمانه است البته اگر او مجادله و منازعه شریف و محترمانه را می‌شناسد؟ همانا من به این مناسبت، آشکارا و با قاطعیت اعلام می‌دارم که بحقیقت دعوت ما از گذشته به مانند سلاحی برای جبران تمامی انحرافات که در رابطه با فهم دین بوده است و همچنین برای ریشه کن کردن تفکر کسانی که می‌خواهند شریعت را دگرگون سازند آنان که از درون شکست خورده‌اند، کسانی که از اساس فریب فرهنگ غرب را خورده‌اند، عمل کرده است. اما متعصبان بی‌حرکت، خشک و بی‌روح، آنان از اینکه در مقابل امثال چنین ادعاهای منحرفی که مهارت و همگامی هماهنگی با زمان و یکی کردن مذاهب را ادعا می‌کنند، ناتوان تر از این هستند. و به یقین می‌توان گفت که تعصب مذهبی، همان عامل بزرگ در دور کردن شریعت اسلامی از میدان قضاوت و قانون‌گذاری و حکومت داری در سرزمین‌های اسلامی و جانشین کردن قانون اجنبی به جای

قانون اسلامی است. همانطور که مورخان قانون معاصر مانند استاد مصطفی زرقا همان کسی که در کتاب خود بنام «المدخل الفقهي العام» بیان می‌کند که بی‌حرکتی و عدم تحرک رهبران دینی و تعصب آنان به نسبت مذهب حنفی، که در عصر عثمانی به آن عمل می‌شد، باعث جانشینی قانون اجنبی به جای قوانین اسلامی شد. پادشاهان، زمامداران و حاکمان دولت عثمانی و کسانی که در این حکومت مسئول بودند طی دو قرن اخیر مشاهده کردند که بحقیقت مجموعه قوانین دادگستری که محدود و مقید به مذهب حنفی بود- نمی‌تواند جوابگوی نیازهای زندگی جدید باشد و در عمل کردن به آن برای مردم سختی و ضرر وجود دارد، لذا به قضاة (قضاوت کنندگان) (قاضی) و فتوی دهندگان و رهبران دینی آن زمان مراجعه کرده و خواستند که بعضی از احکام را از دیگر مذاهب اسلامی بگیرند، ولی آنان شدیداً انکار کردند و بر مذهب خود پافشاری کردند، لذا حکام بخاطر این موضوع تصمیم گرفتند از بکارگیری مجموعه قوانین دادگستری و قوانین اسلامی مورد به مورد انصراف داده و به قوانین بیگانه و خارجی روی آوردند و به آن عمل کنند. این عمل همین طور ادامه پیدا کرد تا سال ۱۹۴۹ میلادی که اسعد کورانی مسئولیت وزارت دادگستری را در سوریه بعهدہ گرفت و او بطور کلی عمل کردن به باقیمانده قوانین از مجموعه قوانین دادگستری را باطل و به تمام قوانین بیگانه یا خارجی بر اساس تقلید از قانون کشوری عمل کرد، بدین ترتیب شریعت اسلامی از میدان قانون و زندگی دور انداخته شد و جز تعصب مذهبی هیچ چیز دیگری باعث ایجاد این وضعیت نشد. تو را به خدا قسم می‌دهم به من بگو ای خواننده گرامی: کدامیک از این دو دعوتگران سزا دارند که به جدایی اسلام از میدان زندگی متهم شوند: سلفیتی که معتقد به استفاده کردن از تمامی مذاهب فقه اسلامی بوده و همچنین معتقد به بکارگیری آن‌ها در زندگی است، ولی نه به شکل کورکورانه آنگونه که بعضی‌ها معتقد هستند، بلکه بر

حسب قوت دلیل یا ارجحیت آن‌ها، و یا دعوت‌گران متعصب مذهبی که اجازه عمل کردن به هیچ حکمی به غیر از احکام مذهب خود را نمی‌دهند، مذاهب دیگر را به عنوان قوانین شریعت‌های مستقل و جدا از هم می‌دانند که عمل کردن به آن‌ها را جایز نمی‌داند و حتی نمی‌توان از قوانین آن‌ها استفاده کرد. کدام یک از این دو دعوت‌گران انسان را به سوی تفکری که مستشرقین به سوی آن می‌خوانند می‌کشاند؟ می‌گوئیم: بخاطر آنچه که بیان کردم و ترس از دور کردن شریعت اسلامی از آخرین میدان حرکت و توسعه خود در رابطه با اجراء آن قوانین که همان قانون احوال شخصی است. هئیت و کمیسیون تشکیل شده برای وضع این قانون در سوریه. که در آن هئیت، شخصیت‌های بزرگی مانند علی طنطاوی و مصطفی زرقا وجود داشت - معتقد بود که از مذاهب فقهی اسلامی چهار گانه و غیر از این‌ها استفاده کند. مثلاً در مورد طلاق ثلاثه و غیر از این به رأی و نظر اما ابن تیمیه عمل کند، در نهایت کمیته متشکله برای انجام کار خود، بدین ترتیب در مصر عمل کرد.^۱ این دلیلی است واقعی که صحت دعوت سلفی راستی و درست‌ی آن و حد و حدود آن را در اجرا مشخص می‌سازد. هدف ما از تشکیل این هئیت و کمیته آن است که در تمام تلاش و کوشش خود را صرف اصلاح مسائل فقهی کنیم، زیرا ما معتقد هستیم. که بحقیقت دعوت ما دعوتی است میان دو دعوت افراطی و تفریطی خطرناک دعوتی که بر اساس خشونت سختی، و تعصب است و دوم: دعوتی که بر اساس سستی، تساهل و بی‌توجهی، بی‌ثباتی و بی‌نظمی است.

ولی دعوت ما دعوتی است از جانب مذهبی متعادل، وسط برای اسلامی میانه رو که در آن افراط و تفریط وجود ندارد) تقدیم به امتی که متوسط، میانه رو،

^۱ - المدخل الفقهي العام ۱/ (۱۸۴و).

معتدل است، امتی که خداوند تبارک و تعالی آن با این صفت تعریف و تمجید کرده و می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۴۰]. «و

بی‌گمان شما را ملت میانه روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و زیاده روی می‌کنید نه در آن تفریط و کوتاهی تعطیل می‌ورزید) تا گواهانی بر مردم باشد». پس حمد و سپاس برای خداوند - تبارک و تعالی - همان ذاتی که ما را به آنچه که از حق و حقیقت در آن اختلاف داشتند، هدایت کرده و حقیقت آن را برای ما مشخص کرد، به حقیقت خداوند هر کس را که بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

ادامه زندگی و موفقیت نتیجه دعوت بر اصلاح فقه می‌باشد

چیزی که ما مسلمانان را به سوی آن می‌خوانیم. ای مسلمانان: دعوتی است که شامل مصلحت عمومی است همراه و متناسب با علم و دانش و انقلابی است که ما امروز به آن نیاز داریم. ما هیچگاه راضی نیستیم به اینکه زمان در گذرد و ما در خواب غفلت بمانیم، چرخه‌های زندگی و پیشرفت حرکت کنند و ما متوقف بمانیم و بر آنچه که پدارن و نیاکان ما برای ما بجا گذاشته‌اند، اکتفا کنیم، و امت‌ها و ملت‌های دورو بر ما با تمام اشتیاق و فعالیت قله‌های پیشرفت و ترقی را بدست بگیرند. ما می‌خواهیم کرامت و بزرگی جدیدی را برای امت خود به ارمغان بیاوریم و آن را به آنچه که آباء و اجداد گرامیمان برای ما بنا کرده‌اند، اضافه کنیم و شعار ما در این رابطه گفته شاعر کوشا و بلند پروازی است که می‌گوید:

إننا وان أحسابنا كرممت لسنا على الاحساب نتكل
نسبى كما كانت أوائلنا نبنى ونفعل مثلما فعلوا

همانا ما، اگرچه گذشتگان ما گرامی بودند و زحمت و تلاش و کوشش کردند ولی نباید بر گذشتگانمان توکل کنیم، می‌سازیم آنگونه که گذشتگانمان ساختند و انجام می‌دهیم، کار می‌کنیم، تلاش می‌کنم همانگونه که آنان تلاش کردند. به حقیقت ما سلف صالح، علماء مخلص و امامان مجتهد خود را دوست داریم، و هر کسی را که برای عزت و بزرگی شریعت اسلامی و نصرت و یاری دین زحمت کشیده و فعالیت می‌کند، دوست داریم، آنان را بزرگ می‌دانیم و برای آنان ارزش و احترام قائل هستیم ولی به خود اجازه نمی‌دهیم که جانشین بدی برای آن بزرگان باشیم. ما می‌خواهیم که در بلند همتی و اراده قوی و راسخ مانند آنان باشیم، درهای مجدد و عظمت و بزرگی را با هر دودست خود می‌کوبیم. تلاش و کوشش می‌کنیم همانطور که آنان زحمت کشیدند، بحث می‌کنیم آنگونه که آنان بحث و گفتگو و تحقیق کردند، مجتهدین ما اجتهاد می‌کنند، همانطوریکه آنان اجتهاد کردند. به حقیقت اگر ما فقط به آنچه که آنان برای ما باقی گذاشته‌اند، اکتفا و بسنده کنیم. به حقیقت به سلف صالح و امت اصیل و ارجمند خود خیانت کرده‌ایم، بدون اینکه چیزی به کرامت و بزرگی و احترام این امت اضافه کرده باشیم، و یا به بناها و یا سازنده‌های آنان، ساخته‌های محکم دیگری اضافه کرده و یا سازنده‌های آنان را آراسته و درست و تکمیل کنیم، و یا برای کسانی که بعد از ما می‌آیند هدیه ای برای آنان و دلخوشی و تشویق برای عالمیان باشد. معتقد هستیم به اینکه علم دریای وسیعی است که تمام نشده و هرگز هم تمام نمی‌شود. در هر جای این امت عالمانی باشند، آنجا مجال و میدان وسیعی برای بحث و گفتگو و تفکر آنان است و شعار ما این جمله مشهور است که: «کم ترک الاول للآخر» [گذشته گان چقدر برای دیگران جا گذاشته‌اند] و آنگونه که جاهلان پست و تنبل تغییر و تبدیل کرده‌اند به اینکه: ما ترک الاول للآخر» گذشتگان چیزی را برای دیگران جا نگذاشته‌اند، لذا پس در خواب غفلت

غوطه ور شدند حتی خود را به مردن زدند مثل اینکه به حقیقت مردند. ما معتقدیم نیستیم به اینکه نعمت‌های خداوندی، نبوغ‌ها، هوشمندی‌ها، ذکاوت و زیرکی و علم و اجتهاد محدود به کسانی بوده است که در گذشته زندگی کرده‌اند و مرده‌اند بلکه ما معتقدیم به اینکه خیر و نیکی و نعمت در هر زمان و مکانی و در بین تمامی ملت‌های مسلمانان بوده و هست، همانطور که رسول الله ﷺ در فرموده خود به این موضوع اشاره داشته‌اند: «مثل أمّتی مثل المطر لا یدری أوله خیر أم آخره»^۱.

[مثل امت من بمانند باران است که نمی‌توان فهمید اول آن خیر است یا آخر آن (یعنی در اول آن منفعت و خیر و خوبی وجود دارد و یا در آخر آن)]. همانطور که در گذشته علماء امامان بزرگ، مجتهدان و محققان بزرگی وجود داشته‌اند، امکان بودن آن‌ها امروز و فردا و پس فردا هم، وجود دارد، ولی به شرطی که ما راهی را طی کنیم که امامان و علمای گذشته ما طی کرده‌اند، و این همان راه و روشی است که دعوت‌گران سنت، پیشگامان، جلوه داران پرچم اسلامی جدید انتخاب نموده و در پیش گرفته‌اند - و ان شاء الله - که چنین چیزی ناممکن نیست و هیچ کس با این روش، نظر و فکر مخالفت نمی‌کند مگر آنان که از فرط تنبلی خود را به مردن زده‌اند و کسانی که ضعف و ناتوانی را پیشه خود ساخته و آشوبگران فتنه انگیز و متعصبان سخت و خشن و بی‌تفاوت. همانا خداوند باب اجتهاد را باز کرده است، و هیچ کس و هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را تعطیل کرده سد راه آن قرار گیرد. همانا تاریخ گواه است بر اینکه تا زمانی که اجتهاد و مجتهد در بین مسلمانان وجود داشت، مسلمانان در اوج عزت، سربلندی و بزرگواری بسر می‌بردند، و هرگاه باب اجتهاد را بستند و مانع کسانی که شایستگی اجتهاد را داشتند، شدند، جهل و نادانی، ضعف و سستی و عقب

^۱ - بروایت ترمذی و تصحیح البانی (فی تعلیقه علی المشکاة ۳/۲۹۳).

ماندگی آنان را فراگرفت و علاوه بر این‌ها دشمن بر آنان تسلط پیدا کرد و ذلت و خواری را نصیبشان گردانید. بحقیقت خیر و نیکی و هدایت در هر برهه از زمان وجود دارد و خداوند تبارک و تعالی خود را متعهد کرده است به بودن و وجود داشتن علمای مخلص و اهل عمل در امت اسلامی، همانطور که نبی اکرم صلی الله علیه و آله صراحتاً به این موضوع اشاره می‌فرماید:

«لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَدَلَهُمْ أَوْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ»^۱

[همیشه گروهی از امت من وجود دارند که اوامر الله را بطور کامل به اجرا در می‌آورند کسانی که آنان را نومید و مایوس و یا با آنان مخالفت و ضدیت می‌کنند نمی‌توانند هیچ ضرر و زیانی به آنان برسانند و تا روز قیامت بر این حالت و وضعیت باقی خواهند ماند].

چه چیزی می‌تواند شرعاً و عقلاً برای بوجود آوردن مجتهدین جدید، مانع ما باشد، و اینکه ما فضا و زمینه مناسب برای نهضت علمی و قانون گذاری بزرگ در این عصر و زمان فراهم سازیم؟ اعتقاد به اینکه علم و فضیلت و برتری و اجتهاد فقط مخصوص گذشته گان بوده و باب اجتهاد تعطیل و کلید آن گم شده و در دریا انداخته شده، و همانا متأخرین فقط باید مقلد و دنباله رو آنچه را که از گذشته گانمان گفته‌اند، باشند، گفته‌هایی خرافی، بیهوده و باطل بوده و اعتقادی اشتباه و گمراهی آشکاری است، بلکه انحطاط و عقب افتادگی و جمود فکری و مرگی که می‌گوئیم، این است و این طرز فکر، محدود کردن وسعت رحمت خداوند تبارک و تعالی است. زیرا اجتهاد، همان درک و فهم و شناخت از الله و رسول خدا است، و این رحمت وسیع و نعمت بزرگی است از جانب الله - جل جلاله - در این رابطه نسبت به مسلمانان دریغ نکرده و مضایقه نکرده است. بلکه

^۱ - متفق علیه.

اجتهاد استفاده عملی از قرآنی است که خدواند آن را حفظ کرده و نسبت به این امر بر بندگان خود منت نهاده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحجر: 9]. «همانا ما قرآن را نازل کرده‌ایم و خود حافظ آن هستیم»

آیا علماء و امامان گذشته ما صالح و خوب بودند، فقط بخاطر اینکه مردند و صدها سال از مرگ آن‌ها گذشته است. یا آنان صالح، درستکار و نیک بودند، بخاطر اینکه اعمال نیک و خوب انجام دادند و بواسطه آن اعمال به بندگان خدا و ملت‌ها نفع و فایده رساندند؟ امام ابوحنیفه، مالک شافعی و احمد و غیر این‌ها - رضوان الله علیهم اجمعین - در آن زمان که زندگی می‌کردند چه وضعیتی داشتند؟ آیا آنان نیز نسبت به گذشتگان خود متاخر و تازه و معاصر نبودند؟ آیا امکان نوآوری و ابتکار برای آنان فراهم نشد؟ اگر آنان معتقدند بودند به اینکه هیچ خیر و برکتی و اصلاحی جز در تلاش و کوشش و اعمال و گفتار گذشته گان وجود ندارد آیا این چنین تلاش و کوشش می‌کردند؟ و به اجتهاد می‌پرداختند؟ آیا گذشتگان صالح بودند فقط بخاطر اینکه قدیمی هستند؟ اگر اینطور است فرعون و هامان، قوم عاد و نوح و ثمود بهتر و صالح تر از صحابه و تابعین خواهند بود؟ -العیاذبالله- آیا هیچ عاقلی این سخن را قبول می‌کند؟ امام نووی، ابن حجر عسقلانی، العزبن عبدالسلام و الزیلعی وابن الهمام و السیوطی و ابن تیمیه و ابن القیم و الدهاوی - رحمهم الله - جزء افرادی که قبلاً بوده‌اند چه بودند؟ و یا احمد محمد شاکر و سید رضا، ابوالاعلی المودودی و غیر اینان جز کسانی که در گذشته زندگی کرده‌اند؟ چه بودند؟ (یعنی آیا نام و شهرت و خوبی آنان فقط بخاطر این است که در گذشته زندگی کرده و مرده‌اند؟) آیا می‌توانم آنچه را که انجام داده‌اند دست کم بگیریم؟ و یا آنچه که نوشته‌اند، محاربه و دشمنی کنیم؟ و به این دلیل که فقه اسلامی، فقه کاملی است و نیازی به اضافه کردن بر آن

نیست، و اصلاً جای شرح، استدارک، بحث جدید در آن وجود دارد؟ می‌توانیم تمامی گفته‌های آنان را انکار کنیم؟ و یا تمام گفته‌های آنان را بپذیریم؟ (مسلماناً نه) آنگونه که اصحاب و نویسندگان کتاب «الاجتهاد والمجتهدون» به آن اقرار کرده‌اند و البوطی در کتاب «لامذهبیه» در صفحات (۷۳ و ۷۴) صراحتاً به این موضوع اشاره می‌کند. آیا این عین مردن نیست، آیا این کار عین جرم و جنایت نیست؟

جنایت خاموش کردن نور علم و زنده بگور کردن بحث گفتگو و تحقیق علمی نیست؟ و آیا هرگز شخص سالم، دانا با علم دشمنی و جنگ می‌کند؟ راست گفته است کسی که می‌گوید: قدر و ارزش فضیلت و برتری اهل فضل را فقط اهل فضل می‌تواند بشناسد. کسی که تعصب و خشم از بحث علمی آزاد، او را کورو نابینا کرده است کجا می‌تواند ارزش علم و اجتهاد و صاحبان علم و اجتهاد را تشخیص دهد؟ البوطی در صفحه (۷۴ و ۷۵) معتقد به باقی ماندن بر تمام چیزهایی که در کتاب‌های فقهی مذاهب است، می‌باشد، اگر چه بعضی از این اقوال مخالف دلایل صحیح و واضح کتاب و سنت باشند، و ادعا می‌کند این کتاب‌ها تمکیل هستند و هیچ گونه نقص و عیبی در آنها نیست، باطل به آن راه ندارد، و تمام وظیفه یک فرد مسلمان در این خلاصه می‌شود که کتاب کوچکی که خالی از هر نوع دلیل شرعی است، دست بگیرد و آن را بخواند. البوطی بجای اینکه علاقه مندان و طلاب علوم دینی را به تبلیغ علم و رجوع به قرآن و سنت و تدریس و خواندن این دو از طرف علماء و استنباط و استخراج احکام از قرآن و سنت دعوت کند، و بجای اینکه کسانی را که توانایی و استعداد اجتهاد را دارند، تشویق کند تا در نهایت جدیت و اشتیاق آستین‌ها را بالا بزنند و بجای اینکه با توجه به ادله احکام شرعی و استفاده از آنها کسانی را که توانایی درک و فهم و تشخیص احکام را می‌دهند دعوت کند و به جای دعوت به سوی این فعالیتها، به

جانب بستن باب بحث و گفتگو دعوت می‌کند و مردم را از نظر دادن در رابطه با ادله‌های شرعی منع کرده و باعث جمود و تعطیلی عقل و افهام مردم می‌شود. او از این ادعای خود خجالت نمی‌کشد، با وجود اینکه خود می‌داند که طلبه‌ها و دانشجویان او آنچه را که در رساله خود نوشته است، می‌خوانند و از خود او سؤال خواهند کرد. اگر برای یک فرد مسلمان کتاب کوچکی در رابطه با مذهب فقهی که بدون دلیل و برهان است، کفایت می‌کند، پس برای چه در دانشکده و شریعت بواسطه خواندن تمامی این علوم و مواد درسی سخت و ناخوش، ما را اذیت می‌کنند؟ و چه فایده‌ای در خواندن یا تدریس درس فقه مقارن وجود دارد؟ درسی که طلاب را متأسفانه فقط دچار سرگردانی و اضطراب زیاد می‌کند؟ (شما که معتقد به ایجاد فقه مقارن هستید خود معتقد به این هستید که این درس و در نهایت این کار باعث سرگردانی و اضطراب طلاب و دانشجویان می‌شود - مترجم) زیرا مدرسان این درس از کسانی نیستند که توانایی ترجیح‌قولی را بر قولی دیگر داشته باشند - آنگونه که در مورد کسانی که در این درس را بعهدہ گفته‌اند، انتظار می‌رود - بلکه فقط به روایت اقوال مختلف و دلایل تناقض و ضد هم آنان اکتفا می‌کنند، بدون اینکه درباره هر مسأله‌ای نظر و رأی یکی را بر دیگری ترجیح دهند؟ زیرا ترجیح نزد آنان به معنای اجتهاد است، در حالیکه باب اجتهاد را تعطیل کرده‌اند. و اگر راهی برای ترجیح و برتری یکی بر دیگری وجود داشته باشد، آن را تبعیت از هوی و هوس یا تبلیغ برای دین و مذهب خود می‌دانند.

واقعا چیزی که ما را بی‌نهایت ناراحت و غمگین می‌کند این است که می‌بینیم بعضی از شخصیت‌های اسلامی، مومن نجیب برجسته، بزرگوار و صابر، که نهایت تلاش و کوشش، عملکرد خود و نتیجه بحث و گفتگوها و تحقیقات پژوهش‌های خود را و میوه و ثمره پاک و مفیدی را تقدیم مسلمانان کرده‌اند. سپس

دیده می‌شود افرادی به جای اینکه یاری دهنده و پشتیبان آنان باشند و از عمل و دستاورد آنان نهایت استفاده و بهره را ببرند، ادعا می‌کنند، که اینان (این شخصیت‌های بزرگ) مشکلات زیادی را برای مسلمانان ایجاد کرده‌اند. استاد فاضل و ارجمند ما اینطور رفتار می‌کنند، و همانطور که البوطی با المعصومی - رحمه الله - رفتار کرد.

پروردگارا ما را در گفتن حق و حقیقت در زندگی و آخرت ثابت قدم گردان، و به راه راست هدایت فرما.

برای آنان توطئه می‌چینند و با هر وسیله‌ای با آنان دشمنی کرده و با هر حيله و فریبی می‌خواهند تلاش و کوشش آنان را از بین ببرند. بحقیقت برهر مسلمانی واجب است که از این تلاش‌های خالصانه دفاع و پشتیبانی کند و دیدن علمای برجسته، ممتاز و متفکر و منتقد در عصری که علم در آن نایاب شده و فقه صحیح، کمیاب شده است، باید خوشحال و خرسند باشد و بر او واجب است که از آنان پشتیبانی و حمایت کند. و هر زمان خطا و اشتباهی از آنان رخ داد اشتباهاتی که ممکن نیست انسان در هر درجه و مقامی از آنها خالی باشد - در نهایت ادب و احترام و صادقانه و با انگیزه و هدف سازندگی مبادرت به اصلاح آنها بکند، نه اینکه اشتباهات آنان را جمع کرده و بزرگ کند، ذره‌ای از آن را به یک ساختمان یا بناء بزرگ و مثقال را به قنطار (کم را به زیاد) تبدیل کند، و به عنوان ذم و بدگویی و رسوایی و بدنامی و طعن و سرزنش و نکوهش از آنان در بین دشمنان دین و سنت شایع کند، و در مجالس به مسخره کردن آنان بپردازد، و آنان را مورد تمسخر و توهین و ریشخند قرار دهد همانطور که بعضی از کینه توزان و بدخواهان با استاد فاضل و ارجمند ما اینطور رفتار می‌کنند، و همانطور که البوطی با المعصومی - رحمه الله - رفتار کرد.

راه نجات

البوطی حین صحبت کردن درباره‌ی رای و نظر ابن القیم در ارتباط با مسأله اجتهاد و تقلید به این واقعیت تلخی که از جهت مسایل فقهی، مسلمانان با آن درگیر هستند، اعتراف کرده، و مباحثه و مجادله علمی، او را وادار به گفتن این حقیقت اسفناک و ناراحت کننده کرده است، همان حقیقتی که دعوتگران سلفی مردم را به اصلاح آن دعوت می‌کنند، و می‌خواهند که مردم از این مشکل خلاص پیدا کرده و نجات یابند، مردم را تشویق می‌کنند تا وضعیت خود را اصلاح کنند، و خود را از این مهلکه که در آن افتادند، بیرون بیاورند. جواب علماء در این رابطه (به جز تعبیر و برداشت صحیح دکتر در این رابطه) جز اینکه دعوتگران را به مسخره گرفته و آنان را اذیت کردند، و خواسته آنان را گمراهی قلمداد کرده و انکار کردند، چیز دیگری نبوده، حقیقت آن است که همانا تقلید آنقدر در بین مردم انتشار پیدا کرده است که حتی علماء و بزرگان دینی چیز دیگری را هم فراگرفته است و هیچ یک از آنان مقید به کتاب و سنت باقی نمانده‌اند بلکه آنان نیز مقلد و جاهل به کتاب و سنت هستند. و تمامی علم و آگاهی که دارند به تقلید از گذشتگان بدون معرفت و شناخت دلایل آنها فراگرفته‌اند و توانایی اجتهاد را مانند گذشتگان ندارند، به همین دلیل اعتراف کردند به اینکه باب اجتهاد از سال چهارم هجری بسته شده و هیچ کس توانایی و شرایط اجتهاد را ندارد. البوطی (در صفحه ۴۲ کتاب اللامذهبیه) می‌گوید: «چاره‌ی یک نوع عامی بیسواد (که قدرت درک و فهم کتاب و سنت و ادله‌های شرعی را ندارد) زمانی که دوروبر خود را نگاه می‌کند، هیچ مفتی یا مجتهد مطلقاً را نمی‌بیند و جز علمای و مقلد که هر کدام خود را ملزم به مذهب معینی کرده‌اند و کسانی را که مجازاً اسم مفتی بر آنان اطلاق شده است را نمی‌بیند، چیست؟ آیا جز تقلید چاره‌ی دیگری دارد؟ ما اعتراف می‌کنیم که به حقیقت البوطی در بین تمام موضوعات مختلف در کتاب خود فقط در این رابطه درست گفته است و همین

موضوع هم برای اثبات و نشان دادن صحت درستی رای و نظر سلفیان و راستی تحلیل و تجزیه و بررسی و تحقیق آنان در ارتباط با مسایل فقهی، برای او کافی است. اولاً از تمامی کسانی که در اقصا نقاط عالم اسلامی به عنوان علماء دینی خوانده می‌شوند، سؤال می‌کنیم که آیا شما با رای و نظر البوطی موافق هستید؟ آیا شما آنقدر از علم و فقه صحیح دور هستید طوری که فقط مجازاً می‌توان اسم عالم را بر شما گذاشت؟ یا شما مستحق این نیستید که عالم واقعی خوانده شوید؟ آیا کسی در میان شما وجود ندارد که به کتاب و سنت آگاه باشد؟ یا کسی در میان شما نیست که از محدوده تقلید خارج باشد؟ جواب این سؤال را و تفهیم این حقیقت را به علماء و گذار می‌کنیم؟ ما اگر چه معتقد هستیم به اینکه سخن البوطی تعداد زیادی از بزرگان امروز را شامل می‌شود، ولی معتقد به این هستیم که همیشه تعداد کمی از علماء واقعی، حقیقی نه مجازی وجود دارند؟ و آنان در کشورهای مختلف اسلامی پراکنده هستند، لذا البوطی باید نسبت به آن دسته از علماء فاضل نهایت ادب و احترام را داشته باشد و این نوع تعمیم دادن، از صداقت و راستی و عدالت و درستی بعید است. در گوش البوطی و کسانی که گفته‌های او را قبول دارند، می‌گوئیم: اگر شما مطمئن هستید به اینکه در بین مسلمانان علمایان حقیقی باقی نمانده است و آنان که الان وجود دارند، همگی علمایان مجازی و غیر حقیقی هستند، پس فرموده رسول اکرم ﷺ در مورد شما هم صدق پیدا می‌کند که در مورد وضعیت مسلمانان در آخر زمان و هنگام انتشارات فساد و فتنه در بین آنان می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا ، يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ ، حَتَّى إِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا ، اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَالًا فَسُئِلُوا ، فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا»^۱.

^۱ - متفق علیه

[خداوند علم را از بین بندگان بر نمی‌دارد، بلکه علم را با برداشتن علما از بین بندگان، بر می‌دارد تا اینکه هیچ عالمی باقی نماند، در نتیجه مردم روسای جاهل را به عنوان بزرگان دینی خود انتخاب کرده و آنان نیز بدون علم فتوی می‌دهند، در نتیجه هم خود و هم دیگران را گمراه می‌سازند]

پس شما در بین دو وضعیت یا دو حالت قرار دارید یا این گفته البوطی را رد کرده و انکار کنید و یا اینکه آن را قبول داشته به آن اعتراف و اقرار کنید که در این حالت شما خود را به جهل و تقلید نسبت می‌دهید، و اقرار می‌کنید که این حدیث در مورد شما صدق پیدا می‌کند، و این گواهی است از طرف خودتان بر علیه خودتان و این نتیجه‌ای است که هیچ وقت نسبت به آن نباید آرزوی از بین رفتن را بکنید (زیرا این علامت و نشانه‌های قیامت بود که هیچ گاه از بین نمی‌روند) و اگر می‌خواهید از این نتیجه نجات پیدا کنید و احوال و وضعیت کنونی را اصلاح کنید باید با خواندن و مطالعه و تحقیق و بررسی کتاب و سنت روش بدست آوردن علم صحیح را یاد بگیرید، و خود را از زندان‌های تعصب‌گرایی مذهبی به سوی گستره وسیع کتاب و سنت آزاد کنید و خود را نسبت به گرفتن، عمل کردن و استفاده کردن از تمامی اقوال امامان و مجتهدین محدود نکرده و به سختی و ناراحتی نیندازید. مطمئناً شما می‌توانید این کار را انجام دهید، ولی ضعف همت و ضعف اراده و ضعف شما در مقابل عادت، تمامی این‌ها شما را وادار به تقلید کرده و آن را برای شما مزین کرده است، با وجود اینکه تمامی علما معتقدند به اینکه تقلید، علم مطلق نیست و جز در هنگام ضرورت جائز نمی‌باشد، مانند خوردن گوشت میّت. برای کسی که مجبور بوده و از ترس مردن آن را می‌خورد، جایز نیست و مطمئناً شما در این وضعیت قرار ندارید. همانا بعضی از شما سالیان زیادی از عمر خود را صرف یادگرفتن و

کسب علوم آلت و علوم شرعی کرده، و آن را کاملاً یادگرفته و حفظ کرده است و بر آن تسلط دارد، باوجود این باز به تقلید پناه می‌برد و از علومی که یادگرفته است کوچک‌ترین استفاده‌ای نمی‌کند. و این چیز عجیب و غریبی است، بنابراین شما چرا برای یادگرفتن علوم نحو و بلاغه، ادبیات، تفسیر، حدیث و مصطلح آن فقه، اصول آن و غیره خود را زحمت می‌دهید، اگر آن‌ها را بکار نمی‌برید یا از آن‌ها استفاده نمی‌کنید؟ حتی راه و روش اشخاص عامی بیسواد، کسانی که هیچگونه علم و آگاهی ندارند و با آن آشنا نیستند و به تقلید کردن بسنده کرده‌اند، را در پیش گرفته‌اید. بحقیقت این طریقه از بین بردن تلاش و کوشش و خود را به زحمت انداختن است بدون اینکه بهره و نتیجه‌ای داشته باشد، و شما همانطور که شاعر می‌گوید:

كَالعِيسِ فِي البِیدَاءِ یقتلها الظمأً والماء فوق ظهورها محمول
مانند شترانی هستید در بیابان که نزدیک است تشنگی، آن‌ها را از بین ببرد در حالیکه بر پشت‌های خود آب حمل می‌کنند.

امید است که در این موضوع تأمل و تدبیر کنید، و به درون خود مراجعه کرده و با آنچه که بدان عادت کرده‌اید، مناقشه و بحث و گفتگو کنید، زیرا شما در حقیقت درحالیکه اسیر عادت و آنچه را که بدان الفت کرده و از آباء و اجداد خود به ارث برده‌اید، هستید انسان باید خالی از عاداتهای ناپسند و عاداتهایی که ضرر و زیان آن را می‌بیند، باشد و باید با مخالفت کردن با این عاداتهای ناپسند، حق و راستی را کسب کند. از خداوند تبارک و تعالی برای شما آرزوی توفیق و هدایت را داریم، و خدا را شاهد می‌گیریم که خیر و منفعت شما را می‌خواهیم:

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ (هود: 88). «من تا آنجا که می‌توانم جز اصلاح (خویش و شما را) نمی‌خواهم و

توفیق من هم جز با (یاری) خدا (انجام پذیرفتنی) نیست. تنها بر او توکل می‌کنم و کارو بارم را بدو واگذار می‌کنم و با توبه و انابت فقط به سوی او بر می‌گردم». باز به البوطی و طرفداران او می‌گوئیم: اگر شما واقعا معتقدید به این که کشور از علمای حقیقی خالی است و کسانی که ادعای عالم بودن دارند، همگی علمای و مجازی هستند، آیا شما این وضعیت را برای خودو مسلمانان قبول دارید؟ و نسبت به این وضعیت راضی هستید؟ اگر شما واقعا از نبودن مجتهد درامت و شایع بودن جهل و تقلید و از بین رفتن علم و اهل علم شکایت دارید، پس آیا خود بدان راضی هستید؟ و درونتان به آن قانع شده است؟ و می‌خواهید وضعیت تا روز قیامت اینگونه بماند؟ بعضی از شما خواهد گفت: ما با شما در رابطه با گشودن باب اجتهاد موافق هستیم، ولی کسی را که شایسته اجتهاد باشدو شرایط لازم برای مجتهد در او باشد در بین امت نمی‌بینیم. جواب ما به این سخن این است که شما خود باعث شده اید که مسلمانان به این حالت و حد وضعیت برسند. همانطور که البوطی در صفحه (۷۳ الالمذهبیه) ادعا می‌کند.

درحقیقت روش بد شما که باعث شدید مردم را از دادن رأی و نظر در رابطه با ادله‌های احکام شرعی خودداری کنند، و همچنین باعث قطع رابطه بین مردم و کتاب پروردگارشان و سنت پیامبرشان شدید با این ادعا که علمای گذشته تمامی آنچه را که امکان ارتباط با احکام شرعی و کتاب و سنت را فراهم می‌سازد، بطور خلاصه و کلی ارائه داده‌اند. لذا باید به آنچه که گذشته گان ارائه داده‌اند، اکتفا کرده و آن را یاد گرفته و یاد بدهند بدون اینکه کوچک‌ترین تغییر یا تعدیلی در آن ایجاد کنند، همانطور که البوطی ادعا می‌کند (ص ۷۳).

در حقیقت عامل اصلی در از بین بردن یا کم شدن یا خشک شدن سرچشمه اجتهاد در کشورهای اسلامی، همین طرز فکر و روش فاسد و خلاف شرع شما است. همان روشی است که در تعلیم فقه به مردم در محدوده مذاهب و تعصب

نسبت به آن و همچنین عدم مخالفت با این تعصب (خود را در این محدوده مقید کردن) و انتخاب کتاب‌های فقهی قدیم که خالی از دلایل شرعی هستند، و قطع ارتباط با کتاب و سنت و عدم مراجعه به این دو در هنگام اختلاف، و ترک آراء و نظرات و دلایل آن‌ها در مذاهب دیگر، بکار بردید، و اینکه جز برای مجتهد، مانع دادن رای و نظر در ادله‌های شرعی شدید،

سپس راه رسیدن به درجه اجتهاد را تنگ و سخت کرده و شرایط موجود در مجتهد را تشدید و چند برابر کردید، طوریکه آن را محال و ناممکن جلوه دادید، تمامی این دلایل و بهانه‌ها مانع بوجود آمدن مجتهد در کشورهای اسلامی شد، و هر حرکتی را نسبت به زنده کردن علم وفقه از بین برد، و هر نوع محاوله و تلاش و کوشش را برای رسیدن به درجه اجتهاد در همان ابتدا زنده به گور کرد. همانا روش علمی شما که مبنی بر تقلید و تعصب مذهبی است، نمی‌تواند نتیجه دیگری جز بوجود آوردن مقلدین را داشته باشد. چگونه ممکن است از منبعی که با هر نوع حرکت یا تلاش برای رسیدن به درجه اتباع، دشمنی دارد، با درجه اجتهاد در نهایتاً بوجود آوردن مجتهد موافق باشد، برآستی غیر ممکن است در میان کسانی که در این مسیر حرکت می‌کنند، تا روز قیامت، عالم یا مجتهدی بوجود بیاید، چون این قانون خداوند تبارک و تعالی در روی زمین است. چگونه ممکن است در یک زمین خشک، سخت و پراز خار و خاشاک که خاصیت جذب آب را ندارد، ودانه گل و گیاه در آن پاشیده نشده، گل و گیاه و یا سمن و ریحان بروید؟ چگونه ممکن است که مهارت‌ها تخصص‌ها و ارزشمندی‌های مجتهدین از درون چنگال‌های تیز تقلید کورکورانه و از خاک تعصب و جهل و دور از کتاب و سنت بوجود بیایند.

این کار واقعا غیر ممکن است، همانطور که شاعر می‌گوید:

ترجو النجاة ولم تسلك مسالكها إن السفينة لا تجرى على اليابس

امید نجات داری ولی راه‌های آن را طی نمی‌کنی چرا که کشتی بر روی خشکی حرکت نمی‌کند.

مثال محسوس از این وضعیت فرموده خداوند تبارک و تعالی در رابطه با حکم عذر آوردن منافقان از رفتن برای جهاد است: ﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُمْ عُدَّةً﴾ [التوبة: ۴۶]. «اگر (این منافقان نیت پاک و درستی داشتند) و می‌خواستند (برای جهاد) بیرون روند، توشه و ساز و برگ آن را آماده می‌کردند» (و مسلح و مجهز در خدمت رسول راه می‌افتادند)...

و اگر آنان دوست می‌داشتند که در بین امت، مجتهدانی پیدا شود، هرکسی را که علاقمند به یادگیری بیشتر علم و تحقیق است و درست دارد که نقصان علمی خود را تکمیل کند، تشویق می‌کردند، و تمامی سعی و تلاش خود را برای از بین بردن دیوار و مانع تعصب و بازگشت امت است به سوی پهنه وسیع و هموار کتاب و سنت بکار می‌بردند، و روش خود را در تحقیق و رای و نظر تغییر داده و برای طلاب علمی کتاب‌های فقهی که دلایل شرعی را ذکر کرده، و خالی از عیب‌های زیادی که در کتاب‌های فقهی قدیم وجود دارند، انتخاب می‌کردند، و در رفع موانع سخت مذهبی گام برداشته و فقه را بروشی که امروز آن را فقه مقارن می‌نامند، مورد تعلیم و تعلم قرار می‌دادند. ولی متأسفانه بجای این کارها، می‌بینی که آنان با هر کسی که می‌خواهد عقل و فکر خود را بکار برد، برای کسب علم تلاش کرده، و از اسارت تقلید آزاد گردد، و از محدوده و چهاردیواری زندان مذهب خارج شود، با او به جنگ و دشمنی می‌پردازند، و شدیداً با مخالفت کرده و حملات جدی بر ما تحمیل می‌کنند، فقط بخاطر اینکه هر گاه مسأله‌ای فقهی بر ما مبهم، دو پهلو، گنگ و و یا نامعلوم باشد، و از حکم خداوند تبارک و تعالی در مورد این مسأله از عالمی سؤال کنیم، از ما می‌پرسد؟ مذهب شما چیست؟ در جواب به او می‌گوئیم: ما ملتزم به یک مذهب واحد نیستیم، تمامی امامان

مذاهب، امامان ما هستند و از تمامی نظرات و اقوال آنان استفاده می‌کنیم، خودمان را نسبت به تبعیت کردن از اجتهاد مجتهدی خاص در تنگنا و فشار قرار نمی‌دهیم بلکه رای و نظر هر کدام از مجتهدین به کتاب و سنت نزدیکتر باشد آن را انتخاب کرده و به آن عمل می‌کنیم و ضمناً می‌خواهیم که حکم برتر از جهت دلیل را درباره این مساله برای ما بیان کنند، یعنی برای ما مشخص کنند که حکم کدامیک از امامان به لحاظ دلیل قوی‌تر و ارجح‌تر است. زمانی که موضوع را اینگونه مطرح می‌کنیم، استاد یا عالمی را که از او سؤال کرده‌ایم، می‌بینی از فرط عصبانیت و ناراحتی شکل ظاهری او تغییر کرده و چهره اش عبوس و گرفته شده و خشم و عصبانیتش زیادتر می‌شود، صدایش را بلند کرده و آشفته و سراسیمه از کوره در رفته و با انواع اتهام ما را سنگ باران می‌کنند می‌گوید: مبتدع، گمراه کننده، و دشمن امت هستید شما خوارج و اصحاب مذهب پنجم... و غیره و بالاخره هر چه اتهام و سبّ و دشنام در سر دارد، به ما نسبت می‌دهد. متأسفانه اغلب اساتید و بزرگان دینی در جامعه ما اینگونه هستند، زمانیکه از آنان در رابطه با دلیل شرعی برای حکم مسأله‌ای سؤال می‌کنی، عصبانی یا ناراحت و خشمگین می‌شوند، اگر بر حسب تصادف یکی از آنان سعه صدر بیشتری داشته باشد - اگر چه تعداد اندکی از آنان این طرز هستند - و هیچگونه ناراحتی و عصبانیتی در قبال این حرکت از خودشان نشان نمی‌دهند، بدان که بحقیقت درون او پر از کینه و دشمنی نسبت به تو است و آن را از تو و در مقابل تو مخفی و پنهان می‌کند مگر ما چکار کرده‌ایم و می‌خواهیم چه کار بکنیم - ما جماعت سلفی - ای مردم، که علما و بزرگان دینی اینگونه از کسانی که در بین ما مردم را دعوت می‌کنند، ناراحت و خشمگین می‌شوند؟ آیا عدم التزام ما به یک مذهب معین و مشخص جرم گناه و گمراهی و سرپیچی از او امر و دستورات خداوند - تبارک و تعالی - و رسول او ﷺ است؟ به حقیقت دوست شما دکتر البوطی

خود صراحتاً در صفحه ۴۰ از کتاب «لا مذهبيه» اعتراف می‌کند به اینکه التزام داشتن به یک مذهب معین لازم نیست، و بر مسلمانان واجب نیست که خود را مقید به یک مذهب مشخص بکنند، بلکه آنچه که بر او واجب است که هرگاه در مورد مسأله‌ای آگاه به کتاب و سنت نباشد، باید از کسی که آگاه به کتاب و سنت است سؤال کند، اگر معتقد باشد به اینکه بر او واجب است که خود را ملزم و مقید به یک مذهب معین و مشخص بکند، در اشتباه است، و اگر معتقد باشد که این حکمی است از جانب الله که باید حتماً به یک مذهب مقید و ملتزم باشد، در این حالت گناهکار است. پس ای کسانی که معتقد به مذهب و التزام به آن هستید چرا با ما دشمنی و عداوت می‌کنید؟ و چرا خشمگین و ناراحت می‌شوید، نسبت به کاری که به عقیده همکار خود شما همکار شما (دکتر البوطی) جایز است: انجام می‌دهیم، در حالیکه همین کار به نسبت صحابه و تابعین و اتباع تابعین واجب و سنت است؟ تنها راه نجات از این واقعیت تلخی که مسلمانان امروز با آن درگیر هستند، بکارگیری روش دعوتگران سنت و تابعان سلف صالح است تنها این راه می‌تواند زمینه مناسب و شایسته برای اجتهاد پیشرفت علم فراهم کند و این همان روشی است که در صدر اسلام مسلمانان را وادار به انقلاب و دگرگونی کرد و آنان را در مقام و منزلت عالی و بزرگی در بین امتهای روی زمین قرار گیرد. من مطمئن هستم تا زمانیکه مسلمانان آراء و نظرات سخت، غیر قابل انعطاف، ضعیف و سستی است و مانند تعطیل کردن باب اجتهاد و واجب بودن تقلید بر هر کسی را دست گرفته و به آن معتقد بوده و عمل کنند، به هیچ وجه عالم یا مجتهد در بین آنان وجود نخواهد داشت. به حقیقت راه بازگشت به سوی بزرگی و افتخار به اسلامی علمی و شکوفایی فقهی اسلامی و تنها وسیله ممکن برای ایجاد و پرورش مجتهدین بزرگ اسلامی، تنها از طریق سلف صالح و راه و روش آنان و حاکم کردن کتاب و سنت در هر کاری امکان پذیر است،

این همان راهی است که مسلمانان صدر اسلام را به علم و اجتهاد و پیشرفت و ترقی و پیروی رساند، در حالیکه طریقه‌ای که علما خلف در پیش گرفتند به جهل و عقب ماندگی و تعصب و تحجر منجر گردانید. (البته تعمیم این موضوع که علما خلفا باعث جهل و عقب ماندگی و تعصب و تحجر شدند، بی‌انصافی و غیر قابل قبول است زیرا بسیاری از علما و بزرگانی که جزء علما خلف بحساب می‌آیند از جمله امام نوری، امام غزالی،... و صدها علمای دیگر که تمامی عمر خود را صرف خدمت به اسلام و مسلمین کردند از دسته علمائی که جهل و عقب ماندگی و تعصب را در بین مردم ایجاد کرده باشند: نیستند و گفتن این جمله و تعمیم آن در مورد این‌ها ظلم، بی‌عدالتی، بی‌انصافی و اتهام بزرگی است. مترجم)

مجدداً به فرموده قبلی امام مالک - رحمه الله - اشاره می‌کنیم که: آخر این امت اصلاح نمی‌شود مگر بواسطه آنچه که اول آن صالح و اصلاح شد. پس ای مسلمانان آیا شما این گونه رفتار خواهید کرد؟ امیدواریم که مانند علمای سلف آنگونه که گفتیم رفتار کنید.

فصل دوم:

چرا التزام به یک مذهب معین جایز نیست؟

دکتر البوطی تلاش کرده است تا در رابطه با مساله تقلید و تقید و التزام به یک مذهب معین از لحاظ علمی گفتگو و بحث کند، که در صفحه ۶۰ کتاب «لا مذهبیة» به نتیجه‌ای که ما نیز با او موافق هستیم، رسیده است، و آن این است: کسی که نسبت به دلیل حکمی ناآگاه و بی‌اطلاع باشد، واجب است که از کسانی که آگاه به کتاب و سنت هستند، سؤال کند، و به آنچه که آنان در مورد سؤال او فتوی می‌دهند، عمل کند.

بنابر فرموده خداوند - تبارک و تعالی: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: 43]. «(پس برای روشنگری) از آگاهان (از کتاب‌های آسمانی) بپرسید، اگر (این را) نمی‌دانید (که پیغمبران همه انسان بوده‌اند نه فرشته)».

سپس دکتر البوطی مقلد را مختار کرده است در بین اینکه خود را ملزم یا مقید به امام شخصی بکند یا مقید به یک امام مشخص نکند، و گفته است که اگر مقلد معتقد باشد به اینکه، خداوند او را به یکی از این دو حالت امر کرده است، با این طرز تفکر مخطی و گناهکار است. و هر آنچه را که خداوند، انسان را به آن مکلف کرده، بر او واجب کرده است که در تمام چیزهایی که خود نمی‌تواند آن را از ادله‌های اصلی فهم کند، از یک مجتهد تبعیت کند. در تکمیل گفته‌های دکتر البوطی می‌گوئیم: بله، خداوند، جاهل را زیادتیر از این که از اهل علم سؤال کرده و یا از آنان تقلید کند، مکلف به چیز دیگر نکرده است، (جاهل مکلف است در مورد احکامات دینی خود از اهل علم سؤال کند و از آنان نیز تقلید نماید) ولی خداوند او را امر نکرده که از آراء و نظرات آنان سؤال کند، بلکه به او دستور

داده که در مورد کتاب و سنت از آنان سؤال کند، زیرا تا زمانیکه برای سؤال او نصی یا آیات و یا احادیثی در آن دو موجود باشد رای و نظر آنان هیچ قیمت و ارزشی ندارد، اما اگر نص و یا آیات و احادیث موجود، احتمال بیشتر از یک معنی را داشته باشند از آنان درباره اینکه کدا میک از این احتمالات ارجح تر و قوی تر است باید سؤال بکند، اما اگر در مورد سؤال او آیات و یا احادیثی موجود نباشد، از اجتهاد آنان در مورد مساله مذکور سؤال خواهد کرد. بعد از موضوع مطرح شده در بالا به مساله التزام و تقلید به یک مذهب معین می‌رسیم که آیا جایز است یا جایز نیست؟ دکتر البوطی معتقد است به اینکه التزام به یک مذهب معین جایز است به شرطی که مقلد معتقد به این نباشد که التزام به یک مذهب معین، حکمی یا دستوری از جانب الله -تبارک و تعالی- است و او این مورد به سه طریق زیر استدلال کرده است:

اولاً: همانا واجب بودن التزام به یک مذهب واحد، یا واجب بودن التزام به حکمی که زاید بر حکم اصلی است و واجب است که از آن حکم اصلی تقلید کنیم، باید حتماً دلیلی قاطع و ثابت برای اینکار باشد که هیچ دلیلی وجود ندارد، دوماً: درحقیقت تبعیت از مذاهب مانند، خواندن قرآن با قرائتهای ده گانه است، همانطور که تلاوت با هر کدام از این قرائتها و التزام به آن جایز است، بدین ترتیب نیز تبعیت از هر مذهبی و التزام به آن جایز می‌باشد.

سوماً: هیچگونه نهی یا تحذیری در رابطه با التزام و تقلید به یک مذهب معین، از طرف امامان و یا مجتهدان شنیده نشده است. ولی ما در رابطه با این مساله، با دکتر البوطی مخالف هستیم، و معتقدیم برای مسلمانان جایز نیست که در تمامی مسایل خود را ملتزم و مقید به مذهب معینی بکنند و به مواردی که دکتر البوطی برای جایز شمردن این مساله به آنها استدلال کرده جواب خواهیم داد.

- سوء تفاهم البوطی:

قبل از اینکه به این موضوع پردازیم می‌خواهم بگویم که البوطی، عبارت معصومی و نظر ما را درباره عدم التزام به یک مذهب معین را نفهمیده است، بلکه او فکر می‌کند که منظور ما از عدم التزام این است که ما معتقدیم شخص ناآگاه التزام و تقلید خود را در هر فاصله زمانی بین یک مذهب و مذهب دیگر تقسیم کند، مثلاً یک ماه خود را ملزم و مقید به مذهب شافعی بکند و ماه دیگر به مذهب حنفی و همچنین به مذهب مالکی و در طول یک سال التزام خود را اینگونه بین مذاهب تقسیم کند.

واقعا نوع برداشت و فهم دکتر عجیب و غریب است زیرا هیچکس این حرف را نگفته است، و ما از کسی هم نشنیده‌ایم، و این‌ها افکار و خیالات وسیع دکتر البوطی است و مقصود و منظور ما از اینکه مسلمانان را دعوت می‌کنیم تا ملتزم و مقید به یک مذهب واحد نباشد آن است که مسلمانان ناآگاه و جاهل به کتاب و سنت در تمامی مسایلی که در طول عمرش که برای او پیش می‌آید خود را مقید و محدود به یک مذهب معین نکند، بلکه بر او واجب است که آنچه را که خداوند - تبارک و تعالی - به او دستور داده، انجام دهند، بدین صورت که در مسایلی که ناآگاه و جاهل بدانها است از اهل علم سؤال کند، بدون اینکه قصد و نیت التزام و تقلید به هیچکدام از این علما را داشته باشد و خود را به هیچکدام از آنان نسبت دهد. ما آنچه را که امروز مردم انجام می‌دهند، انکار کرده و رد می‌کنیم، زیرا اگر مسائلی ای یا مشکلی برای یکی از آنان پیش می‌آید از اینکه در مورد این مساله از عالمی غیر از مذهب خود سؤال کند، امتناع و خودداری می‌کند، یا هرگاه از یک عالم سؤال می‌کند، او را مشروط می‌کند به اینکه بنابر مذهب او به سؤالش جواب دهد، همچنین عالم یا بزرگ دینی نیز هرگاه کسی از او سؤال می‌کند که حکم دین در رابطه با این مساله چیست؟ ابتدا از مذهبش سؤال می‌کند. سپس جواب او را می‌دهد. ما معتقد هستیم که این روش بدعت

است، و هر بدعتی گمراهی است، همانطور که در حدیث ثابت شده است. اینکه ما مردم را دعوت به عدم التزام یا تقلید مذهب معینی می‌کنیم درست همانند حالتی است که مردم در انجام کارهای خود بکار می‌برند مانند، معالجه دکتر، کمک گرفتن از افراد ماهر در امور تربیتی و علوم مختلف، بدین معنا که هر گاه به چیزی یا موردی از موارد مذکور نیاز پیدا کردی، دنبال شخصی که در کار مورد نیازتو واردتر، ماهرتر و آگاه تر است، سؤال می‌کنی، اگر مریض شدی پیش دکتری می‌روی که قبلاً هیچگونه ارتباطی هم با او نداشتی و اگر مریضی تو عودت پیدا کند چه بسا پیش همان دکتر اول یا پیش دکتر دیگری خواهی رفت، به همین ترتیب اگر به مهندس و یا بنایی نیاز پیدا کردی، برای انجام کار خود که هدف اصلی تو همین است، نفری یا شخصی را برای انجام این کار انتخاب می‌کنی بدون اینکه تعهد یا تقید یا التزامی نسبت به آن شخص داشته باشی. بنابراین ما از هر مسلمانان مقلد می‌خواهیم هرگاه کسی که از لحاظ دینی و علمی مورد اعتماد و اطمینان شما است، چیزی از کتاب و یا حدیث رسول الله ﷺ را برای شما بیان کرد و آن چیز مخالف با رای و نظر آن امام مجتهدی باشد که شما از او تقلید می‌کنید، باید قول آن امام مجتهد را کنار گذاشته و به آنچه که در کتاب و سنت است، عمل کنید، زیرا هیچ کلامی یا قولی در مقایسه با کلام خداوند- تبارک و تعالی- و رسول او هیچ ارزش و اعتباری ندارد. بعد از ذکر مطلب فوق به جواب دادن به وجوه سه گانه ای که البوطی برای جایز بودن التزام و تقید به مذهب معین و مشخص استدلال کرده، می‌پردازم و می‌گویم.

- التزام به یک مذهب معین بدعت است:

جواب ما برای طریق اول این است که التزام به یک مذهب مشخص یا عدم التزام به آن با هم یکی نیستند و هیچکدام جایز نیست، بلکه، التزام به یک مذهب اشتباه و بدعتی است در دین برای اینکه:

اولاً: عدم التزام به مذهب واحد، اصل و آسان‌تر و نزدیک‌تر است به هدف و منظور خداوند- تبارک و تعالی- زیرا زمانیکه خداوند به مسلمانان ناآگاه و جاهل دستور می‌دهد که از اهل علم سؤال کنند، اهل علم را محدود و مشخص نکرده است، بلکه بصورت کلی بیان فرموده، و آنچه که معروف است این که مطلق در حالت کلی و مطلق خود باقی می‌ماند، اگر چه مقیدی بیاید و آن را محدود و مقید سازد.

ثانیاً: عدم التزام به یک مذهب واحد، واجب است، بخاطر هدف مشخصی که دکتر آن را نمی‌داند، و این هدف مشخص همان تفریق و جدایی بین تبعیت کردن از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تبعیت از غیر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. زیرا کسانی که ملتزم و مقید به یک مذهب مشخص و معینی هستند در حقیقت تبعیت از نبی معصوم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را با تبعیت از فقهی که هم اشتباه می‌کند و هم اصابه به حق می‌کند، برابر و مساوی قرار داده‌اند. امام مالک -رحمه الله- می‌گوید: «درست نیست که بخاطر فضل و برتری مشخصی از هر آنچه که می‌گوید، تبعیت کرد»^۱ خداوند - تبارک و تعالی- می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ [الزمر: 18]. «و آن کسانی که به همه سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آن‌ها تبعیت و پیرو می‌کنند» و همانطور که از ابن عباس و الحکم پسر عتیبه و مجاهد و مالک و احمد روایت شده که آنان گفته‌اند: «هیچکس بعد از رسول اکرم نیست مگر اینکه گفته او هم قبول می‌شود و هم رد می‌گردد مگر فرموده رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۲ و بعضی از علما این فرموده الله «جل جلاله» را به همین معنی تفسیر کرده‌اند: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾

^۱-جامع بیان العلم ۱۴۴/۲.

^۲- صفة الصلاة النبوی، ط ۵، ص ۲۸.

مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ﴿التوبة: ۱۰۰﴾. «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را بخوبی پیمودند، خدواند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدواند خوشنودند».

و گفته‌اند که معنی «احسان» در آیه «واتبعواهم باحسان» بدین معناست که تبعیت کنندگان آنچه را موافق با نص آیات و احادیث است قبول کرده و به آن عمل می‌کنند و آنچه را که مخالف با نص آیات و احادیث است ترک کرده بدون اینکه در همه چیز از آنان تبعیت کنند. می‌گوییم: این تفسیر درست موافق با آیه قبلی است: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ [الزمر: ۱۸]. «به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند» خدواند - تبارک و تعالی - در این آیه از کسانی که در همه چیز بطور کلی تبعیت می‌کنند، توصیف و تعریف نکرده است بلکه از کسانی تعریف و توصیف می‌کند که بهترین و درست‌ترین اقوال یعنی اقوالی که موافق‌ترین و نزدیکترین قول به کتاب و سنت هستند، انتخاب کرد و تبعیت نمی‌کنند. سومین چیزی که دلالت دارد بر اینکه التزام به یک مذهب واحد اشتباه است، همانا فعل صحابه و سلف صالح است، که در سه قرن برتر زندگی می‌کردند کسانی که به اقتدا کردن آنان به ما دستور داده شده نشان دهند عدم التزام به یک مذهب واحد است، هر کسی از آنان اگر طریقه و روش استنباط احکام را از ادله‌های شرعی نمی‌دانست بدون معین کردن و تقید بر کسی، از علما سؤال می‌کرد، و صحابه کرام طبق مذاهب علما، خود را دسته بندی و تقسیم نمی‌کردند بطوریکه از هر عالمی دسته‌ای از مردم تبعیت کنند، آنگونه که طایفه ای بکریون (تابع حضرت ابوبکر) و دسته‌ای دیگر (عمریون) دسته سومی (مسعودین) و دیگر (معاذیون) و دسته پنجم (شیعه) بودند که از علی تقلید باشند). ترتیب حافظ بزرگ پسر عبدالبر با کسانی که معتقد به التزام و تقید

به مذهب مشخصی هستند مباحثه کرده و با دلایل قطعی و انکار ناپذیر آنان را متقاعد کرده و می‌گویند^(۱): به کسی که معتقد به تقلید است گفته می‌شود: چرا برای معتقد به تقلید هستی و با اینکار با علمای با سلف مخالفت می‌کنی؟ درحالی‌که آنان اصلاً تقلید نکرده‌اند؟ اگر جواب داد: زیرا من عالم به تأویل و تفسیر کتاب الله (قرآن) نیستم و سنت رسول اکرم ﷺ را هم حفظ نیستم و کسی که من از او تقلید می‌کنم به کتاب الله (جل جلاله) و سنت رسول الله ﷺ عالم و آگاه است لذا از کسی تقلید کرده‌ام که از من عالم‌تر و آگاه‌تر به کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ است. در جواب به او می‌گوئیم: بدون شک هرگاه علما بر چیزی یا موضوعی در رابطه با تأویل و تفسیر یا روایت سنتی از سنت‌های رسول الله ﷺ اتفاق نظر داشتند یا نظرشان را بر یک چیز متمرکز کردند، بدون شک درست بوده است ولی اگر بعضی از آنان با بعضی دیگر در مورد آنچه که از او تقلید می‌کنی، اختلاف نظر پیدا کردند، دلیل و حجت تو برای تقلید از نظرات بعضی از آنان و مخالفت با بعضی دیگر در حالی که همگی آنان عالم هستند، چیست؟ شاید کسی را که تو قول و گفته او را رد کرده‌ای آگاه‌تر و عالم‌تر از کسی باشد که تو از قول و گفته او تقلید می‌کنی؟ اگر در جواب این گفته ما بگویند: من از او تقلید کرده‌ام زیرا مطمئن بودم که او درست گفته است. مجدداً در جواب او می‌گوییم: آیا تو با توجه به دلایل موجود در کتاب و سنت یا اجماع پی به این حقیقت برده‌ای؟

در این حالت تقلید او باطل شده و دلیل او رد می‌گردد. و اگر بگویند: چون او از من عالم‌تر است به همین خاطر از او تقلید کرده‌ام، به او می‌گوئیم: پس از کسی تقلید کن که از تو عالم‌تر است در این حالت تو افراد یا علمای زیادی می‌یابی که از تو عالم‌تر هستند و هیچکدام را تخصیص نکن یعنی هیچکدام از

۱- جامع بیان العلم ۱۴۳/۲-۱۴۴.

آنان را به عنوان تقلید از او انتخاب نکن چون دلیل تو برای تقلید این بود که او از تو عالم‌تر است اگر بگویی که او از تمام مردم عالم‌تر است در جواب او می‌گوئیم: بنابراین با این دلیل، او از اصحاب رسول الله ﷺ نیز عالم‌تر و آگاه‌تر است؟ و این دلیل واقعا دلیلی زشت، بد و قبیح است. زیرا گفتن یک سخن دلالت بر برتری و فضل گوینده آن نمی‌کند بلکه آنچه که دلالت بر فضل و برتری گوینده می‌کند، آوردن دلیل قاطع بر صحت آن قول یا گفتار است. سپس جمله قبلی امام مالک -رحمه الله- را روایت می‌کند: درست نیست بخاطر فضل برتری شخصی از هر آنچه که می‌گوید، تبعیت کرد. خداوند- تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ [الزمر: 18]. ترجمه شده است. به بحث مورد نظر برمی‌گردیم و می‌گوییم: تقسیم شدن مردم به دسته‌ها و گروه‌های مختلف طور یک هر طایفه یا گروه یا دسته‌ای از امام مشخصی تقلید کند، بدعت است. و این حالت در زمان صحابه و تابعین و تابع تابعین وجود نداشت. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ خَيْرَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَخَيْرُ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَكُلُّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ، وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»^(۱). [همانا راستترین گفتار، کتاب خداست و بهترین راه هدایت راه محمد ﷺ است و بدترین کارها، تازه پیدا شده هاست و هر تازه شده ای بدعت است و هر بدعتی گمراه است و هر گمراهی جایش در آتش است] از حضرت عایشه (رضی عنها) روایت شده که رسول الله ﷺ فرموده است: «مَنْ أَحَدَّثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ»^(۲). [هر کس که خارج از اساس و برنامه دین اسلام، چیزی را احداث کند، آن چیز مردود و بدعت است]

۱- رواه مسلم والنسائی عن جابر.

۲- متفق علیه.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است:

«مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُونَ وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ، ثُمَّ أَنْهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ، فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةٌ خَرْدَلٍ»^(۱).

[هر پیامبری که خداوند او را بسوی امتی فرستاده است در امت آن پیامبر طرفدارانی و یارانی مخلص وجود داشته‌اند. که طبق سنت پیامبر خود رفتار کرده و به دستور او اقتدار کرده‌اند، سپس بعد از آنان کسانی دیگری آمده‌اند، به آنچه که می‌گفتند عمل می‌کردند، کارهایی را انجام می‌دادند که به آنان امر نشده بود هر کس با دست با آنان مقابله کند. او مومن است و هر کس با زبان جلوی آنان را بگیرد او نیز مومن است، و هر کس با قلب (از این وضعیت آنان ناراحت باشد) او هم مومن است اگر کسی که نه با دست و نه به زبان و نه با دل آنان مجاهده نکند، ذره ای ایمان در درون او وجود ندارد]

تمامی این احادیث صراحتاً حرام بودن بدعت، واجب بودن انکار آن و پشت سر انداختن آن را بیان می‌دارند، و بیان می‌کنند که بدعت در حقیقت گمراهی است. و از ضررهای بدعت همان قدر کافی است که باعث از بین بردن سنت‌ها می‌شود همانطور تابعی جلیل‌القدر حسان پسر عطیه - رحمه الله - می‌گوید: «ما ابتدع قوم بدعة في دينهم إلا نزع الله من سنتهم مثلها»^(۲) هر گاه قومی که بدعتی را در دین خود ایجاد کرده است خداوند تبارک و تعالی سنتی به مانند آن را از بین سنت‌هایشان برداشته است» بحقیقت بدعت مذهبی مهم‌ترین ضررها و مفسدات

۱- رواه مسلم .

۲- رواه الدارمی. قال شيخنا في المشكاة (۱/۶۶): وسنده صحيح.

زیادی بدنبال دارد که در فصل «واقعۀ مذهبی» مهمترین و بدترین ضررهای آن را بیان کرده‌ام. در اینجا به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنم. از مهم‌ترین ضررهای تعصب مذهبی، مخالفت با نصوص آیات و احادیث صحیح و صریحی است که در کتاب و سنت آمده است و از ضررهای دیگر تعصب مذهبی: ترکیب و ترتیب دادن احکام بر مبنای احادیث ضعیف و موضوع، برتری دادن اقوال علمای متاخر بر اقوال و گفته‌های امامان مجتهد، ایجاد اختلاف در بین مسلمانان و انتشار فتنه و آشوبها و گرفتاریها و مشکلات در بین مسلمانان به دلیل تعصب مذهبی، از جمله دیگرگشودن راه‌های مکروفریب و حیله برای خلاص شدن ورها شدن از احکامات شرعی، غوطه ورشدن در باب مسائل خیالی و فرضی، افتادن در اعمال احمقانه و خنده دار، و همچنین تقلید و بستن و تعطیل کردن باب اجتهادات چیزی که اثر زیادی در انحطاط و سقوط علمی و فکری مسلمانان داشته است، عدم استفاده مقلدان هر مذهب از تلاش و کوشش و اجتهادات مذاهب دیگر، از ضررهای دیگر تعصب مذهبی می‌باشد... این‌ها مفسد خطرناک و بزرگی هستند که وجود یکی از این مفسد، دلالت بر فساد این بدعت و ضرر آن می‌کند، همچنین دلالت بر واجب بودن، ترک و پشت سر انداختن تعصب مذهبی و بازگشت بسوی طریقه و راه و روش خیرالقرون که نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر آن و اهل آن ثنا و تعریف گفته است و می‌فرماید: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»^(۱) «بهترین کسان، مردمان عصر من هستند. سپس آنانی که بعد از اینان می‌آیند (تابعین)، سپس کسانی که بعد از تابعین می‌آیند (تابع تابعین)» بهتر از راه و روش و سنت کسانی است که بعد از آنان می‌آیند و بدون شک بازگشت به سوی آنان و اجرای راه و روش آنان بهتر و شایسته تر از تقلید و پایبندی به روش متاخرین و بدعت شان است.

۱- متفق علیه.

– قیاس مذاهب بر قراءتهای مختلف، قیاسی اشتباه، قبیح و آشکاری است:

اما وجه دوم که دکتر البوطی برای جواز شمردن التزام و تقید به یک مذهب معین به آن استناد کرده است، آن است که او تقلید از مذاهب را به تقلید یکی از قراءتهای دهگانه متواتر قیاس کرده است معتقد است به این که با وجود کثرت در قراءتهای مختلف، همان طور که التزام به خواندن یکی از شیوه قراءتهای مختلف حائز است به همین ترتیب با توجه به مذاهب مختلف، تحقیق، مطالعه و بررسی یکی از مذاهب و التزام و تقید به آن جواز است و هیچگونه تفاوتی بین این دو حالت وجود ندارد. ما معتقدیم که این نوع قیاس، اشتباهی آشکار و واضح و قیاس مع الفارق (مقایسه دو چیز بدون این که شباهتی تعیین کننده بین آنها باشد. مترجم) است. زیرا قراءتهای دهگانه قرآن، قراءتهای متواتر از سوی خود رسول الله ﷺ است و ثابت شده که رسول الله ﷺ به دلیل رعایت حال قبائل مختلف عرب با هر ده نوع قراءت، قرآن را خوانده است، به همین دلیل جواز است که مسلمانی با هر کدام از شیوه قراءتهای دهگانه قرآن را بخواند، زیرا تمامی این شیوه‌ها، حق و راست و صحیح هستند و از طرف پیامبر ﷺ نیز تصدیق و تثبیت شده‌اند، هیچ شکی در صدق و راستی و درستی آنها وجود ندارد. در حالیکه مذاهب فقهی چهار گانه و غیره اختلاف زیادی در بین آنها وجود دارد. مسائل مربوط به احکام در مذاهب بطور کلی دو دسته هستند: دسته اول: آراء و نظراتی که در بین تمامی مذاهب بخاطر وجود دلیل واضح و ثابت، متفق و بدون اختلاف و یکی هستند. دسته دوم: آراء و نظراتی که مذاهب در آنها اختلاف دارند، و این اختلاف یا بخاطر آن است که آنچه را که در مورد آنها در کتاب و سنت آمده است، دربرگیرنده معانی و مفاهیم مختلفی هستند، با اینکه هیچ حکمی در مورد آنها در کتاب و سنت نیامده است. لذا علماء از طریق قیاس

یا غیره، حکم مشخصی برای او صادر کرده‌اند. نوع اول از موضوع بحث ما خارج است، زیرا چیزی درست، ثابت است و تمامی علماء در مورد آن متفق القول هستند، اما نوع دوم از آراء و نظرات مذاهب، که قسمت اعظم و مهم آن است، شامل آراء و نظراتی است که در مورد آن‌ها در بین مذاهب اختلاف نظر وجود دارد و هر کدام از آن‌ها احتمال خطا و اشتباه را دارند، همانطور که احتمال صحیح بودن را دارند. هیچ کس در دنیا نمی‌تواند ادعا کند که بدون شک تمامی اجتهادات فلانی همگی درست و صحیح است و اگر کسی این ادعا را بکند قول و گفته او باطل است و دچار تناقض گویی شده است زیرا بر طبق این گفته هر مذهبی ادعا می‌کند که بر حق است، مسلم است که حق تعدد پذیر نیست یعنی حق یکی است و بس. بنابراین در رابطه با هر مسأله فقهی که اختلاف نظر وجود دارد، یکی از آن آراء یا نظرات که خداوند - عز و جل - در مورد آن اراده حق کرده است، درست بوده، و دیگری اشتباه است. خداوند - تبارک و تعالی - استدلال کرده به این که قرآن از جانب اوست هیچ گونه اختلاف تعارض در آن وجود ندارد، زیرا اختلاف و تعارض از صفات بشری است و الله - سبحانه و تعالی - از این دو صفت منزّه و مبرا است. می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كَانُ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: 82]. «و اگر از سوی غیر خدا آمده بود، در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند». با این توضیح مشخص می‌شود که این دلیل که البوطی به آن استناد کرده است، دارای تناقض بوده و هیچ دلیلی برای صدق و صحت آن وجود ندارد و بحقیقت قیاس التزام مذاهب بر التزام و تقید به یکی از قراءتهای دهگانه اشتباهی فاحش و آشکار است. زیرا در هر مذهبی، خطا و اشتباه، درستی وجود دارد در حالی که در این قراءت‌ها هیچگونه اشتباه و غلطی وجود ندارد لذا به هیچ وجه مقایسه بین او صحیح و درست نمی‌باشد.

- انتشار مذهب از روی دلیل نیست:

اما وجه سوم و دلیل آخری که دکتر البوطی برای حائز شمردن التزام به مذهب معین به آن استدلال کرده است آن است که گفته؛ تمامی علما از زمان صحابه کرام تا الآن به این موضوع اقرار و اشاره کرده‌اند و بیشتر علمایانی که از قرن چهارم هجری به بعد تا امروز آمده و رفته‌اند، مذهبی بوده و ملتزم به یک مذهب واحد بوده‌اند و از هیچکدام از آنان شنیده نشده که این کار را انکار یا رد کنند.

به نظر ما این استدلال همانند دو استدلال قبلی باطل و به صاحبش برگشت داده می‌شود. اما در مورد صحابه، نشان دهنده جهل و نادانی بزرگی است اگر کسی بگوید: آنان مذهبی بوده‌اند و هر کدام از آنان مذهبی داشتند که در مسائل از آن تقلید می‌کردند، در حالیکه زمان صحابه تمام شد ولی این بدعت در بین آنان بوجود نیامد به همین ترتیب تابعیون و تابع آنان نیز بر همین منوال سپری کرده‌اند و هر کس غیر این معتقد است باید دلیل قاطع و قانع کننده ای داشته باشد، سپس زمان امامان مجتهد سر رسید آنان نیز طبق سنت علمای و سلف و صحابه عمل کردند، راضی نبودند که مردم از آنان تقلید کنند و مردم، را ملتزم و مقید به مذاهب و آراء خود نکردند بلکه این کار را انکار کرده و حتی با این کار مخالفت کرده‌اند. [هیچکدام از دیگری تقلید نکردند.] اما سخن البوطی که می‌گوید: او از هیچکدام از امامان مجتهد و علمای دیگر شنیده است، در عوض دیگران شنیده‌اند، طبق این قاعده ما بخشی از اقوال ائمه را در رابطه با نهی آنان از التزام و تقلید به مذهب مشخصی را برای او بازگو کرده و حجّت را بر او تمام می‌کنیم.

- انکار التزام به مذهب معین از طرف امام مالک:

خلیفه منصور به امام مالک - رحمه الله - پیشنهاد کرد که می‌خواهد در کشورهای اسلامی به عمل کردن به مذهبی که او در کتاب خود بنام الموطأ

تدوین کرده و نوشته است، دستور دهد و مردم را به عمل کردن به آن و نهی از عمل کردن به غیر آن وادار کند، ولی امام مالک - رحمه الله - این پیشنهاد را قبول نکرد، و گفت: "ای امیرالمومنین این کار را نکن، مردم اقوال و احادیث و روایات زیادی شنیده‌اند، هر کس به آنچه که به او رسیده و قبلاً بوده، دست گرفته و عمل کرده و به اختلاف در بین اصحاب رسول الله ﷺ و غیر آنان عادت کرده‌اند، درحقیقت بازگشت آنان از آنچه که به آن اعتقاد داشته‌اند، شدید و سخت است، مردم را همراه آنچه که به آن عادت و به آن اعتقاد داشته‌اند به حال خود بگذار." ^۱ ابن عبدالبر چنین حالتی را بین امام مالک و خلیفه المهدی او همچنین شوکانی نیز چیزی شبیه این راکه در بین امام مالک و هارون الرشید اتفاق افتاده بود، روایت می‌کند. می‌بینی که امام مالک به منصور خلیفه اجازه نداد که مردم را ملتزم به تقلید از او بکند، بلکه به او دستور داد که مردم را به حال خود واگذارد تا از هر کسی که مورد اتفاق آنان است، تبعیت و پیروی کنند، زیرا هر کدام از علماء صاحب علم هستند و جائز نیست که مردم را وادار کنیم از یک عالم تبعیت کنند و فقط تابع مذهب او باشند. امام مالک - رحمه الله - می‌گوید: «هیچکس بعد از پیامبر نیست مگر اینکه قول و گفته او هم قابل قبول است و هم قابل رد است جز قول نبی اکرم ﷺ» ^(۲) و این به این معناست که التزام به یک مذهب معین جائز نیست... زیرا التزام و تقید به یک مذهب یعنی گرفتن و عمل کردن به تمامی اقوال یک عالم حتی آنهایی که اشتباه هستند. و بر مسلمان حرام است عمل کردن به قولی که بدانند قول اشتباه و خطاست بسیار اتفاق می‌افتد که

^۱ - این را ابن عبد البر با سند خویش در کتاب الانتقاء فی فضائل الثلاثة الأئمة الفقهاء ص ۴۱ روایت

کرده است

^۲ - صفة الصلاة، ص ۲۸.

مقلدان بعضی از سنت‌ها را که مخالف با مذهبشان است می‌شنوند ولی آن‌ها سنت‌ها را بخاطر تعصب مذهبی که دارند، ترک می‌کنند.

– امام ابوحنیفه نیز تقلید کردن از خود را انکار کرده است:

امام ابوحنیفه نیز تقلید از خود را انکار کرده و گفته است: «برای هیچ کس حلال نیست که به قول، عمل کند تا زمانی که نداند که این قول را از کجا گرفته‌ام». و در روایتی دیگر می‌گوید: «حرام است برای کسی که دلیل قول من را نمی‌داند ولی به آن فتوی می‌دهد». در روایات دیگر به آن اضافه کرده است که «ما هم انسان هستیم امروز چیزی می‌گوئیم و فردا از آن پشیمان می‌شویم»^(۱) می‌بینی که این امام بزرگوار نیز بر کسی که دلیل قول او را نمی‌داند ولی بنا بر کلام او فتوی دهد، حرام می‌داند، زیرا ممکن است مجتهد مورد نظر، رای دیگری ببیند، سپس اشتباهش برای او مشخص شود و از قول خود بر گردد.

– امام احمد نیز تقلید کردن را انکار می‌کند:

امام احمد نیز طبق منهج اصحاب کرام عمل کرده است او نیز از تقلید کردن از خود و از غیر خود و التزام به یک مذهب معین نهی کرده است بطوری که او دوست نداشت کتابی را که شامل نظرات و رأی‌های متفاوت است بنویسد، فقط تمسک جستن به آثار صحابه و علماء سلف را می‌پسندیدند^(۲). الحافظ ابن الجوزی با اسناد خود از امام احمد روایت کرده که او گفته است: «به کتاب‌ها یا نوشته‌های ابو عبید و به آنچه که اسحاق و سفیان و شافعی و مالک وضع کرده و نوشته‌اند نگاه نکنید بلکه بر تو واجب است که همیشه دنبال رو و تابع آثار صحابه کرام یا علمای سلف باشی». دوباره حافظ ابن الجوزی با اسناد خود از

۱- صفة الصلاة، ص ۲۴ و ۲۵.

۲- مناقب امام احمد لابن الجوزی، ص ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴.

پسر حاقان روایت کرده که او از امام احمد سوال کرد که کدام نزد شما محبوب تر است؟ آیا موطّای امام مالک یا جامع سفیان؟ امام احمد جواب داد، نه موطّای امام مالک نه جامع سفیان، بر تو واجب است، دنبال رو آثار، اقوال و افعال صحابه و علماء سلف باشی و در روایتی دیگر آمده است که مردی از احمد پسر حنبل سوال کرد که آیا کتابی در رابطه با نظریات خود نمی‌نویسی؟ جواب داد: "نه" آن مرد گفت: «ابن المبارک نوشته است؟» امام احمد ابن حنبل گفت: «ابن المبارک که از آسمان پایین نیامده است به ما دستور داده شده که علم را از بالا یعنی (از قرآن و سنت) بگیریم^(۱). امام احمد اضافه بر مطالب گذشته صراحتاً از تقلید و التزام به امام معین و مشخصی در بسیاری از سخنان خود، نهی کرده و فرموده: «لا تقلدنی ولا تقلد مالکا ولا الشافعی ولا الأوزاعی ولا الثوری وخذ من حیث أخذوا» [از من و مالک و شافعی و اوزاعی و ثوری تقلید نکنید، و از جایی که آنان بدست آورده‌اند، بگیرید].

همچنین می‌فرماید: «رأی الاوزاعی ورأی مالک ورأی أبی حنیفة رأی وهو عندی سواء وإنما الحجة فی الآثار» [رای اوزاعی و مالک و رای ابوحنیفه رای و نظر من هستند، و به حقیقت حجّت تمام شده در پیروی و اطاعت از آثار اصحاب و علماء سلف است^(۲)]. آیا از این واضح‌تر و روشن‌تر در رابطه با نهی از التزام و تعهد و تقیّد به مذهب معین، چیز دیگری است؟

- امام شافعی تعصب مذهبی را انکار می‌کند^(۳):

۱- مناقب امام احمد لابن الجوزی، ص ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲- صفة صلاة النبی لشیخنا، ص ۳۴.

۳- انکار تعصب مذهبی امام شافعی را برای طولانی بود آن در آخر ذکر نمودیم.

امام شافعی نیز با تمام قوّت و در صراحت کامل مردم را به عدم التزام و تقيّد به مذهب معین دعوت می‌کند، شاگرد او اسماعیل پسر یحیی مزنی در اولین جمله از مختصر خود که بر روی کتاب الأم امام شافعی نوشته است می‌گوید: «این کتاب را مختصراً از روی علم محمد پسر ادريس شافعی - رحمة الله - نوشته‌ام، همچنين مفهوم اقوال او را مختصر کرده‌ام تا آن را به اذهان نزدیک کرده و در عين حال اعلام نهی او را از تقلید او و تقلید غیر او بیان می‌دارم تا هر کسی برای حفظ دین خود به آن مراجعه کرده و همچنين است به دین خود د رمورد آن احتیاط کند و توفیق فقط توسط الله - جل الجلاله - است^۱، همچنين امام شافعی - رحمة الله - می‌فرماید: «مسلمانان اجماع نظر دارند بر اینکه هر گاه کسی سنتی از سنت‌های رسول الله ﷺ برای او ثابت شد، بخاطر قول کسی نباید آن سنت را ترک کند». باز می‌فرماید: «در مورد تمام آنچه که من گفته‌ام هر گاه از جانب رسول اکرم ﷺ خلاف آنچه را که من گفته‌ام، ثابت شود، حدیث و فرموده رسول اکرم ﷺ بهتر و افضل تر است لذا از من در این مورد تقلید نکنید». می‌فرماید: «هرگاه حدیثی صحیح باشد آن مذهب من است»^۲. می‌بینی که این امام بزرگوار مردم را از تقلید خود در مورد هر مسئله‌ای نهی می‌کند و از اتباع و پیروان خود می‌خواهد در مقابل حدیث صحیح رسول اکرم ﷺ، قول او را کنار بگذارند به حقیقت مذهب او همان حدیث صحیح است و بسیاری از علماء منصف شافعی مذهب به این طریق عمل کرده‌اند،

امام نووی - رحمة الله - می‌گوید: «امام شافعی - رحمة الله - راست گفته که: هر گاه در کتاب من بر خلاف سنت صحیح رسول الله ﷺ چیزی یافتید به سنت رسول الله ﷺ عمل کنید و گفته من را ترک کنید». باز از امام نووی روایت شده

^۱ - مختصر المزنی بر هامش کتاب الأم للشافعی، ج ۱، ص ۲ من طبعة الهند.

^۲ - صفة الصلاة، ص ۳۰ و ۳۳.

که: «هرگاه حدیث صحیحی بر خلاف قول من باشد، بر طبق حدیث صحیح عمل کنید و قول من را ترک کنید». و به حقیقت اصحاب و یاران شافعی مذهب ما در رابطه با مسأله التثویب و خارج شدن از احرام بخاطر داشتن مریضی یا مشکل دیگر و همچنین در مسائل دیگر به این طریق عمل کرده‌اند، از جمله کسانی دیگر که با توجه به حدیث صحیح فتوی داده و مقید و ملتزم به مذهب شافعی نبوده‌اند، البوطی والداری است. از کسان دیگر از اصحاب محدث، که اینگونه عمل کرده‌اند البیهقی و دیگران بوده‌اند. تعدادی از یاران یا هم مذهبان گذشته ما نیز هر گاه خواستند در مورد مسأله‌ای رأی و نظر بدهند و دیدند که در آن حدیث و مذهب شافعی، با هم اختلاف دارند، به حدیث عمل کرده‌اند و به آن نیز فتوی داده‌اند و معتقد بودند که: «مذهب شافعی آن است که موافق با حدیث صحیح باشد^۱». سپس نووی شرطی که تحقق آن را واجب می‌داند تا اینکه (محقق) بتواند در مورد یک حدیث بگوید: «این مذهب شافعی است، آن است که محقق به نسبت حدیث ظن کامل پیدا کند». بطوریکه فکر کند شافعی - رحمة الله - یا از آن حدیث اطلاع و آگاهی نداشته و یاصحت آن حدیث برای او ثابت نشده است. سپس امام نووی می‌گوید: «بخاطر این شرط بالا را گذاشته‌اند زیرا امام شافعی عمل کردن به ظاهر بسیاری از احادیث را ترک کرده است و این به خاطر آن بوده است که یا بر راوی آن حدیث طعن وارد بوده است، منسوخ بوده و یا تخصیص بوده و یا تأویل شده است»^۲.

- مثالی در رابطه با سوء تفاهم البوطی:

^۱- المجموع للنووی، ط زکریا یوسف ۱/۱۰۴.

^۲- المجموع للنووی، ط زکریا یوسف ۱/۱۰۴.

در دنباله مطالب می‌گوییم، دکتر البوطی در صفحه (۷۱ و ۷۲ لا مذهبیّه) سخنان امام نووی را نقل کرده ولی متأسفانه آن را نفهمیده و به شیوه‌ای دیگر که اصلاً مورد نظر نیست، تفسیر و تفصیل کرده است. سپس بیان می‌کند به این گونه که شیخ الا سلام ابن تیمیه (رضی الله عنه) اسباب ترک عمل به ظاهر حدیث را توسط امام مجتهد یانزده سبب می‌داند: سپس ادعا می‌کند به اینکه هرگاه حدیث صحیحی را دیدیم که امام مذهب ما به آن عمل نکرده است به این پانزده سبب نگاه می‌کنیم اگر در این اسباب سببی برای ترک حدیث صحیح مورد نظر نیافتیم، عمل کردن به آن حدیث برای ما جائز است. البوطی فکر کرده شرایطی که امام نووی آن‌ها را ذکر کرده است همان شرایط عمل کردن به حدیث می‌باشد، در حالیکه اصلاً اینطور نیست. بلکه برای محقق جائز است که بگوید: این حدیث، مذهب شافعی است و طبیعی است که کلام نووی در این حالت صحیح است، زیرا همانطور که امام شافعی خود گفته است. بنحاطر وجود اسبابی عملکردن به بعضی از احادیث را ترک کرده‌ام، پس درست نیست در مورد هر حدیثی که می‌یابیم، بگوئیم: این حدیث، مذهب شافعی است، زیرا امکان داشته که امام شافعی بر آن اطلاع داشته ولی آن را ترک کرده است اما برای عمل کردن به حدیث هیچ یک از شرایط فرق گذاشته نشده، کافی است که یک مسلمان از حدیثی اطلاع و آگاهی پیدا کند، بسیار در مورد اثبات صحت آن تلاش کند، یا با تحقیق مخصوص در مورد آن حدیث، یا بنابر اعتماد بر حکم دادن محدثی که نزد او مورد اعتماد و اطمینان است حداقل علم، آگاهی و درک و فهم داشته باشد در این حالت عمل کردن به آن حدیث ظاهراً صحیح است. مشخص است که این مسأله با مسأله دیگر متفاوت است ولی البوطی بین این دو تا را مغالطه و قاطی کرده و با تمام هوش و ذکاوت خود آن دو را یک چیز واحد قرار داده است. در حقیقت شرایط لازم بر گفتن ما در مورد یک حدیث که این حدیث بر

طبق مذهب شافعی است همان شرایط لازم برای عمل کردن به یک حدیث نیست. برای عمل کردن به یک حدیث مشروط نیست به این که بگوییم شافعی، غیر شافعی این حدیث را دانسته یا ندانسته است، بلکه کافی است کسی که به آن حدیث نگاه می‌کند، اسلوب و شیوه عربی را بداند و در آن حالت بر صحت آن تأکید کند و بعد از این بر او واجب نیست که کتاب‌های تمام علماء و مجتهدان را مطالعه کند تا نظر آنان را در مورد حدیث و جواب خود را در مورد آن حدیث پیدا کند. بلکه این گونه بهتر و خوبتر است ولی باز شرط لازم و کافی نیست و در مورد عملکرد صحابه رضی الله عنهم خوانده‌ایم، که به حقیقت هر کدام از آنان هرگاه حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او می‌رسید، خود به آن عمل می‌کرد و منتظر نمی‌ماند که رای و نظر صحابه دیگر را در مورد آن مسأله اخیر بدانند، یا بدانند که آیا دیگر اصحاب به عبادت آن حدیث عمل کرده‌اند یا نه؟ همانا خداوند - تبارک و تعالی - ما را در نهایت به وسیله تبعیت از کتاب و سنت وادار کرده است و عمل کردن به آن دو بخاطر فلانی و فلانی توقیف نشده، زیرا کتاب و سنت برای هر کسی حجّت بوده و بواسطه عمل کردن مردم صحت و درستی آنها ثابت نمی‌گردد بلکه خود هم‌دیگر را ثابت می‌کنند.

- امام شافعی مردم را به سوی عمل کردن به حدیث صحیح اگر صحت آن ثابت شود، دعوت می‌کند اگر چه مردم با آن حدیث مخالف باشند:

سلفی بزرگوار، یاری دهنده دین، امام شافعی - رحمة الله تعالی - این مسأله را به خوبی روشن کرده است، زیرا در این مورد سخنان گهر باری بیان داشته که بعضی از آن را اگر چه طولانی است ولی بخاطر فایده زیاد و زیبایی بیان و اتمام حجّت آن و محکمی کلام و همچنین شیوه خوب بیان، آن را نقل خواهم کرد، اگر چه این موضوع برای روشنفکران عصر حاضر سخت و ناخوش است ولی با

تأمل و تکرار آن خود به خود روشن و واضح می‌گردد. امام شافعی - رحمة الله تعالی - می‌گوید: خداوند - جل جلاله - از دو طریق بر بندگان خود حجّت را تمام کرده است که اساس این دو در قرآن است: اول کتاب الله (قرآن) سپس سنت رسول اکرم ﷺ، بدین شکل که اتباع و پیروی از این دو را واجب گردانیده است.^۱ همچنین می‌فرماید: «هر گاه از جانب رسول اکرم ﷺ صحت و درستی چیزی ثابت شد، برای هر کسی که بداند واجب و لازم است، هیچ چیزی آن را تقویت یا ضعیف نمی‌کند، بلکه آنچه که بر مردم فرض است تبعیت از آن دو است و خداوند به هیچ کس این توانایی را نداده است که با آن مخالفت کند».^۲ امام شافعی بعد بیان این موضوع که حضرت عمر را در رابطه با قضاوت دادن دیه و اینکه انصار و مهاجر در کتاب آل عمر و پسر خرم خلاف آنچه را که عمر رضی الله عنه قضاوت کرده بود، یافتند، صحابه به آنچه که یافته بودند، عمل کردند و قضاوت حضرت عمر را به عنوان حکمی از طرف او ترک کرده و ردّ کردند. طور خلاصه در رابطه با این موضوع می‌فرماید: «در این حدیث دو ارشاد و راهنمایی وجود دارد؛ یکی از آن دو، قبول خبر (حدیث) هر زمان که ثابت شد، صحیح است، دوم: هر گاه کاری یا عملی از طرف یکی از امامان انجام شد و زمان بر آن گذشته باشد، سپس حدیثی از جانب رسول الله ﷺ بر خلاف عمل آن امام باشد، بخاطر وجود خبر رسول الله ﷺ عمل و فعل او کنار گذاشته می‌شود و تاکید و بیان می‌کند که حدیث رسول الله ﷺ خود دلالت بر ثابت بودن خود می‌کند و بوسیله عمل غیر رسول الله بعد از او ثابت نمی‌شود. (یعنی هیچ عملی نمی‌تواند حدیث رسول الله را ثابت می‌کند بلکه حدیث رسول الله ﷺ خود به خود ثابت شده یا باعث شدت اعمال می‌شود. مترجم) بنابراین مسلمانان اظهار نکردند که

^۱ - الرسالة، ط شاکر، ص ۲۲۱.

^۲ - الرسالة، ص ۲۳۰.

حضرت عمر رضی الله عنه در بین انصار و مهاجرین بر خلاف این حدیث رفتار کرده است و یا ادعا نکردند به اینکه خلاف این حدیث در میان آنان رواج داشته، بلکه بر خود واجب دانستند که خبر رسول الله صلی الله علیه و آله را قبول کرده و عمل مخالف آن را ترک کنند و اگر حضرت عمر رضی الله عنه نیز به این نتیجه دست می‌یافت، از عمل خود در ارتباط با مسأله دید، برگشت کرده و به آن عمل می‌کرد. *إن شاء الله* همانطوری که در زمان او اتفاق افتاده که حضرت عمر رضی الله عنه به سبب تقوی و واجب بودن تبعیت از دستورالله - جل جلاله - بر خود احساس می‌کرد، که اگر دستوری یا فتوی بر خلاف حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله صادر کرده است، از قول خود برگشته و به آن حدیث عمل می‌کرد.

امام شافعی - رحمة الله علیه - بعد از اشاره به موضوع قبلی مستقیماً متذکر می‌شود به اینکه هر گاه کسی بگوید: نمونه‌ای برای من بیاور که حضرت عمر در آن، کاری انجام داده باشد سپس با توجه به خبر رسول الله صلی الله علیه و آله (حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله) از کار خود پشیمان شده و رجوع کرده باشد و بر طبق حدیث رسول الله رفتار کرده باشد، می‌گویم: اگر نمونه‌ای دال بر این مسأله برای تو آوردم؟ اگر چنین مثالی برای من بیاوری بر دو چیز دلالت می‌کند (چنین واقعه‌ای): این که حضرت عمر هر گاه درباره موضوعی حدیثی را نمی‌یافت در مورد آن مسأله خود اجتهاد می‌کرد. دوم اینکه هر گاه حدیثی یا سنتی درمخالف با کاری یا عملی یافت شود آن کار کنار گذاشته شده و به حدیث عمل خواهد شد. بر همه مردم واجب است که هر گاه سنتی یا حدیثی بر خلاف آنچه که آنان انجام می‌دهند، یافت شود باید آن عمل یا کار را ترک کنند، این گفته باطل است که سنت ثابت نمی‌شود مگر بواسطه خبر بعد از خود باطل است، یعنی هر گاه خبری یا حدیثی در تائید حدیث قبل از آن نیاید، آن حدیث صحیح نیست، این قول

باطل است و باید دانست که هیچ عمل یا کاری از طرف اشخاص نمی‌تواند حدیث صحیح را ضعیف کند اگر چه آن عمل مخالف با حدیث مورد نظر باشد. امام شافعی می‌گوید: سفیان از زهری از سعید پسر مسیب و او هم از عمر خطاب نقل می‌کند که حضرت عمر می‌گفت: دیه برای عصبه است و زن از دیه همسر خود، چیزی به ارث نمی‌برد، تا اینکه ضحاک پسر سفیان به او گفت که رسول الله ﷺ طی نامه ای به من گفته است که زن اشیم الصنابی از دیه او ارث می‌گیرد، با توجه به این مسأله حضرت عمر رضی الله عنه از نظر خود برگشت و طبق دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله عمل کرد^۱. سپس امام شافعی مثال‌های دیگری از رجوع و بازگشت حضرت عمر از نظرات و رأی‌های خود، زمانیکه سنتی از سنت‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر خلاف قولش به او می‌رسید ذکر کرده و می‌گوید: هرگاه می‌دانست که بر خلاف دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله عمل کرده است عمل یا حکم خود را ترک کرده به حکم رسول الله صلی الله علیه و آله برمی‌گشت و به آن عمل می‌کرد و در تمامی کارهای خود چنین رفتار می‌کرد و مردم را وادار می‌کرد که چنین رفتار کنند.^۲ می‌گوییم: کجا این روش مانع عمل کردن مقلدان به حدیث می‌شود، به به بهانه اینکه به درجه اجتهاد نرسیده‌اند، اگر هم به درجه اجتهاد رسیدند عمل کردن به حدیث به طور مستقل برای آن‌ها جائز نیست، بر طبق این گفته که باب اجتهاد بعد از قرن چهارم هجری تعطیل و بسته شده است؟ و این‌ها اقوال امام شافعی رحمه الله است که بعضی از آن‌ها را برای تو بازگو کردیم، اگر چه بسیاری از کسان، از جمله دکتر البوطی ادعا می‌کنند که شافعی مذهب هستند و خود را به شافعی منتسب می‌کنند، ولی این گونه است که شاعر می‌گوید:

وكل يدعي وصلاً بليلي وليلى لا تقر له بذلك

^۱ - الرسالة، ص ۴۲۲-۴۲۶.

^۲ - الرسالة، ص ۴۲۸-۴۲۹.

هر کسی ادعا میکند که عشق لیلی را بدست آورده است در حالیکه لیلی خود می گوید اینطور نیست.

- امام شافعی جواب معترضان را می دهد:

امام بزرگوار، امام شافعی - رحمه الله - علاوه بر این موضوع، اصلی را نیز به آن اضافه کرده و صراحتاً در کتاب خود (اختلاف الحدیث) به آن اشاره کرده و می گوید: و آن دعوت کردن به سوی عمل به سنت (حدیث) است اگر چه هر انسانی یا هر کسی با این دعوت مخالفت کند و اعترافات ضعیف و بی اساسی که دشمنان ما بر می انگیزند، ردّ و انکار کرده و آنها را بی اعتبار و باطل و از ریشه بر کنده و ساقط کرده است، و این زمانی است که به دو حدیث ضحاک و حمل پسر مالک آن دو نفر که در حدیث را بر خلاف نظر حضرت عمر به او رساندند، و با توجه به همین دو حدیث حضرت است زمانی که آن دو حدیث را برای او نقل کردند، از رأی و نظر خود برگشت. سپس گفت: «در همه این اتفاقات دلیلی است بر اینکه خبر دادن یک نفر اگر به نزد کسی که خبر را می شنوند، صادق و راستگو باشد، مورد قبول واقع می شود، و اگر برای یکی از آنها ردّ کردن آن حدیث جائز می بود برای حضرت عمر رضی الله عنه که به ضحاک بگوید: «تو اهل نجد هستی، حمل پسر مالک نیز اهل تهامة، شما که جز مدت کمی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را ندیده اید، و با او رفت و آمد نداشته اید، در حالیکه من و کسانی که با من هستم از انصار و مهاجرین همیشه در خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده ایم، چطور ممکن است که این حدیث را به ما نگفته باشد، و آن را به تو یاد داده باشد؟ و تو یک نفر هستی، احتمال اینکه دچار اشتباه و یا فراموشی شوی، زیاد است؟ ولی حضرت عمر دید که درست آن است که از احادیث آنان تبعیت کند، و از رأی و نظر خود درباره ارث نبردن آن زن از دیه همسرش برگردد، همچنین قضاوت او در رابطه با جنین بر طبق نظر و رای خود، و اگر او در این رابطه

چیزی از پیامبر ﷺ نمی‌شنید، با توجه به رای و نظر خود عمل می‌کرد و او معتقد بود به اینکه اگر جنین زنده باشد در مورد او صد شتر و اگر مرد باشد هیچ چیزی به عنوان دیه به او تعلق نمی‌گیرد. ولی الله - جل جلاله - هم او و هم مخلوقات را به توسط پیامبر ﷺ خود، وقف عبادت کرده، بنابراین برای هیچ کس جائز نیست در مقابل خیر رسول اکرم ﷺ که هر نوع سوالی به صورت لم؟ و کیف؟ یا رای و نظری را در مقابل آن بیاورد و یا خبر یا حدیثی از رسول اکرم ﷺ را توسط کسی که او را به عنوان شخصی صادق و راستگو می‌شناسد، اگر چه یک نفر باشد، رد کند.^۱ با توجه به این مطالب دوست ندارم که مطلبی را به مطالب این امام عظیم و بزرگوار اضافه کنم، زیرا واضح و آشکار است، منظور و هدف را بیان می‌کند و هر کس را که طالب حق و حقیقت باشد قانع کرده و از روش اشتباه خود برمیگردد و از جهت دیگر ردی است بر سخنان و نظرات البوطی و النبهانی و امثال این دو، آنان که حجّت به خبر واحد را در رابطه با مسائل عقیدتی جائز نمی‌دانند، (یعنی خبر دادن بوسیله حدیث رسول الله ﷺ در رابطه با مسائل عقیدتی توسط یک نفر جائز نیست) لذا با توجه به حقایق فوق اشتباه البوطی در تفسیر و توضیح کلام نووی - رحمة الله - و همچنین قاطی کردن دو چیز متفاوت که یکی از آنها آن است که باید گفته شود: این حدیث مذهب شافعی است و دوم اینکه عمل به حدیث در هر زمان و مکانی واجب است اگرچه مخالف قول و عمل معمول باشد برای تو مشخص و ثابت می‌شود.

- دیدگاه ابن الصلاح در رابطه با عمل کردن به حدیث:

علاوه بر آنچه که ذکر کردیم، امام نووی - رحمة الله - بعد از سخنان خود خلاف شرایطی را که البوطی در ارتباط با عمل کردن به حدیث توهم کرده است،

^۱ - کتاب اختلاف الحدیث للشافعی علی هامش کتاب الأم له أيضا، طبعة الهند، ص ۲۰ و ۲۱.

از ابن الصلاح نقل کرده و می‌گوید: «استاد ابو عمرو می‌گوید هر کس از پیروان مذهب شافعی حدیثی را دید که با مذهب او مخالف است، نگاه می‌کند اگر آلات اجتهاد در او کامل باشد یا در آن باب و یا در آن مسأله مجتهد باشد، می‌تواند به طور مستقل به آن حدیث عمل کند ولی اگر آلات اجتهاد در او کامل نباشد ولی مخالفت با حدیث بر او سنگینی و گرانی کند و بعد از تحقیق و جست‌وجو نتوانست جواب کافی و شافی برای مخالفت با آن حدیث بیابد، می‌تواند به آن حدیث عمل کند، اگر امامی مجتهد غیر از شافعی نیز به آن عمل کرده باشد و این دلیلی است برای ترک مذهب امام خود در این مسأله، و به حقیقت کسی که این سخن را گفته، زیبا، نیک و به یقین گفته است، «والله اعلم^۱» می‌بینی با توجه به شدت وسختی ابن الصلاح نسبت به مجتهد و اجتهاد و عمل به حدیث و غیره، به کسی که بر حدیثی اطلاع و آگاهی پیدا می‌کند اگر چه مجتهد هم نباشد، اجاره عمل به حدیث را داده البته به شرطی که امام یا مجتهدی به غیر امام شافعی به آن عمل کرده باشد و امام نووی نظر و رای ابن الصلاح را تایید کرده و زیبا و درست دانسته حتی آن را واجب دانسته است. با وجود این‌ها زمانی که مقلد با بسیاری از احادیث مخالف با مذهب خود مواجه می‌شود به آن‌ها عمل نمی‌کند، چه امام یا مجتهدی غیر از امامان مجتهد اربعه به آن عمل کرده باشند، اگرچه ما معتقدیم که کلام امام شافعی - رحمة الله - درست و حق است، می‌بینیم که کلام ابن الصلاح نیز با وجود سختی و تعصب و تندى باز عقیده ما را تایید کرده و به این موضوع اشاره کرده است.

- السبکی مستقیماً به سوی عمل کردن به حدیث دعوت می‌کند:

^۱-المجموع (۱/۱۰۵).

شیخ حافظ الدین السبکی - رحمة الله - به گونه‌ای دیگر که ابن الصلاح آن را بیان نکرده موضوع مورد نظر را مطرح می‌کند بدین صورت که هر گاه شخص مسلمانی کسی را پیدا نکرد که به حدیث مورد نظر او عمل کرده باشد باید چه کار بکند؟ سبکی در جواب این سوال می‌گوید: «معتقدم که باید از حدیث تبعیت کند و خود را پیش چشم پیامبر فرض کند که این حدیث را از او شنیده است آیا می‌تواند به آن عمل نکند و آن را پشت سر گذارد؟ به خدا قسم که نمی‌تواند، لذا هر کس به اندازه توانایی درک و فهم خود از احادیث مکلف و موظف به عمل کردن به آن است.^۱

پس باتوجه به تمام مسائلی که مطرح شد، می‌بینی که التزام مردم به یکی از مذاهب در تمامی مسائل، کاری است که مقلدان متعصب بوجود آورده‌اند، امامان مجتهد نه به آن امر کرده‌اند و نه به آن اقرار کرده‌اند، بلکه روش و طریقه تمامی امامان مجتهد با این عقیده و نظر و عمل مخالف است.

- بسیاری از مجتهدان نظرات خود را تغییر داده‌اند:

آنچه که این موضوع بالا را تاکید و تقویت می‌کند آن است که امامان مجتهد خود به سبب اطلاع از احادیثی که قبلاً از آنها مطلع نبودند یا احادیثی که قبلاً فکر می‌کردند صحیح است ولی ضعف آن احادیث برای آنان مشخص می‌شد و یا بر عکس احادیثی را که قبلاً ضعیف می‌دانستند ولی صحت آنها برایشان ثابت می‌شد، نظرات و آراء خود را تغییر می‌دادند. حتی امام شافعی زمانی که در عراق به طرف مصر حرکت کرد و بر اخبار و دانسته‌هایی که قبلاً با آنها آشنا نبود و بر آنها اطلاع نداشت، آنگونه که در کتاب‌های خود نوشته است، به همین خاطر تمامی اقوال و گفته‌های خود را تغییر داده و اقوال و گفته‌های جدیدی

^۲ - صفة صلاة النبى، ص ۳۱.

جایگزین نمود، به این دلیل گفته می‌شود که، در قول قدیم امام شافعی این چنین یا در قول جدید امام شافعی اینگونه است. همچنین زمانیکه آن بزرگوار از عراق به طرف حجاز نقل مکان کرد، امام شافعی، محمود پسر حسن شیبانی شاگرد امام ابوحنیفه را ملاقات کرد و از معلومات او استفاده زیادی کرد، در این اثناء بعضی از اجتهادات خود را تغییر داد.

- شاگردان بعضی وقت‌ها با اساتید خود یعنی امامان مجتهد، مخالفت می‌کردند:

همانطور که مشهور و معروف است، شاگردان ائمه همان کسانی که از آنان علم یاد گرفته‌اند، در بسیاری از مسائل با اساتید خود یعنی امامان مجتهد در آن زمان مخالفت می‌کردند، ائمه نه تنها از کار آنان ناراحت نشده و مانع آنان نمی‌شدند، بلکه این روش و طریقه آنان بود، کتاب‌های فقهی مذهبی خود شاهد و گواه بر این مساله است، این کتاب‌ها در بسیاری از مسائل نظر و رای امام و نظر و رای شاگردان او را نقل می‌کند، تا جائیکه مسائل اختلافی بین امام ابوحنیفه و دو شاگرد او یعنی ابویوسف و محمد پسر حسن (محمد بن الحسن) به یک سوم یا بیشتر می‌رسد^۱، اما این مساله در بین امام شافعی، امام مالک، امام احمد رحمه الله و شاگردان آنان کمتر بوده است. سند پسر عثمان مالکی دو شرح خود بر کتاب مسحون مشهور به الأم می‌گوید: تقلید به معنای قبول کردن گفته دیگری بدون هیچ دلیل و حجتی است پس چطور می‌تواند با استفاده از تقلید کسب علم کند در حالیکه هیچ دلیلی برای کناره گیری از آن ندارد، تقلید در ذات خود بدعتی جدید است؟ زیرا ما به قطعیت می‌دانیم که در زمان صحابه رضی الله عنهم هیچ کس دارای مذهب معینی نبوده، که از آن تقلید کند بلکه آنان در ارتباط با اتفاقات جدیدی

^۱ - صفة الصلاة، ص ۳۷.

که آن زمان بوجود می‌آمد، به کتاب و سنت مراجعه می‌کردند، یادر هنگام نبودن دلیل یا حجّتی از کتاب و سنت به دلایل و نظراتی برتری که در بین خود داشتند، رجوع می‌کردند، بر همین منوال تابعان آنان نیز ابتدا به کتاب و سنت مراجعه می‌کردند، اگر در آن دلیل قاطع و حجّت مورد نظر را نمی‌یافتند به نظرات صحابه رضی الله عنهم در این مورد رجوع می‌کردند، اگر در بین آنها به جواب مورد نظر نمی‌رسیدند خود اجتهاد می‌کردند و بعضی از آنان گفته یکی از اصحاب را که به نسبت اقوال دیگر قوی‌تر بود، انتخاب می‌کرد. سپس قرن دوم و سوم هجری آغاز شد، در این دو قرن، امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل رحمهم الله بودند، آنان نیز بر منهج و راه و روش صحابه رضی الله عنهم حرکت کرده در زمان آنان نیز مذهب مشخص و معینی که آن را تدریس کنند، وجود نداشت، تعجب می‌کنم از اهل تقلید که چطور می‌گویند: این کار (تقلید) عملی است که از قدیم بوده و بزرگان دینی ما این گونه بوده‌اند یعنی تقلید کرده‌اند، درحالیکه این کار (تقلید) بعد از گذشت دویست سال بعد از هجرت بوجود آمده و بعد از تمام شدن سه قرنی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آنها تعریف و تمجید می‌کند، بوجود آمده است؟!^۱

– در حقیقت مقلدان، التزام و تقید مردم به یک مذهب را بوجود آورده‌اند:

امام شوکانی بعد از اینکه کلام سند پسر عثمان مالکی را نقل می‌کند، می‌گوید: «به حقیقت التزام و تقلید به یک مذهب را عامّه مقلدان، خود بوجود آورده‌اند، بدون این که امامی از ائمه مجتهدین به آنان اجازه داده باشد». روایتی که در بین امام مالک و رشید خلیفه اتفاق افتاد به حدّ تواتر رسیده است: همانا رشید خلیفه

^۱ القول المفید فی ادلة الاجتهاد والتقلید ، ص. ۱۷

از امام خواست که مردم را وادار به تقلید از مذهب خود بکند، ولی امام مالک از این کار خودداری کرد. این قضیه در تمام کتاب‌هایی که در آن سرگذشت و بیوگرافی امام مالک هست، وجود دارد. پس می‌توان گفت که بوجود آورنده و متبوع این مذاهب خود مقلدان بوده‌اند و می‌دانی که طبق قاعده اصول، اجماع توسط مقلدان بوجود نمی‌آید، بلکه آنچه که در رابطه با اجماع معتبر و ارزشمند است، اجماع مجتهدان بر روی یک مسأله است.

- مجتهدین هیچگاه اقرار به مذهب گرائی متعصبانه نکرده‌اند:

بنابراین هیچیک از علمای مجتهد به این نوع تقلیدها اقرار نکرده و آن را تایید نکرده‌اند:

قبل از بوجود آمدن تقلید و مذهب گرائی متعصبانه مشخص است، اما بعد از بوجود آمدن آن، از هیچ مجتهدی از مجتهدان بزرگ اسلامی نشنیده‌ایم که کار این مقلدان را، کسانی که در دین خدا تفرقه و جدایی انداختند، و بین مسلمانان اختلاف ایجاد کردند، تأیید کنند، بلکه تعدادی از علمای بزرگ کار آنان را انکار کرده و بعضی دیگر خصوصاً علماء سوء نسبت به این مسأله بخاطر ترس از ضرر و زیان و ترس از دست دادن نفع خود، سکوت اختیار نمودند، هر انسان عاقلی می‌داند که اگر عالمی از علمای مجتهد اسلامی در شهری از شهرهای اسلامی اقرار کند به اینکه تقلید بدعتی است که تازه بوجود آمده است و ادامه دادن آن و همچنین اعتماد، اطمینان و ایمان به آن جائز نیست، اگر تمامی مردم آن شهر علیه او قیام نکنند حتماً "بیشتر آنان علیه آن عالم مجتهد قیام کرده و به او اهانت کرده و نسبت به مال و جان، ناموس او ضرر و زیان وارد می‌نمایند و این در حالی است که اگر از کشته شدن به دست یکی از این جاهلان مقلد نجات پیدا کند به همین دلیل این بدعت در تمامی سرزمین‌های اسلامی انتشار پیدا کرده و هر فرد

مسلمانی را دربر گرفته است.^۱ بحقیقت راست گفته است امام شوکانی در رابطه با بیان سببی که باعث شایع شدن مذاهب و مذهب گرایی شده است و جز تعداد کمی از علما، دیگران آن را انکار نکرده‌اند، به حقیقت ترس از مردم و ترس از کسی که ادعای علم می‌کند ولی در حقیقت جاهلی است از جاهلان قوم خود، همان کسانی که تقلید در بین آنها شایع شده است کاری جدی و خطرناک و جبران ناپذیر شده است، این بدعت مذموم عمومیت پیدا کرده و آنقدر مردم و جامعه را فرا گرفته که هیچکس نمی‌تواند از آن فرار کند.

فریادهای جسورانه که مذهب گرایی متعصبانه را انکار می‌کند

ولی خداوند خود تعهد کرده است به این که زمین را از کسانی که اجرا کنند گان احکامات الهی هستند، خالی نمی‌گذارد، رسول الله ﷺ راست گفته زمانی که می‌گوید: «لَا تَزَالُ أُمَّةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ أَوْ خَذَلَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ».^۲ [همیشه دسته‌ای، گروهی از امت من از حق دفاع می‌کنند، کسانی که با آنان مخالفت می‌کنند یا آنان را خوار می‌شمارند، نمی‌توانند کوچک‌ترین ضرری یا زیانی به آنان وارد کنند تا روز قیامت آنان برای مردم مشخص و آشنا هستند] در هر زمانی فریادهای جسورانه، قدرتمند وجود دارد که از جانب علماء حقیقی صادر می‌شوند، کسانی که حق را شناخته‌اند و از آن تبعیت می‌کنند و مردم را نیز به تبعیت از آن سفارش می‌کنند در راه الله - جلّ جلاله - اذیت می‌شوند و برآنان فشار و سختی وارد می‌شود، دعوت آنان انکار می‌شود، ولی از این کار دست بر نمی‌دارند، تعدادی از این علمای حقیقی از قرنهای متفاوت، کسانی که تعصب مذهبی را انکار کرده

^۱ - القول المفید للشوکانی، ص ۱۷.

^۲ - متفق علیه.

و مسلمانان را به بازگشت به سوی کتاب و سنت دعوت کرده و هر آنچه را از اقوال و گفته‌های مختلف در بین مذاهب که مخالف با کتاب و سنت بوده، ترک کرده‌اند، ذکر می‌کنیم.

از جمله این علماء، حافظ المغرب ابو عمر یوسف، پسر عبدالبر، الامام ابو محمد علی پسر خرم، سلطان العلماء عزّ الدین پسر عبد السلام، حافظ تقی الدین پسر دقیق العید، حافظ و مفسر و مورخ ابن کثیر، حافظ الذهبی، علامه ولی الله دهلوی، نویسنده کتاب «حجة الله البالغة» و امام شوکانی نویسنده کتاب «نیل الأوطار» امیر صنعانی نویسنده کتاب «سبل السلام» محمد پسر ابراهیم الوزیر نویسنده کتاب «الروض الباسم فی الذب عن سنّة أبی القاسم» و علامه صدیق حسن خان نویسنده کتاب «الروض الندیة والدیّن الخالص» علامه صالح پسر مهدی المقبلی نویسنده کتاب «العلم المشایخ فی تفضیل الحقّ علی الآباء والمشایخ» و شیخ صالح پسر محمد الفلانی نویسنده کتاب ارزشمند «إيقاظ همم أولى الأبصار، للاقتداء لسید المهاجرین والأَنْصار وتحذیرهم عن الابتداع الشائع فی القرى والأمصّار، من تقلید المذاهب مع الحمیّة والعصبیّة بین فقهاء الأمصّار» و امام محمد رشید رضا، علامه محدث احمد محمد شاکر و استاد سید سابق و غیره.. و در حال حاضر استاد، محمد ناصرالدین آلبنی بخاطر اجرای این کار با تمام قوّت و نیرو و پشتکار جدی برای نشر و تبلیغ این دعوت مبارک قیام کرده است و از خداوند تبارک و تعالی خواهان و خواستاریم که این زحمات ایشان را تایید کرده و یاری داده و به موفقیت رسانده و به نتیجه برساند.

– سکوت بعضی از علماء به سبب ترس از مردم است:

لازم است اشاره کنیم به اینکه بسیاری از علماء بزرگ صراحتاً بدون ترس، شجاعانه دعوت خود را ابراز می‌کنند و بعضی دیگر از آنان زمانی که می‌بینند که

در اثر این کار چه اذیت و آزار و فشار و سختی بربرادرانشان وارد شده است، می‌ترسند که آنان نیز دچار این مصیبت‌ها شوند و توانایی تحمل این سختی‌ها را نداشته باشند، لذا نظر و اعتقاد خود را در این رابطه در جمعی که در افراد مخصوص و معتقد به این عقیده هستند، مطرح می‌کنند، در غیر این صورت سکوت اختیار می‌کنند. همان طور که امام شوکانی می‌گوید: «در حقیقت این نوع سکوت، سکوت تقیّه (احتیاط، دور اندیشی) است، نه سکوت موافقت و رضایت ولی اینان با وجود تظاهر به سکوت درباره این موضوع، از گفتن حق که خداوند - تبارک و تعالی - از آنان تعهد گرفته است، خودداری نمی‌کنند، بلکه در نوشته‌های خود یا بصورت آشکار یا اشاره به این موضوع پرداخته و بسیاری از آنان نیز موضوع حرام بودن تقلید برای علما را تا نزدیک شدن فوت خود نگه داشته و آن را بعد از فوت خود به دنیا اعلام می‌دارند، همانطور که ادفویی از استاد خود امام ابن دقیق العید روایت کرده است. بعضی از این علماء موضوع مورد نظر را نزد کسانی از اهل علم، که مورد اعتماد و اطمینان آنان هستند، بیان می‌کنند همیشه کسانی هستند که اعتقادات خود را نسل به نسل به همدیگر انتقال می‌دهند اگر چه اهل تقلید از این موضوع بی‌اطلاعند ولی از دیگران پنهان و مخفی نیست.^۱

- این نظر و عقیده البوطی که حق با اکثریت است، باطل است:

اعتراف می‌کنیم به اینکه میلیون‌ها نفر از مردم مذهبی بوده و مقید و ملتزم به مذهب هستند، آنطور که البوطی می‌گوید و کتاب‌ها مملو از اسامی افراد علمی مذهبی است. ما به این موضوع اقرار کرده و آن را عملاً می‌بینیم و با آن زندگی می‌کنیم و می‌دانیم که بسیاری از کسانی که ادعای علم شرعی را می‌کنند خود را

^۱ - القول المفید، ص ۲۱.

عالم دینی می‌دانند، مقلد و مذهبی هستند، و کسانی که متمسک به سنت بوده و پیروی از راه و روش علماء سلف، پیروی می‌کنند، به نسبت مذهب‌یون، کم هستند، باید بگوئیم که البوطی و مذهب‌یون هم اعتقاد او نباید از این موضوع خوشحال باشند، چرا که خداوند - تبارک و تعالی - بیان می‌کند که پیروان حق و حقیقت همیشه کم بوده و هستند، و اتباع و پیروان باطل همیشه زیاد هستند مگر در مواقع خیلی کم و به حقیقت قرآن کریم مملو از آیاتی است که کثرت و زیادی را ذمّ کرده و از فریب خوردن به آن هشدار می‌دهد و قلت و کمی را تعریف کرده و وارد شدن و وابسته شدن به آن‌ها را مورد تشویق و تعریف قرار می‌دهد و موارد ذیل، نمونه‌ای از آیات کریمه در این رابطه هستند:

- حکم خداوند - تبارک و تعالی - در رابطه با اکثریت:

خداوند - تبارک و تعالی - می‌فرماید: ﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ [یوسف: 103]. «بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند هر چند تلاش کنی و زحمت بکشی».

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: 21]. «ولی بیشتر مردم خفایای لطف و حکمت تدبیرش را نمی‌دانند»

﴿وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرٌ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [الأنعام: 116]. «اگر از اکثریت (بیشتر مردم) که پیروی کنید تو را از راه خدا دور می‌سازد».

﴿وَلَوْ أَتَبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ [المؤمنون: 71]. اگر حق و حقیقت از خواسته‌ها و هوس‌های ایشان پیروی می‌کرد آسمان و زمین و هر آنچه در آن‌هاست تباه می‌گردد

﴿ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لُمْسِرُونَ﴾ [المائدة: ۳۲]. «و اما بسیاری از آنان احکام خدا را نادیده گرفته و بعد از آن در روی زمین راه اسراف را پیش گرفتند»

﴿وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ﴾ [المائدة: ۴۹]. «بی گمان بسیاری از مردم سر پیچی و تمرد می کنند و از حدود قوانین الهی تخطی می نمایند».

﴿وَتَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسْرِعُونَ فِي الْأَثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۶۲]. «بسیاری از آنان را می بینی که در گناهکاری و ستمکاری و خوردن مال حرام بر همدیگر سبقت می جویند»

﴿وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الأنعام: 119]. «بسیاری از مردم با هوی ها و هوس ها (کج و نادرست) بدون آگاهی از صحت آنچه که می گویند، دیگران را سرگشته و گمراه می سازند».

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾ [الأعراف: 179]. «ما بسیاری از جنیان و آدمیان را آفریده و در جهان پراکنده ساخته ایم که مال آنها دوزخ و اقامت در آنجاست، آنها دل هایی دارند که بدانها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی فهمند و چشم هایی دارند که بدانها (نشانه های خدانشناسی و یکتا پرستی را) نمی بینند و گوش هایی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی ساز) را نمی شنوند».

﴿وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ عَائِدَتِنَا لَغَفِلُونَ﴾ [یونس: 92]. بی گمان بسیاری از مردم از آیات (خواندنی قرآن و دیدنی جهان) ما غافل و بی خبرند».

﴿فَمِنْهُمْ مُّهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾ [الحديد: 26]. [برخی از آنان راهیاب شدند و بسیاری از ایشان خارج شدند].

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ [یوسف: 38]. [ولیکن بیشتر مردم سپاس - گذاری نمی کنند.]

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ﴾ [الأنعام: 111]. [ولیکن بیشتر آنان نمی دانند].
﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا﴾ [یونس: 36]. [بیشتر مشرکان جز از شک و گمان پیروی نمی کنند.]

﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْحَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْحَبِيثِ﴾ [المائدة: ۱۰۰].
[ناپاک و پاک (حرام و حلال) مساوی نیستند هر چند که فراوانی ناپاک (حرام) شما را به شگفت می اندازد.] ای برادر به این آیات بزرگ نگاه کن که واقعاً راست و محکم، ثابت و قطعی هستند در حقیقت این آیات حجّت تمام و قطعی در رابطه با این موضوع هستند و به آیه دیگری نگاه کن که این موضوع را در نهایت صداقت و راستی و درستی برای ما بیان می کند خداوند سبحان می فرماید: ﴿لَقَدْ جِئْتَكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَافِرُونَ﴾ [الزخرف: 78]. ما حق را برای شما آوردیم (و توسط پیغمبران برایتان فرستادیم) ولی اکثر شما حق را نپسندید و آن را دشمن داشتید.] این ها آیاتی در رابطه با ذمّ و نکوهش و کثرت و زیادی بودند، اما آیاتی که تایید کننده و تعریف کننده قلّت یا کمی هستند، نیز زیادند. خداوند - سبحان و تعالی - می فرماید: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾ [سبأ: 13]. [و اندکی از بندگانم شکرگذارند.]

﴿وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ [هود: 40]. [و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند.] و در مورد اصحاب یمین (نجات یافته) می فرماید: ﴿ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ﴾ [الواقعة: ۱۳ - ۱۴]. «گروه زیادی از پیشینیان هستند و گروه اندکی از پسینیان می باشند»

﴿وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ﴾ [ص: 24]. «اصلاً بسیاری از آمیزگاران و کسانی که با یکدیگر سروکار دارند نسبت به

همدیگرستم روا می‌دارند مگر آنان که واقعاً مؤمنند و عمل صالح انجام می‌دهند ولی چنین کسانی بسیار کم و اندکند».

﴿فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ﴾ [البقرة: ۲۴۶]. [اما زمانی که دستور پیکار داده شد همه جز عده کمی از ایشان سرپیچی کردن.] و از قبل که فرعون در مورد حضرت موسی و قوم او می‌گفت: ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ﴾ [الشعراء: 54]. «گفت: این‌ها گروه اندک و ناچیزی هستند» رسول الله ﷺ نیز مانند حکم الله-تبارک و تعالی- بر اکثریت و اقلیت حکم کرده است و می‌فرماید: «بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ كَمَا بَدَأَ غَرِيبًا فَطُوبَىٰ لِلْغُرَبَاءِ»^۱. [دین اسلام در حال غربت ظهور کرد و به حال غربت بر می‌گردد پس خوشا به حال غرباء].
صدق رسول الله ﷺ، (نکته ای که در مورد این آیات می‌خواهم متذکر شوم این است که استناد به این آیات و احادیث و حمل آن بر علما مجتهد مسلمان مخصوصاً ائمه اربعه و مقایسه آن با پیشوایان و بزرگان دوره جاهلیت قیاس مع الفارق است و به فرق‌های واضح این قیاس توجه نکرده‌اند، و گویا نسبت به این نکته بی‌توجه بوده‌اند. پیشوایانی که در دوران جاهلیت از آن‌ها پیروی می‌شده است، پیروی از دستور و فرمان خود آن‌ها بعمل آمده است و با وجود اینکه این احکام ساخته دست آن پیشوایان و بر خلاف احکام تورات و انجیل و عموماً در مسیر حق‌کشی، خود پرستی و ستمگری آن‌ها بوده است با این حال آن‌ها را بدون دلیل قبول کرده و بصورت تقلید کورکورانه از آن‌ها پیروی کرده‌اند و

^۳ -رواه مسلم ورواه البخاری بدون الجملة الاخيرة.

خلاصه مردمان دوران جاهلیت نسبت به پیشوایان دینی به چنان قدیستی معتقد بودند و چنان تقدسی را برای آنها قایل بودند که هر فرمان و دستور و حکمی که از زبان آنان صادر می‌شد. حتی اگر مخالف نصّ توارت وانجیل و با عقل و اخلاق و مصالح زندگی آنها هم در تضاد می‌بود آن فرمان و احکام را مقدس و واجب الاتّباع می‌دانستند و گویی هر مردمان ساده و نا آگاه را «هیپنوتیزم» کرده بودند که بدون دلیل و آگاهی، از آنها اطاعت و پیروی می‌نمودند و این راه و روش با تقلید مجتهدین در مسائل فقهی بسیار متفاوت است زیرا تقلید در میان مسلمان به هیچ وجه بمعنی قبول حکم و فرمان خود مجتهدین و مفتی‌ها نیست بلکه به معنی قبول دستور و حکم و فرمان خدا و پیامبر خداست که مجتهدین به سبب تخصص و فوق تخصص علمی، آنها را از قرآن و حدیث استنباط و استخراج و مفتی‌ها و علمای اهل تدریس آنها را برای مردم نقل می‌کنند و بدیهی است قبول مطلبی از کسی به عنوان ناقل و باور کردن به تخصص یک متخصص برای قبول مطلبی کافی است. همانگونه که طبیبی بر حسب اشتها، در معالجه بیماریهای کلیه متخصص شناخته می‌شود و مردم بدون درخواست اقامه دلیل، دستورهای او را (حتی دوباره جراحی کلیه) قبول می‌کنند، و داروهای او را نیز که آن دکتر متخصص برای کلیه تجویز کرده و دکتر داروساز (به منزله مجتهد در مذهب) مشابه آنها را می‌دهد، بدون اقامه دلیل می‌پذیرند، و بهیاران مرد (به منزله مفتی‌ها) که دستورات دکتر را بدون تغییر و تبدیل به ما می‌گویند باز بدون اقامه دلیل آن دستورات را قبول می‌کنیم و بدیهی است که قبول حکم و دستور اطبّاء و متعلقات آنان به هیچ وجه قابل مقایسه با قبول حکم و دستور کاهن و منجم و طالع شناس و رّمان و جن گیر و غیب گو و امثال آنها نیست که هیچ کدام به عنوان ناقل صادق، متخصص در علمی مطرح نیستند بلکه در نظر فریب خوردگان نا آگاه آنها افرادی هستند که پا بر بام بلند این جهان نهاده و در جهان

ماوراء ماده سر بیرون آورده‌اند و به گونه‌ای مقدس و مرموز و اسرار آمیز شده‌اند که از خود هر دستوری را بدهند و هر حکمی را صادر نمایند درست، محقق و واجب الاتّباع است و فریب خوردگان ساده اندیش از آن‌ها پیروی می‌کنند و اینگونه تقلید و دنباله روی چه در مسائل دینی و چه در مسایل اجتماعی، عامل سرنگونی ملتّها به اعماق چاه و چاله‌های بدبختی است و به این سبب قرآن کریم بشدت این گونه تقلید و دنباله روی را منع کرده است. عده ای از دانشمندان محقق و واقع گرا در عین اینکه تقلید در فروع دین را مجاز و حتی ضروری می‌شمارند، خود پیرو یکی از مذاهب اربعه هستند و این مذاهب را خزانه‌های معارف اسلامی و صاحبان آن‌ها را شایسته درود و تقدیر و سپاسگزاری می‌دانند، اما به هیچ وجه معتقد نیستند که بعد از آن‌ها تا ابد اجتهاد بسته شده است و تا ابد جز پیروی از آن‌ها پیروی از هیچ مجتهد دیگری جایز نیست و بلکه پیروی از آنها مستلزم این است که این انحصار طلبی را از آنان نفی نکنند زیرا خود صاحبان مذاهب هر گز موافق نموده‌اند که مردم بصورت انحصاری از آن‌ها پیروی کنند که قبلاً نمونه گفته آن‌ها را آورده‌ایم. پس ائمه اربعه نه تنها اجتهاد را در قید انحصار خود ندانسته‌اند بلکه از تقلید کورکورانه (پیروی از کسی بدون دلیل و تحقیق) نیز منع کرده‌اند و تنها به این راه و طریق راضی بودند که مردم آگاهانه و پس از تأمل از آن‌ها پیروی کنند و در قرون اولیه در کنار مذاهب اربعه تقلید از مذهب لیث بن سعد و داود ظاهری و سفیان ثوری و اسحاق بن راهویه و سفیان بن عیینه و محمد طبری نیز مجاز بود، و همین حالا هم جمع کثیری از اهل تسنن از پیروان امام محمد بن خرم بشمار می‌آیند، وقفال و ابوعلی سنّجی و غیره مجتهد مطلق و منتسب بوده‌اند. دانشمندان دارای نظریه معتدل و متعادل در زمینه اجتهاد مطلق و اجتهاد مقید معتقدند اولاً اجتهاد مقید در درجه پایین در تمام شهرهای اسلامی همواره وجود داشته و همیشه وجود خواهد داشت زیرا در

هر شهری حداقل یک نفر قاضی برای انجام وظیفه قضاوت باید وجود داشته باشد و یکی از شرایط قاضی این است که مجتهد باشد، و علاوه بر این مجتهدین، طبقه مجتهد در فتوی نیز از عصر مجتهدین مطلق تا حال وجود داشته و همیشه هم باید وجود داشته باشند که جواب مسائل جدید را از اصول و قواعد مذاهب ائمه اربعه استنباط نمایند و بخش مهمی از فتاوی امام نووی و فتاوی کبرای ابن حجر و محمد رملی و اخیراً بخش‌های مهمی از فتاوی سید رشید رضا (المنار) و فتاوی شلتوت و بخش مهمی از کتاب جواهر الفتاوی ویسلونک، جواب سؤال از رویدادهای تازه و کار مجتهد در مذهب بشمار می‌آیند. به نظر این دانشمندان دروازه اجتهاد مطلق نیز باز است و دین جاودانه و جهانی اسلام امکان ندارد برای همیشه در قواعد و اصول مذاهب چهارگانه محصور و محدود باشد، و هر گاه ده‌ها و صدها مسایل جدید پیدا شود، که مشابه آن‌ها در مذاهب چهارگانه موجود نباشد، و استنباط جواب آن‌ها از اصول و قواعد و اشباه و نظایر مذاهب نامبرده ممکن نگردد، در این وقت جوامع اسلامی به وجود شخصیت‌هایی نیاز دارند که سطح آگاهی آن‌ها از معارف اسلامی تا آنجاها اعتلا یافته باشد که بتوانند مستقیماً از کلیات دلایل فقه مخصوصاً از قرآن و حدیث، احکام دین مسایل تازه را استنباط کنند و در زمینه استنباط احکام این مسایل کار مجتهد مطلق را انجام دهند خواه در بقیه مسایل مقلد یکی از ائمه اربعه باشند یا بقیه مسایل را نیز مستقیماً از ادله فقهی استنباط کنند که در صورت اول مجتهد در مذهب و در صورت دوم مجتهد مطلق خواهند بود (مجموع امام نووی ج ۳ ص ۴۳) تجزیه و تحلیل عبدالله احمدیان ص ۹۱ تا ص ۹۴ مترجم)

براستی دعوت کردن به سوی دین حق راستین و اسلام، کم و غریب هستند، همانطور که در اول کار غریب مطرود و یاری دهنده کمی داشت، ولی این وضعیت از دیدگاه اهل توحید و دعوتگران سنت و اتباع سلف مزده ای صادقانه

و راست، است از جانب الله - جل جلاله - است همچنین بشارتی است که رسول الله ﷺ به آنان داده است و فرموده: «فطوبى للغرباء» براستی که بهشت برای غرباء است، به حقیقت پاداش فراوانی برای کسانی است که هنگام ضعف حق، به آن متمسک می‌شوند در حالیکه و تعدادشان کم است. همانا رضایت الله - عزّ و جلّ - و بشارت و رحمت و بخشش از جانب او برای کسانی است که به سنت تمسک می‌جویند و در عین گمراهی و ضلالت یا بدعت و شیوع آن و پنهان کردن سنت، مخالفت می‌کنند. شخص مسلمان زمانیکه این آیات و احادیث را می‌شنود، دلش آرام می‌گیرد و شروع به جمع کردن وسیله و سلاح می‌کند تا با هر فتنه و آشوب مبارزه کرده و هر نوع گمراهی و ضلالت را از بین ببرد و این آیات و احادیث از جهت دیگری تسکین دهنده مسلمانان صابر و مبارز است، کسانی که از جانب الله - جل جلاله - هدایت شده و با تعزیه و دلداری از آنان اکرام و احترام گرفته است - ای خواننده گرامی - این حکم الله و رسول الله ﷺ در رابطه با مسأله اکثریت و توده عظیم مردم است^۱ و این حکم نه باعث شادی آنان می‌شود و به آنان نفعی می‌رساند، بلکه پیامدی تلخ و ناگوار برای آنان بدنبال خواهد داشت. بحقیقت حکم خداوند - تبارک و تعالی - و رسول او نشان جهل و انکار و گمراهی، اسراف، تبعیت از ظنّ و گمان و هوی و هوس، رویگردانی از حق و حقیقت را بر گردن آنان آویزان کرده است. گوارای وجود البوطی و امثال البوطی باد، کسانی که به جای رسیدن به حق و حقیقت کثرت و زیادی افتخار می‌کنند، تسکین و دلداری است برای ما، دعوتگران سنت و اتباع سلف صالح است و تسکین و تسلی است بخاطر تعریف و توصیفاتى که خداوند - تبارک و تعالی - به لحاظ شکر، علم و ایمان و هدایت و تبعیت از حق از ما کرده است، امیدواریم که از زمره کسانی که متصف به این صفات بوده و بدست آورنده آنها

^۱ - قلت: ورد حدیث فیہ الأمر بالتمسک بالسواد الأعظم، ولکنه ضعیف جدا، انظر المشکاة (۶۲/۱).

هستند، باشیم. مطمئن هستیم که دکتر البوطی یقین پیدا کرده به اینکه تمام استدلال‌ها و حجّت‌های ضعیفی که به آن‌ها استناد کرده و تمامی مطالبی را که در این رابطه اظهار داشته است، توانایی مقابله در برابر یک حجّت یا دلیل حقّ، قوی و محکم را ندارد و احساس کرده است که با این دلایل خود خوانندگان را در وهم و شک و تردید و دو دلی قرار می‌دهد لذا برای جبران این نقض و ناتوانی و ضعف و دفاع نهایی، اعتراض آخر خود را بدین شکل مطرح می‌کند، که از قرن‌ها قبل مردمان زیادی مانند ما مقلّد بوده مگر تعداد اندکی که اصلاً قابل توجه و اهمّیت نبوده اند و گمان کرده که این استدلال نزد عقلاء و دانشمندان ارزش و اعتبار دارد، ولی تیرش به هدف نخورد و ظنّ و گمان او بی‌نتیجه ماند و موفق نشد، لذا این نوع منطقی و دلیل جز نزد افراد آشوب‌گر، کسانی که مقیاس و معیار حق و باطل به نزد آنان، زیادی و کمی است، هیچ‌گونه ارزش و اعتباری ندارد. دکتر البوطی می‌خواهد با تمام امکاناتی که در دست دارد، عواطف و احساسات ساده و بی‌غل و غش مردم را مورد هدف قرار دهد ولی این کار او بد را بدتر کردن، به آتش دامن زدن است، همانطور که ضرب المثلی عربی به این مورد اشاره کرده که: تمام چیزهایی را از زرنگی، معرفت، ادبیات، بیان، فصاحت، تهدید و ارباب گرفته تا هر چیزی که به کمک و یاری خواسته بود، نتوانستند، به او مساعدت و کمک کنند، زیرا تمامی این‌ها ضعف و ناتوانی دلیل و منطقی را که البوطی به آن تکیه کرده و دلخوش کرده است، نمی‌تواند پیش چشم عقلاء و طالبان علم، مخفی و پنهان کند و باطل هیچگاه نمی‌تواند نیرو و قوتی پیدا کند، زیرا حق همیشه قوی‌تر از باطل است. چرا که حق، شریعت و قانون الله - تبارک و تعالی - و دین اوست، الله (تعالی) از همه چیز بزرگ‌تر و قوی‌تر و قدرتمندتر است اگرچه این افراد دوست نداشته باشند بهمین خاطر از البوطی و امثال او نمی‌ترسیم هر چند طرفداران و کسان خود را از سواره و پیاده، بسیج کند و توده

مردم را علیه ما برانگیزد و آنان را گمراه سازند، همین قدر کافی است که حق با ما است و باطل ضعیف با آنان، اگر چه بسیاری از مردم طرفدار آنان هستند ولی پروردگار مردم (الله) با ما است، خدا برای ما کافی است و او بهترین یاری دهنده است.

فصل سوم:

دلیل دعوت ما برای بازگشت به سوی سنت چیست؟

به حقیقت دکتر البوطی همان کسی که ادعا می‌کند مشکلات بزرگ را علاج کرده و راه‌های نجات از این مشکلات و خارج شدن از آن‌ها را برای مردم طرح ریزی می‌کند، ادعا می‌کند که دعوت ما برای دعوت‌گران (سنت) به بازگشت به سوی کتاب و سنت و کنار گذاشتن و ترک کردن تعصب مذهبی، عمل کردن به حق، از هر کدام از مذاهب اربعه که باشد، و تلاش و کوشش در جهت تقریب مذاهب با استفاده از دلایل و حجّت‌های قوی و برگرفته از آن‌ها، ادعا می‌کند که این نوع روش دعوت، در بر گیرنده چیزی که آن را ثابت کند، نیست بلکه یک نوع طوفان به پا کردن یا قشقرق به پا کردن است، زیرا او معتقد است (آنگونه که در صفحه آمده از کتاب (المذهبیه) ۲۶ است) که مردم دو دسته اندیا از زمره کسانی هستند که قدرت درک و فهم کتاب و سنت و قیاس بر آن دو را بدون واسطه مفتی یا امام دارند، یا جزء عامه مردم هستند، کسانی که توانایی اجتهاد یا استنباط و یا دقت در ادله‌های شرعی را ندارند، کسانی هستند که باید تقلید کنند. سپس در صفحه ۴۲ می‌گوید: امروز جز علمای و مقلد که ملتزم به مذهب مشخصی هستند، نمی‌توان کسی را یافت که خود قدرت اجتهاد داشته باشد، بحقیقت کسی که در بین آنان مفتی نامیده می‌شود، این اسم بصورت تشبیه و مجاز است، بنابراین در حال حاضر مردم فقط باید از مجتهدین سابق فتوی بگیرند، مقدم بر تمامی آنان، امامان اربعه (حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی رحمهم الله) می‌باشد، لذا در نزد او (البوطی) اشکالی در رابطه با این که اگر هر کسی مذهبی از یکی از مذاهب اربعه را به عنوان مذهب خود انتخاب کرد و خود را

ملتزم و مقید به آن بکنند، وجود ندارد و لزومی به این داد و فریاد و سر و صدا و شلوغی که ما آن را ایجاد کرده‌ایم، وجود ندارد و هیچ احتیاجی به چنین بحثی که هم خود و هم دیگران را به آن مشغول کرده‌ایم.

- البوطی از موضوع فرار می‌کند به مردم پناه می‌برد:

در حقیقت دکتر البوطی در تمامی مقاله خود از موضوع اصلی که انتخاب کرده و بر آن اصرار داریم، و آنرا در مقاله المعصومی - رحمة الله - مطرح کرده‌ایم، فرار می‌کند و برای دفع تیرهای اعتراض و جواب خود را در پناه مردم می‌اندازد، لذا محور اصلی بحث او در رابطه با اثبات جائز بودن تقلید برای کسی است که قدرت درک و فهم کتاب و سنت و استعداد و توانایی استنباط و استخراج احکامی شرعی را از طریق ادله‌های ندارد، مسلم است که هیچ گونه اختلافی بین ما و او در رابطه با این موضوع وجود ندارد او اگر به خاطر تعصب و غرض ورزی جبهه‌گیری و هوس، که به وجود اقوال و گفته‌های زیادی که در مقاله معصومی آمده و او نه تنها تقلید را جائز دانسته، بلکه حتی آن را واجب هم می‌داند، البته اگر قدرت و درک و فهم معانی کتاب و سنت و استنباط از آن را نداشته باشد. آن چیزی دیگری است ولی اواز گفتن موضوع اصلی خودداری کرده تا آنچه را دلنشین و خوش آیند است بگوید و بنویسد در مورد ما آنچه را که نگفته‌ایم از حرام بودن تقلید، به ما نسبت دهد، به همین خاطر هم خوانندگان را اذیت کرده و اعصاب خود را ناراحت کرده و صفحه‌های مقاله را سیاه کرده مال و تلاش خود را در این راه از دست داده، برای گفتن و نوشتن چیزی که بدیهی و واضح است. اما در مورد موضوع اصلی، اصلاً کوچک‌ترین اشاره‌ای به آن نکرده است. برآستی موضوع دعوت ما درباره اجتهاد و تقلید، در درجه اول مخصوص کسانی است که در حال حاضر به عنوان علماء دین و بزرگان دینی بحساب می‌آیند، کسانی که مانع فتوی دادن برای مردم در امور دینشان و همچنین مانع تعلیم و یا

دادن دستورات پروردگار و مانع از یادگیری در مسائل دینی شان هستند. مقدم بر تمامی این افراد، دکتر البوطی است، کسی که از بحث و گفتگو فرار می‌کند و خود را در پناه مقلدان عاجز و ناتوان پنهان کرده، می‌خواهد اینگونه از آنان دفاع کند و در رابطه با اثبات جواز بودن تقلید برای آنان، بسیار بحث و گفتگو می‌کند. متقابلاً ما هم به او می‌گوئیم: جناب دکتر! شما بحث درباره عوام مقلدان ناتوان از درک و فهم را کنار بگذارید، بیایید تا در مورد شما و امثال شما بحث کنیم، کسی یا کسانی که ادعای علم و آگاهی کرده و مشغول تالیف و تدریس و نصیحت کردن مردم هستند (و می‌خواهند که مشکلات بزرگ را معالجه کرده و راه چاره و نجات از آن‌ها را برای مردم طرح ریزی کنند) آیا شما مقلدی هستید که نمی‌تواند بحث و گفتگو کند؟ از دادن رای و نظر در رابطه با ادله‌های شرعی ناتوان هستید یا می‌توانید این کارها را انجام دهید؟ اگر بگوئید: که من مقلدی ناتوان از بحث و گفتگو و رای و نظر هستم، می‌گوئیم: تأسف بر این چند سالی که مشغول تدریس و درس خواندن و تحصیل و سفر و مطالعه بودی و تأسف بر تمامی مدارکی که کسب کردی و تأسف بر مکان و مرکزی که تو در آنجا مشغول هستی، که همان دانشکده شریعت است، از همه مهم‌تر تأسف برای مسلمانانیکه استاد استاد شان عامی و مقلد، بی‌سواد و عاجز از بحث و نظر است. سپس از شما سوال می‌کنیم: اگر مقلد هستید، چطور به خود اجازه می‌دهی که از علماء و محققین بزرگ مانند ابن تیمیّه، ابن القیم، شوکانی، صنعانی، و سید سابق که از آنان انتقاد و عیب جویی کنی در حالی که خود جاهل هستی و هیچ علم و آگاهی و قدرت درک و فهم را درباره هیچ چیزی نداری و این کار در طاقت و توانایی تو نیست؟ چطور در مقابل این علماء بزرگ که در مقابل دریای عظیم آنان نقطه‌ای هم نیستی و حتی گامی در طریق و راه و روش آنان که اجتهاد است، بر نداشته‌ای، زبان دراز می‌کنی؟ آیا برای تو بهتر نیست که خود را کنترل

کنی و مؤدب باشی، حد و حدود خود را بشناسی و از آن تجاوز نکنی و در همان حد اظهار نظر کنی جلوی سر پیچی نفس خود را بگیری و آن را بوسیله آداب اسلامی، تربیت کنی؟ خداوند رحم می‌کند به کسی که حد و حدود خود را می‌شناسد و از آن تجاوز نمی‌کند. اما اگر بگویی: که تو عالم و مجتهد هستی و کتاب‌های زیادی می‌نویسم و مشکلات را حل می‌کنم، اگر چنین بگویی - اگر چه خیال نمی‌کنیم چنین بگویی - به تو می‌گوییم: چطور دعوت ما را انکار می‌کنی در حالیکه تو مجتهد اهل بحث و تحقیق هستی؟ و تنها چیزی که از شما می‌خواهیم این است که به کتاب و سنت بازگردید و این گفته را تأیید کرده و آن را عملاً انجام دهی؟ سپس می‌گوئیم: مسائلی که می‌بینی دلیل مذهب تو به نسبت آن‌ها ضعیف است و با آن‌ها مخالفت کرده‌ای چیست؟ و قول ارجع نزد تو چیست؟ آیا راضی هستی که اهل مذهب تو همین طور به تقلید از اجتهادات اشتباه ادامه دهند؟ آیا غیرت اسلامی تو به تو اجازه نمی‌دهد که آنان را نصیحت کنی و حقیقت را برایشان توضیح دهی تا طبق این فرموده رسول اکرم ﷺ رفتار کرده باشی «الدین النصیحة»^۱ [دین یعنی همدیگر را نصیحت کردن است].

و اینجا بر خلاف میل شما با هم یکی می‌شویم، و در این حالت دعوت ما یکی بوده و منهج و راه روش ما یکی خواهد بود، اگر چه ما فکر می‌کنیم که تو نمی‌توانی در این مسیر حرکت کنی، زیرا یکی از شرایط این روش آن است که باید عالم و آگاه به سنت باشی و احادیث صحیح و غیر صحیح را بدانی، و تو از همه مردم نسبت به این مسأله جاهل تر و ناآگاه تر هستی، البته با توجه به احادیث ضعیفی که در مؤلفات و کتاب‌های خود وارد کرده‌ای مانند، فقه السیره ضوابط المصله، و کبری الیقینات و غیره... مطمئن هستیم که تو از الجوینی نسبت به حدیث آگاه تر نیستی، همان کسی که تلاش کرده تا از تقلید مذهب خود را

^۱ - رواه مسلم.

نجات داده و خارج سازد، و از تعصب مذهبی خلاص شود، ولی متأسفانه در گیر احادیث ضعیف شده است، به همین دلیل امام البیهقی جهت نصیحت کردن به اوسفارش کرد که از اینکار دست بردارد، زیرا او معرفت و آگاهی و قدرت تشخیص احادیث صحیح و غیر صحیح را ندارد.

- البوطی صلاحیت اجتهاد را ندارد:

می خواهیم بگوئیم که به خاطر این مسائل تو شایستگی اجتهاد را نداری، بر تو واجب است که اولاً "تقلید کنی سپس تبعیت، البته اگر توانایی تشخیص دلیل راجح از مرجوع را داشته باشی، اگر چه می دانیم که تو معتقد به مرتبه اتباع نیستی، پس چاره‌ای نیست جز این که باید مقلد یا جاهل باشی. با توجه به مسائل فوق برای خواننده گرامی ثابت می شود که ما کسانی را برای اجتهاد دعوت می کنیم که شایستگی اینکار را داشته باشند و توانایی بدست آوردن امکانات و ادوات آن را داشته باشد، پس بنابراین ما دکتر البوطی را شایسته این کار نمی دانیم و ما در این مورد با او موافق هستیم که تقلید بر او واجب است، اجتهاد افراد مخصوص خود را می طلبد.

- دعوت سلفیه در سرزمین شام چگونه بوجود آمد؟:

ما جماعت سلفی - حقیقتاً هم باید گفت که - سلفی هستیم هیچگاه کارخلاف شرعی انجام نداده ایم، سرگذشت ما چنین است که در میان ما مرد عالمی پیدا شد، که با عنایت به توفیق الله - جل جلاله - و با استفاده از تلاش و کوشش و رنج و زحمت و صبر و استقامت و پایداری خود برای فهم معانی ادله های شرعی و احکامات شرعی و تخصص و مهارت در احادیث و علوم آن و فقه و اصول آن و توانایی ترجیح بین اقوال و دلایل مختلف، دید که بعضی از اجتهادات صحیح هستند و بعضی دیگر اشتباه، لذا مردم را به سوی اجتهاداتی که مطمئن بود، حق

هستند و درست، دعوت کرد و از آن‌هایی که خطا و باطل بودند بر حذر داشت، زیرا همانطور که در حدیث صحیح وارد شده دین یکدیگر را نصیحت کردن است، در نتیجه گروهی از مومنان به دعوت او جواب داده و از روش او تبعیت کردند و به گفته‌های او عمل کردند و آنان نیز دیگران را به این راه دعوت می‌کردند و آنان را به احادیث صحیح و غیر صحیح راهنمایی و ارشاد می‌کردند، بخاطر این کار از طرف (متعصبان مذهبی کور) دچار اذیت و آزار شدند از طرف قومشان با انکار و گمراه سازی دیگران و سب و شتم و استهزاء روبرو شدند، ولی بر این اذیت و آزارها صبر و تحمل کرده و بر دعوت خویش ثابت قدم ماندند. بسیاری از علماء منصف به فضیلت و برتری این دعوتگر شهادت داده‌اند، همچنین حقیقت این دعوت را شناخته و حقیقت اختلاف بین این دعوت و دشمنان آن را درک کرده‌اند، لذا بدون هیچ ترس و واهمه ای سخن حق بر زبان رانده‌اند، بخاطر رضایت الله، شهادت صادقانه داده‌اند، و بد گوئی، ناسزا و دشنام جاهلان، آشوب و بلوای دشمنان حمله و رو خونخوار و کینه توز هیچ ترسی در دل آنان ایجاد نکرده است و از پیشگامان این علماء منصف و عادل، استاد فاضل، احمد مظهر العظمة، رئیس مجمع تمدن اسلامی و مدیر و سرپرست روزنامه الغراء است، هم اکنون فرصت را به ایشان داده تا برای خوانندگان عزیز سرگذشت ظهور دعوت سلفی را در سرزمین شام، و همچنین دلیل زیادی این همه سر و صدا، غوغا و آشوب، کینه و دشمنی که دشمنان این دعوت، ایجاد می‌کنند، بیان کند. استاد احمد در مقاله خود در دفاع از استاد ما شیخ محمد ناصرالدین آلبنی در مقابله شیخ عبدالله جشی می‌گوید: دمشق محدث بزرگ خود بنام شیخ بدرالدین حسنی را دریافت، لذا زمانی که خداوند او را به جانب خود برگرداند، آن دیار از امام یامجتهدی که چشمها در رابطه با علوم حدیث بدو نظاره گرشوند، خالی ماند، که ناگهان جوانی مبارز و با تجربه و پخته (که

براساس علم و تقوا نشأت گرفته بود و اسم و سمتی در او مطابقت داشت، او استاد محمد ناصرالدین آلبنی است) در میان جوانان معروف شد به اینکه او دائماً در خدمت حدیث و علوم حدیث است لذا جوانان بر او تجمع کرده و در بین آنان مشهور شد و توانایی فصاحت در زبان عربی خواندن حدیث و مباحثه و منافسه در رابطه با حدیث را داشت، همین امر باعث شد که افراد.

نخبه زیادی را تحت تاثیر قرار دهد به طوری که از او علم یاد بگیرند و افتخار شاگردی او را داشته باشند از آن جهت که حدیث بعد از کتاب (قرآن) الله - تبارک و تعالی - دومین مصدر برای فقه اسلامی است و حدیثی که نزد اهل حدیث صحیح بود به عنوان مذهب برای اهل فقه اعتبار و ارزش داشت به همین منظور بعضی از شاگردان شیخ ناصر به ترک کردن بعضی از احکام مذهب که مخالف با حدیث صحیح بودند مشهور شدند، بعضی از آنان بر اثر این کار باعث ایجاد آشوب و بلوا و سر و صدا و غوغا شدند، به همین خاطر علیه استاد انواع و اقسام توطئه چیدند.^۱

- مثال‌هایی زنده از اختلاف بین دعوتگران سنت و دشمنان آنان:

مطالب مذکور در بالا سبب اصلی اختلاف بین سلفی‌ها و مقلدین متعصب از مذاهب مختلف است، بد نیست در رابطه با این موضوع مثال‌هایی زنده بزنیم و شکل‌های واقعی این اختلافات را در موقعیتی که ما در آن به سر می‌بریم ذکر کنیم، تا هر خواننده‌ای، درست را از اشتباه و حق را از باطل تشخیص دهد و دنباله رو و آشوب و غوغا و اغتشاشات آشوبگران و تبلیغات سوء کینه توزان نباشد.

- اختلاف بین سلفی و مقلد مذهب مالکی:

^۱ انظر مقدمة رسالة (الرد على التعقيب الحثيث للشيخ ناصر).

یکی از دعوتگران سنت با یکی از علمایان (مجازاً به اسم دکتر) از مقلدان مذهب امام مالک برخورد کرده و با هم روبرو می‌شوند، او را در حالی می‌بیند که نماز می‌خواند ولی دو دستش را در حال قیام رها کرده است سلفی از او سوال می‌کند چرا در نماز دستانت را رها کردی؟ مقلد جواب می‌دهد: من از مذهب مالکی تقلید می‌کنم و به اسبالم (دست انداختن یا رها کردن) فتوا داده است سلفی به او می‌گوید: ولی آنچه که از امام مذهب تو روایت شده آن است که او - رحمة الله - دست راستش را بر روی دست چپش در نماز قرار می‌داد، این گفته در کتاب او بنام الموطا ذکر شده است. مقلد می‌گوید: ولی علماء متأخر از مالکی‌ها بر خلاف این را می‌گویند سلفی به او می‌گوید: آیا رای و نظر متأخرین مالکی مذهب از حدیث رسول الله ﷺ و از رای و نظر خود امام مالک - رحمة الله - صحیح تر و ارجح تر است؟ مقلد می‌گوید: چه بسا آنان یعنی علماء و متأخرین بر چیزی اطلاع داشته باشند که من اطلاع ندارم. سلفی به او می‌گوید: آن چیزی که آنان بر او اطلاع داشته‌اند چه چیزی است که آن را بر حدیث رسول الله ﷺ و قول خود امام مالک برتری داده‌اند؟ مقلد می‌گوید: نمی‌دانم، سلفی به او می‌گوید: آیا تو حدیث صحیح رسول اکرم ﷺ که تو او را میشناسی علاوه بر او عمل ائمه مجتهدین را ترک میکنی به خاطر چیزی که تو گمان میکنی که علماء متأخر بر آن اطلاع داشته‌اند ولی تو نمی‌دانی که آیا آن حدیث است یا قول است؟ اگر هم حدیث باشد تو چطور نمی‌دانی که آن حدیث صحیح است یا غیر صحیح و اگر هم صحیح باشد تو چطور می‌دانی که هدف از آن حدیث چیست آیا حدیث قبل از خود را نسخ می‌کند یا نه؟ (موضوعی که در اینجا می‌خواهم متذکر شوم این است که در بین مردم مخصوصاً علماء و کسانی که آگاه به مسائل هستند تنفر خاصی نسبت به افرادی که به اسم سلفی خود را منسوب به سلف صالح می‌دانند، ایجاد شده است بخاطر همین مسائل است اگر واقعاً منصفانه فکر

کنیم آیا دست گرفتن یا نگرفتن جزئیّت نماز است یا نه؟ آیا سنّت است یا نه؟ اگر معتقدیم به اینکه سنّت است هیچ شکی در احترام گذاشتن به آن و رعایت آن نیست که ثواب دارد و نزد الله و رسول او خوشایند است ولی اگر خوب فکر کنیم و بیاندیشم واقعاً ایجاد اختلاف و ناراحتی و دشمنی در بین مسلمانان فقط بخاطر اینکه شما چرا در نماز دست نگرفته‌اید و آن را رها کرده‌اید واقعاً درست نیست، جای بسی تعجب است با وجود این که الان دین کم کم در بین مسلمانان چهره حضوری آن ضعیف شده و - العیاذ بالله - به قول حدیث رسول اکرم ﷺ غریب می‌شود مردم دارند از دین قرآن و سنّت دور می‌شوند، مسلمان ضعیف شده، تحت تاثیر عوامل و ترفندهای اجانب قرار گرفته و روز به روز احساس می‌کنیم که به افراد جهنمی از امت رسول اکرم ﷺ اضافه می‌شود آیا منصفانه است که شما بیایید در این مورد اختلاف و تشدد و دشمنی ایجاد کنید ما دیگران را کنار گذاشته‌ایم، مشغول سرکوب کردن یکدیگر و جنگ و جدال با خود هستیم تو را به خدا قسم خوب فکر کنید واقعاً این حرف‌ها جای بحث دارند ضمناً اگر من جای مقلد باشم همین سوال را از آقا یا خانم سلفی دارم اگر شما معتقد هستید که دست گرفتن در نماز حدیث است از کجا می‌دانید که صحیح است یا غیر صحیح و اگر حدیث صحیح است از کجا می‌دانید که ناسخ است یا منسوخ؟ و اگر شما معتقد به این هستید که نباید قول علماء را تقلید کردو باید به احادیث صحیح رسول الله ﷺ و قرآن رجوع نمود پس چرا در این مورد به رای امام مالک استناد کرده‌اید و (اگر استناد کرده‌اید چرا آن را بطور کامل مطرح نمی‌کنید مگر کسانی که این موضوع را می‌خوانند آنها از کتاب صحیح مسلم ندارند که به طور کامل به آن موضوع نگاه کنند شما و خوانندگان گرامی اگر به شماره (۴۰۱) جلد سوم صحیح مسلم) نگاه کنید مشاهده خواهید کرد که اگر امام نووی (رحمه الله) در توضیح این حدیث اشاره می‌کند به اینکه امام در

رابطه با این موضوع دو روایت را دارد یکی اینکه دست راست و چپ قرارداد و زیر سینه اش قرار می‌دهد و روایت دوم این است که آنها را رها کرده و هیچکدام را بر روی دیگری قرار ندهد، و روایت دوم نزد اصحاب امام مالک مشهورتر است و مذهب اللیث بن سعد نیز دومی را اختیار کرده است ولی امام مالک در نمازهای سنت قراردادن آنها را بر روی هم مستحب می‌داند ولی در نمازهای فرض ارسال آنها را مستحب می‌داند و علماء مصری مالکی مذهب ارسال را ارجح داده‌اند. مترجم). شما از کجا دانستید که این حدیث صحیح است یا غیر صحیح آیا جز این است که با توجه به نظر و رای شخصیتی مانند شیخ ناصر الدین آلبنانی و یا محدثین دیگر پی به این حقیقت برده اید آیا این عین تقلید نیست یا خود اجتهاد کرده اید تا به این نتیجه رسیده اید؟ اگر خوب دقت کنید در این مساله نظر امام مالک با علماء مالکیه اختلاف دارد اگر صرف معتقد به تقلید بدون تحقیق هستیم یا علماء بزرگ صرفاً مقلد بوده‌اند پس چرا رای و نظر علماء مالکیه با امام مالک فرق دارد؟ و هزاران مسأله که نظر علماء با مجتهدین خصوصاً ائمه اربعه اختلاف دارد تو را به خدا قسم از این نوع مسائل دست بردارید. جدیداً در کشور عراق کلیساهایی برای مسلمانان گذاشته‌اند و روز به روز به تعداد مسلمانانی که مرتد می‌شوند زیاد می‌شود و برای هر مسلمان مرتد ماهیانه چند صد دلار در نظر گرفته تا برای دین مسیحیت منحرف شده تبلیغ کنند. مسلمان روز به روز مورد ظلم و تجاوز دیگران قرار می‌گیرند آن وقت شما چسبیده اید به این که آیا دست گرفتن درست است یا نه آیا طبق حدیث صحیح است یا غیر صحیح؟! اجازه بدهید که به موضوعی در این رابطه اشاره کنم، امام شافعی (رض) زمانی که بر مزار امام ابوحنیفه حاضر گشت پس از سلام و دعای مغفرت و رحمت در زمینی مشرف بر مزار امام ابوحنیفه دو رکعت نماز خواند و به هنگام گفتن الله اکبر - بر خلاف مذهب خود - دست‌ها را بلند نکرد، وقتیکه

در این باره از وی سوال کردند در جواب گفت: «بخاطر رعایت ادب و احترام نسبت به امام ابوحنیفه - که برحسب استنباط اودست بالا بردن سنت نیست - برخلاف مذهب خود عمل کردم» شاید امام شافعی این مطلب را نیز به یاد آورده باشد که هرگاه ابوحنیفه انس ابن مالک صحابی را در مسجد کوفه در حال نماز خواندن می‌دید، تمام حواس خود را متوجه کلمات و حرکات و سکنت او می‌کرد زیرا شنیده بود که ابوهریره گفته است: «مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشْبَهَ صَلَاةَ بِصَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ ابْنِ أُمِّ سَلِيمٍ» یعنی انس ابن مالک، یعنی: «من کسی را ندیدم که نمازش مانند نماز انس ابن مالک (صحابی خادم پیامبر) به نماز پیامبر شبیه تر باشد»، آری امام شافعی قبل از رفتن به مسجد جامع شهر و حضور در حلقه‌های تدریس بر مزار امام ابوحنیفه حاضر گشته است و چنان تواضع و ادب و احترامی نسبت به وی انجام داده که گویی آمده تابا زبان حال از این امام بزرگوار اجازه بخواهد (از کتاب تجزیه و تحلیل زندگانی امام شافعی تالیف: عبدالله احمدیان) تمامی مطالب فوق بیان احترام گذاشتن علماء به همدیگر است و این سوال پیش می‌آید که اگر امام شافعی قضیه دست بلند کردن را به عنوان حدیثی صحیح قبول کرده و جز مذهب خود می‌داند چرا آن را بخاطر احترام گذاشتن به امام ابوحنیفه ترک کرد و همین امر نشان دهنده آن است که هر جایی در هر حدیثی امری مشاهده شد دلالت بر وجوب نمی‌کند طبق قاعده اصولی، ولی متأسفانه دسته‌ای یا گروهی از سلفیون که من دیدم هر جا امری در حدیثی دیدند، آنقدر بر آن مساله تاکید می‌کنند که اگر واجب هم نباشد به نظر آنان آن مساله واجب است چون اگر دست بلند کردن واجب می‌بود، شافعی رحمه الله آنرا بخاطر احترام گذاشتن به امام ابوحنیفه رحمه الله ترک نمی‌کرد زیرا اطاعت از خداوند تبارک و تعالی بر هر چیزی و هر کسی مقدم‌تر است، نکته دیگری که می‌خواهم متذکر شوم آن است که متأسفانه جماعت سلفی که من مشاهده کرده‌ام و با آنان برخورد

کرده‌ام فقط در مورد چیزهایی که اختلاف نظر در آن‌ها وجود دارد اطلاع داشته و عیناً آن‌ها را حفظ کرده‌اند و بر سینه مردمان می‌گذارند و از بقیه مسائل حدیثی، فقهی، عربی و غیره هیچگونه اطلاع و آگاهی ندارند. خدا را شاهد می‌گیرم که تمام کسانی که من آن‌ها را دیده‌ام افراد بی‌سواد (مخصوصاً جوانان بی‌گناهی که شکار شده دست بعضی‌ها شده‌اند)، نا آگاه و بدون علم و فقط تغذیه شده از جانب بعضی دیگر شده و در بین مردم اختلاف و دشمنی و آشوب بوجود می‌آورند. بنابر قول آقای احمدیان در این کتاب، تک مذهبی که شما جماعت سلفی ادعا میکنید مانند تک حزبی از آثار تنگ نظری است و همان گونه که حکومت تک حزبی دیکتاتوری سیاسی را به بار می‌آورد همچنین تک مذهبی، دیکتاتوری مذهبی را به بار می‌آورد و بلاهای سخت تری را بر سر جوامع اسلامی می‌آورد، به همین جهت صاحبان اصلی مذاهب هیچکدام راضی نبودند که مذاهبشان به جای مذاهب دیگر بر جوامع اسلامی تحمیل گردد، همان قول امام مالک به منصور خلیفه را یاد آور می‌شوم که گفت: «جامعه بزرگ مسلمانان بر مطالبی آگاه هستند که ما از آن مطلع نیستیم.» و یا جواب او به هارون الرشید که گفت: می‌خواهم تمام مردمان را در جهان اسلام به پیروی از مذهب تو وادار نمایم. اما امام مالک که شما ادعا دارید که جزو علماء سلف است و جزو خیر القرون است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را معرفی کرده است پس به این خواسته جواب رد داد اگر ایشان نیز مانند شما تنگ نظر می‌بود، حتماً قبول می‌کرد، اگر می‌دانست که مجتهدین دیگر واقعاً بر خلاف آیات و احادیث رفتار نموده‌اند سعی می‌کرد که یک مذهب واحدی را ایجاد کند یا امام شافعی چرا این کار را نکرد، چرا اینچنین معتقد نبود و تمامی علماء و مجتهدین بزرگ که جزو خیر القرون بوده‌اند چنین نکرده‌اند چرا امام نووی، بخاری، مسلم، ترمذی و بسیاری از علماء و محدثین بزرگ دنیای اسلام این کار را نکرده‌اند، همیشه این

فرموده رسول اکرم ﷺ را در پیش چشم داشته باشیم که: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» و واقعاً استفاده از چهار فکر حداقل که همگی معتقدیم که این چهار تا هم از کتاب و سنت استفاده کرده و به سوی آن دعوت کرده‌اند بهتر است یا استفاده از یک فکر که به سوی کتاب و سنت دعوت می‌کند؟! کدام یک از این‌ها تعصب و سختی است. دانشمندان و روشنفکران به این نکته نیز توجه فرمایند که آنچه موجب اتحاد و یکپارچگی انسان‌ها است زنده بودن و تحرک و هدف مشترک آن‌ها است، نه وحدت مذهب و زبان و نژاد و ملیت و غیره، مگر تمام پیروان امام شافعی در جهان متحد و یکپارچه هستند؟ خیر خیلی وقت‌ها شهرها و روستاهای یکدیگر را زیر رگبار مسلسل و آتش توپخانه‌های خویش قرار می‌دهند، آیا پیروان مذهب شافعی و مالکی همواره با هم در جنگ و دعوا هستند؟ خیر، غالباً یکدیگر را بیش از برادران خود دوست دارند. (مترجم) آیا این کار مسلمانانی است که از رسول الله ﷺ تبعیت می‌کند، همان کسی که الله - تبارک و تعالی - روش و طریقه او را بیان کرده و می‌فرماید:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: 108]. «بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم» (چنین باشند).... [مقلد ساکت می‌ماند، ولی باز بر تقلید خود ادامه می‌دهد، حالا اگر به این کار اکتفا کند و مردم را علیه تو تحریک نکند و آشوب بپا نکند و جاهلان را برادرت و آزار سلفی‌ها تحریک نکند.

- اختلاف بین سلفی و مقلد مذهب حنفی:

یکی از سلفی‌ها به یک نفر عامی یا عالمی (مجازاً) مقلد مذهب ابوحنیفه می‌گوید: چرا هنگام رفتن برای رکوع و قیام از رکوع دستان خود را بالا نمی‌بری؟ آن شخص عامی یا عالم مقلد می‌گوید: چون مذهب من اینگونه معتقد نیست،

سلفی به او می‌گوید: ولی احادیث صحیح زیادی در رابطه با این موضوع که پیامبر هنگام رفتن برای رکوع و هنگام بلند شدن از آن، دستانش را بالا می‌برد، وجود دارد و حدوداً ۱۵ نفر از صحابه که خلفاء راشدین جزء آنان هستند، آن‌ها را روایت کرده‌اند. پس در مورد آن‌ها چکار می‌کنی؟ مقلد می‌گویی: شاید امام من این حدیث یا احادیث را هم دیده ولی بخاطر علت یا علت‌هایی آن‌ها را ترک کرده است من نیز آن را ترک می‌کنم، سلفی می‌گویند: و این چه علتی است که امام این حدیث را به بخاطر آن ترک کرده است مقلد در جواب می‌گوید: نمی‌دانم. سلفی باز به او می‌گوید: ولی من می‌دانم که امام ابوحنیفه این احادیث را بخاطر چه چیزی ترک کرده است و این همان چیزی است که ابن‌الهمام در برخوردی که میان سفیان ثوری و امام ابوحنیفه روی داد، ذکر کرده است، سفیان از امام ابوحنیفه پرسید: چرا هنگام رفتن برای رکوع و بلند شدن از آن دستانت را بلند نمی‌کنی؟ امام ابوحنیفه فرمود: زیرا در این رابطه حدیث صحیحی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله ندیده‌ام سپس حدیثی را از ابن مسعود با سند برای من ذکر کرد، که ابن مسعود گفته است: «أَلَا أُصَلِّي بِكُمْ صَلَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَفَعَ يَدَيْهِ لِتَكْبِيرَةِ الْإِحْرَامِ ثُمَّ لَمْ يَعُدْ». آیا نماز رسول الله صلی الله علیه و آله را به شما یاد بدهم (چگونگی آن را برای شما توضیح بدهم) ابن مسعود بعد از اینکه شروع کرد هنگام تکبیرة الاحرام (الله اکبر شروع نماز) دستانش را بلند کرد و دیگر اینکار را انجام نداده سلفی به مقلد می‌گوید: ظاهراً احادیث صحیحی که بلند کردن دستان را در هنگام انتقال از حالتی به حالت دیگر اثبات می‌کنند، به امام ابوحنیفه نرسیده یعنی بر آن‌ها اطلاع نداشته، تا حجت و دلیلی برای او باشند و به این احادیث عمل نکرده است فقط حدیث ابن مسعود به او رسیده و به آن عمل کرده است، بنابراین او در این رابطه معذور و مأجور است، اما شما که از این احادیث صحیح اطلاع پیدا کرده‌اید، آیا جائز است که عمل به آن‌ها را ترک کنید؟ دلیل شما چیست؟ مقلد

می گوید: ما هم از حدیث ابن مسعود تبعیت می کنیم. سلفی به او می گوید: اما یکی از قواعد علمی اصولی ثابت شده شما این است، که چیزی که ثابت شده بر چیزی که ثابت نشده مقدم تر است و ابن مسعود فعل یا کار رسول الله ﷺ را دیده و ذکر می کند و اما در مورد احادیث صحیحی که این موضوع را ثابت می کند، دسته ای از صحابه هستند که همگی تاکید دارند بر اینکه رسول الله ﷺ دستانش را بلند می کرد. پس چرا کسی را که بلند کردن دستان را ثابت می کند و بر کسی که آن را نفی می کند، مقدم نمیکنی در حالیکه اثبات کنندگان پانزده نفر بوده، ولی تعداد نفی کنندگان یک نفر هست؟ در نهایت مقلد ساکت می شود ولی همچنان بر عناد و سر پیچی خود ادامه می دهد. (باز نکته ای که اینجا مورد نظر است اینکه جناب سلفی شما چرا از مقلد سوال و جواب می کنی شما خود گفتید که مقلد جاهل به دلایل و احکامات شرعی می خواهید صحت این احادیث را بر یک نفر جاهل ثابت کنید طبق روش خودتان که همیشه می خواهید نظرات خود را نزد کسانی و برای کسانی ثابت کنید و اظهار دارید که هیچگونه اطلاع و آگاهی از مسائل ندارند مقلد فقط تقلید می کند پس انتظار دارید که به جای علماء مالکیه و نهایتاً تقلید از ابن مسعود از شما تقلید کند و حرف شما را بپذیرد واقعا؟!!!!)

- اختلاف بین سلفی و مقلد شافعی مذهب:

یکی از سلفی ها با یک نفر به ظاهر عالم مقلد مذهب شافعی وارد بحث و گفتگو می شود و به او می گوید: نظر تو در رابطه با خواندن سوره ای که در آن سجده تلاوت وجود دارد برای نماز گزار در حین خواندن نماز چیست؟ مقلد می گوید: هر گاه عمداً قصد خواندن آن سوره را داشته باشد، خوب نیست. سلفی به او می گوید: حقیقت را بیان کن، آیا فقط می گوید خوب نیست یا جائز نیست؟ مقلد دچار آشفتگی و پریشانی، گیجی می شود و می گوید: آنچه که صحیح

است به نزد ما این است که، خواندن سوره ای که در آن سجده تلاوت وجود دارد بر نماز گزار، اگر به قصد سجده باشد جائز نیست. سلفی می گوید: نظر شما در رابطه با خواندن سوره سجده در نماز صبح روز جمعه چیست؟ مقلد جواب می دهد: اشکالی ندارد، حتی مستحب است، چون پیامبر ﷺ این کار را زیاد انجام داده است. سلفی می گوید: اگر مصلی یا نماز گزار عمداً قصد خواندن سوره سجده در نماز صبح روز جمعه بخاطر سجده آن بکند، نظر شما در مورد نماز او چیست؟ مقلد به جوش آمده و جواب می دهد: فکر می کنم اشکالی نداشته باشد، سلفی می گوید، چه فرقی بین خواندن سوره ای غیر از سوره سجده به خاطر سجده موجود در آن، در نمازی غیر از نماز روز جمعه است؟ مقلد در جواب می گوید: خواندن سوره سجده در نماز صبح روز جمعه از جانب پیامبر ﷺ ثابت شده است، به همین خاطر می گوئیم مستحب است، اما در غیر این حالت جائز نیست. سلفی می گوید: ولی ثابت شده است که پیامبر ﷺ سوره ای را که در آن سجده هست، در غیر صبح روز جمعه نیز خوانده است. در همان جا سلفی کتاب صحیح مسلم (۸۹/۲)

را باز می کند، حدیث ابورافع را روایت می کند که گفته است: من همراه با ابی هریره نماز عشاء را می خواندم سپس در نماز خواند: ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ﴾ [الإنشقاق: 1]. و در آن سجده برد، به او گفتم: این چه بود؟ ابی هریره گفت: پشت سر ابوالقاسم حضرت محمد ﷺ سجده برده ام (در هنگام خواندن این سوره در نماز) لذا تا زمانی که می میرم، در هنگام خواندن این سوره در نماز سجده خواهم برد. سلفی می گوید: در مورد این حدیث چه می گویی؟ مقلد می گوید: شاید هدف از خواندن این سوره سجده موجود در آن نبوده است. سلفی می گوید: آیا جز این است که این سوره کامل است و سجده جزء آن است

^۱- آی العشاء.

و قابل تفکیک نیست؟ مقلد می‌گوید: بله، ولی با وجود این باز می‌گوید: نمی‌دانم، مذهب من به این موضوع آگاه تر و عالم تر است. با گذشت زمان جمهور مقلدان به خاطر تعصب مذهبی از عمل کردن به حدیث صحیح خودداری کرده‌اند، فقط به خاطر تعصب مذهبی با وجود این که می‌دانند که امامان دیگری طبق این احادیث صحیح عمل کرده و هیچ چیز جز رأی و نظر با آن‌ها مخالفت ندارد.

- اختلاف بین سلفی و مقلد حنبلی مذهب:

این دفعه سلفی با یک نفر به ظاهر عالم مجازمقلد مذهب حنبلی وارد بحث و گفتگو می‌شود و از او سوال می‌کند: چطور نجاست را از روی بدن و لباس بر می‌داری؟ (یعنی نجاست روی بدن و لباس را چگونه تمیز می‌کنی؟) مقلد جواب می‌دهد: در مذهب ما هفت مرتبه باید آن را شست. سلفی می‌گوید: دلیل شما بر این کار چیست؟ مقلد جواب می‌دهد: دلیل من همان است که از این عمر روایت شده که او گفته: به ما دستور داده شده که نجاست را هفت مرتبه بشوییم و مطمئناً "گفته این عمر، حکم اجرائی دارد. سلفی به او می‌گوید: ولی این حدیث در بین کتاب‌های احادیث هیچ اصل و اساسی ندارد. مقلد می‌گوید: ولی در کتاب معنی ابن قدامه موجود است. سلفی در جواب می‌گوید: ولی در این کتاب آن را بدون سند ذکر کرده است و هیچ یک از کتاب‌های حدیث آن را تقویت نمی‌کند پس هیچ گونه حجت و دلیلی برای صدق و صحت این حدیث وجود ندارد. مقلد می‌گوید: احتمالاً دلیل صحیح دیگری داشته باشد. سلفی می‌گوید: آن دلیل چیست؟ مقلد جواب می‌دهد: نمی‌دانم. سلفی می‌گوید: از امام مذهب تو یعنی امام احمد حنبل روایت شده که او شستن نجاست راسه مرتبه واجب می‌داند، زیرا رسول اکرم ﷺ دستور داده است به کسی که از خواب بیدار می‌شود حتماً باید سه مرتبه دستانش را بشوید زیرا نمی‌داند در خواب دستش به کجا برخورد

کرده و لمس کرده است، چرا به این موضوع اشاره نمی‌کنی؟ مقلد جواب می‌دهد که در کتاب

[دلیل الطالب الشیخ مرعی، بن یوسف المقدسی و شرحه المنار السبیل (۵۰/۱)] او هفت مرتبه شستن را به شرط گرفته است، ما هم به همین دلیل می‌گوئیم که هفت مرتبه شستن واجب است. سلفی می‌گوید: به تو گفتم که دلیل، مخالف با خودش است و همچنین از خود امام احمد برخلاف این روایت شده است. مقلد می‌گوید: چه بسا متاخران مذهب بر دلیلی آگاهی داشته‌اند که با دلایل علمای گذشته مخالفت داشته است سلفی می‌گوید: آیا تو حدیث صحیح و قول امام خود و اقوال بسیاری از امامان را به خاطر گفته بعضی از علما و متأخر در مذهب خود ترک می‌کنی؟ مقلد می‌گوید: من برطبق مذهب خود رفتار می‌کنم و داشتن یا نداشتن دلیل آن هیچ ضرری به من نمی‌رساند، و اگر اشتباهی کرده باشند، مسئولیت با خود آنان است. سلفی می‌گوید: آیا تو قول و نظر مذهب خود را انتخاب کرده و به آن عمل می‌کنی هر چند مخالف، حدیث صحیح باشد؟ مقلد جواب می‌دهد: مذهب من از من عالم‌تر و آگاه‌تر است، لذا بر تقلید از مذهب خود و عمل کردن بر نظرات آن اصرار می‌کند اگر چه با سنت یا حدیث صحیح و درست مخالف باشد.

– ما بخاطر این همه مخالفت‌های زیاد با سنت صحیح، با تعصب مذهبی دشمنی و مخالفت می‌کنیم:

نظر شما آقای دکتر البوطی (کسی که ادعا می‌کند مشکلات بزرگ را حل کرده و راهکارهای مناسبی برای حل آن‌ها و خارج شدن از این مشکلات در نظر دارد) در رابطه با مثال‌هایی که به شما عرضه کردیم، چیست؟ و این‌ها نمونه‌هایی از مسائل زیادی هستند که در هر فصل از ابواب فقه شامل طهارت، نماز، نکاح، طلاق، معاملات و حدود و غیره وجود دارند که مذاهب به شیوه‌های مختلف با

نصوص صریح صحیح بدون هیچ حجت و دلیلی مخالفت کرده‌اند، با وجود این کسانی که ظاهراً در مجموعه این مذاهب به عنوان فرد عالم به حساب می‌آیند و بر این نصوص اطلاع دارند و ضعف مذاهب خود را در مقابل این آیات و احادیث می‌دانند، همچنان از رای و نظر مذاهب خود تبعیت می‌کنند، این را چه می‌نامید؟ آیا این همان عین تعصب مذهبی مذموم شده نیست؟ آیا بر هر مسلمانی واجب نیست که بر این وضعیت اطلاع پیدا کند و بداند و مسلمانان را نیز آگاه کند (چرا که دین همدیگر را نصیحت کردن است همانطور که رسول الله ﷺ می‌فرماید) که این تعصب را کنار بگذارند، و آنان را به عمل کردن به حدیث رسول الله ﷺ تشویق و ترغیب کند، همان کسی که خداوند ما را از مخالفت کردن با دستورات آن بزرگوار شدیداً نهی کرده است و می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: 63]. «باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبانگیر شان گردد، یا اینکه عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی، و دوزخ و دیگر شکنجه‌های اخروی)»

آیا واقعاً این وضعیت اشتباه بزرگ و خطر عظیمی برای مسلمانان نیست، آیا سزاوار نیست برای کسی که بر این وضعیت آگاه است مسلمانان را هوشیار سازد و آنان را نصیحت کند تا از این وضعیت نجات پیدا کنند؟ آیا سزاوار نیست که در مورد مخالفت مسلمانان با کتاب و سنت در بسیاری از مسائل فقهی و مذهبی که جز به خاطر تعصب چیزی دیگری نیست، در این رابطه کسی که علم و آگاهی بر این موضوع دارد کتاب‌ها بنویسد و مسلمانان را از آن بر حذر دارد؟ یا می‌خواهی، کسی که در این رابطه آگاهی و اطلاع دارد سکوت کرده و چشم پوشی کند و بگوید: هیچ اشکالی در مخالفت با قرآن و سنت وجود ندارد؟ مذهبیهون اگر واقعاً خواهان تبعیت از ائمه مجتهدین مخصوصاً (ائمه اربعه) هستند

باید نسبت به تبعیت از کتاب و سنت رسول الله ﷺ بیشترین تمایل را داشته باشند. ائمه مجتهدین در ارتباط با اجتهادات خود اگر چه اشتباه و خطا هم کرده باشند معذور بود و آنطور که معروف است طبق حدیث رسول الله ﷺ، در هر حال صاحب اجر و پاداش خواهند بود، زیرا آنان نهایت سعی و تلاش خود را در رسیدن به حق صرف کردند لذا در بعضی از اجتهادات خود به حق رسیدند و در بعضی دیگر دچار خطا و اشتباه شدند، در هر حال معذور و مأجور هستند، ولی مذهبیهون مقلد متعصب، هرگاه بر چیزی از نصوص قرآن و سنت واضح و صحیحی که قابل ردّ و انکار نیست و مخالف با مذهب آنان است، اطلاع پیدا کردند، در هیچ حال جایز نیست که آن را ترک کنند، و با نصوص قرآن و سنت مخالفت کنند، مخصوصاً اگر امامی دیگر غیر از ائمه اربعه یا یکی از آنان به آن عمل کرده باشد؟ ولی متأسفانه اغلب چنین اتفاق می‌افتد. آیا قول مذهبی که هیچ دلیل قابل قبولی برای گفته خود ندارد. قوی‌تر و ارجح‌تر از سنت صحیحی که یک امام یا بیشتر مجتهدین به آن اقرار کرده‌اند، است؟ و آیا جایز است که مسلمان قول مذهب خود را بر سنت صحیح ترجیح دهد؟

- مذهبیهون، مذهب را به عنوان اصل اساسی و کتاب و سنت را به عنوان تبع آن قرارداده‌اند:

بعضی از مناقشات و مباحثات را که بین ما و بین بعضی از علماء روی داده بود، برای شما توضیح داده و موقف و دیدگاه آنان این چنین بود که شنیدی، نظر شما در این باره چیست؟ هدف ما معالجه و چاره جویی است همانطور که خلیفه شایسته و درستکار عمر پسر عبدالعزیز می‌گوید: شاب فیہ الصغیر ومات علیہ الکبیر یحسبونه دیناً وماهو عندالله بدین. بسیاری از نوجوانان و کودکان براین عقیده جوان شدند و بسیاری از مردان مسن براین عقیده مردند، فکر می‌کردند که

عین دین است در حالی نزد الله (تبارک و تعالی) دین نیست. براستی جوهر و ذات اسلام و حقیقت آن تبعیت از کتاب (قرآن) و سنت است. و پیامبر ﷺ فقط بخاطر آن آمده است، و تمامی علما و مخصوصاً ائمه فقط به این امر کرده‌اند، پس آیا جایز است که عکس این کار انجام بگیرد یعنی جوهر و ذات و اساس دین در این راه تبدیل به تقلید از فلانی و فلانی و مخالفت با کتاب و سنت شود؟ به حقیقت، واقعیت علمای مذاهب امروز متأسفانه - اینگونه است. آنان اقوال و گفته‌های مذاهب را اساس قرارداد و کتاب (قرآن) و سنت را تابع آن قراردادده‌اند، اگر دیدند که آن دو (یعنی قرآن و حدیث) موافق مذهبشان است، خوشحال شده و احساس تکبر و غرور می‌کنند، و اگر دیدند که آن در مخالف با مذهبشان است، آشفته و پریشان شده و تعجب می‌کنند، و می‌گویند: این آیه و این حدیث برای مذهب ما مشکل و سختی ایجاد کرده‌اند. سپس می‌بینی که با انواع و اقسام حيله گری، فریب و تقلب بر این آیات و احادیث ایجاد کرده و با قوانین و قواعد اصولی که خودشان وضع کرده‌اند، مخالفت می‌کنند، آیات و احادیث را تأویل کرده و بدون هیچ دلیل و حجتی ادعا می‌کند که آن‌ها منسوخ هستند. تمامی این کار فقط بخاطر این است که گفته مذهب خود را نجات دهند و آن را رد نکنند و هیچ اشکالی ندارد که برای اینکار حدیث رسول الله ﷺ را رد کنند و یا در آن طعن وارد کنند و خود می‌دانند که از ناحیه علم و انصاف اینگونه طعن وارد کردن کار صحیحی نیست، و بعضی وقت‌ها نظر امام مذهب با حدیث موافق است و با وجود این می‌بینی که علمای مذهب هم حدیث و هم قول امام مذهب را به خاطر قول و گفته علمای متأخر و یا بخاطر قول و گفته کسی که حتی شرح حال او را می‌دانند ترک می‌کنند همانطور که معصومی - رحمه الله - از مردمان حنفی مذهب سرزمین خود در ترکستان و بخاری ذکر می‌کند، که آنان بخاطر قول بعضی از علمای متأخر حنفی مذهب مانند کیدانی و مسعودی که اشاره به

انگشت اشاره در تشهد نماز را از محرمات بحساب آورده اند^۱، لذا آنان نیز در تشهد نماز به انگشت سبابه اشاره نمیکنند، در حالیکه این سنت از طرف خود امام ابوحنفیه و تمامی شاگردان امام، و امام محمد پسر حسن در موطأ، خود صراحتاً به آن اشاره کرده است، الطحاوی در معانی الآثار و ابن الهمام در فتح القدر و غیره اینان نیز به این موضوع اشاره صریح داشته‌اند. و از طرف تمامی امامان و مجتهدین ثابت شده و می‌گویند که اشاره به انگشت سبابه در تشهد نماز سنت است، اضافه بر اینکه این موضوع از جانب رسول اکرم ﷺ و تمامی یاران آن بزرگوار ثابت شده است.

تعصب مذهبی مخالف دین و علم است

آقای دکتر آیا این تعصب مذهبی، علم است؟ آیا این دین است؟ آیا این همان چیزی است که اسلام ما را به آن رهنمود کرده است و حضرت محمد ﷺ را به خاطر آن فرستاده است؟ و آیا این همان چیزی است که رب العالمین را راضی و خشنود می‌کند؟ آیا سزاوار است که تو بخاطر اینکه ما این روش را انکار می‌کنیم و امت را سفارش می‌کنیم که آن را ترک کنند، به ما حمله ور شوی و بر اعتقاد در عمل ما اعتراض گرفته و بر آن هجوم کنی؟ آیا درست است که تو به چیزی که نه علم است و نه منطق و نه دین است، مردم را به سوی آن دعوت کنی؟ در حقیقت این همان منبع و روش مذهبی است که از آن دفاع میکنی، این تحفه مبارک شما باد، و این علم نیز بر شما مبارک باد. جناب دکتر آیا شما فکر می‌کنید اگر قول مذهبی را که می‌بینیم بر خلاف دلیل صحیح از کتاب و سنت است و اگر برادران مومن خود را به تبعیت از آنچه که می‌دانیم حق است. نصیحت کرده و رهنمود کنیم، و به آنچه که خداوند به انجام دادن آنها با اهل علم پیمان بسته

^۱ - قلت: ذکر مثل ذلک شیخنا عن اهل بلاده الالبان ایضا.

است، قیام کرده و اجرا کنیم همانطور که سبحانه و تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لُبِّيئْتُهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْفُومُهُ﴾ [آل عمران: 187]. «و بیاد بیاور ای پیغمبر آنگاه را که خداوند پیمان موکد (بر زبان انبیاء) از اهل کتاب گرفت که باید کتاب (خود) را برای مردمان آشکار سازید و توضیح دهید و آن را کتمان و پنهان نسازید». آیا مرتکب جرم و جنایت. کار بد، کار زشت و نا بهنجار شده‌ایم؟ مجدد (از آقای دکتر سؤال می‌کنیم: خداوند تبارک و تعالی رسول خود و کتاب خود (قرآن) را به چه دلیل فرستاده است؟ آیا برای تبعیت و اطاعت از آن دو نفرستاده است؟ آیا چنین است که حتماً هم اینطور است – آیا خداوند تبارک و تعالی – درک و فهم اوامر و نواهی خود را برای مردم بصورت رمز و راز اظهار می‌کند یا آن‌ها را طلسم کرده. اجازه فهم آن‌ها را به مردم نمی‌دهد؟ جواب چنین است: به حقیقت خداوند تبارک و تعالی برای اثبات حجّت بر مردم درک و فهم آن‌ها را آسان گردانیده است، همانطور که خداوند سبحانه و تعالی در بسیاری از آیات به این نکته اشاره کرده می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ﴾ [القمر: 40]. «و به تحقق ما قرآن را آسان ساخته‌ایم».

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾ [محمد: 24]. «آیا درباره قرآن نمی‌اندیشید؟».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ [ابراهیم: 4]. [ای محمد!] «ما هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر اینکه به زبان قوم خودش (متکلم بوده است) تا برای آنان احکام الهی را روشن سازد (و حقایق را تبیین و تفهیم کند) سپس از آقای دکتر سؤال می‌کنیم که در مورد گروه زیادی از مردم که متعلمین، فرهنگی و جزء کسانی هستند که طلاب علوم شرعی بوده و در میان آنان کسانی هستند که نصف عمر خود یا بیشتر را در تحقیق و بررسی و فقه گذرانده است. هرگاه یکی از آنان بر یک آیه از آیات قرآن اطلاع پیدا کرد و یا

حدیثی را خواند که هر دو با مذهب او مخالف هستند، شما چطور او را راهنمایی می‌کنید که موقف و دیدگاه او در مورد این آیه و حدیث چگونه باشد؟ آیا به او می‌گویید که تو آیه و حدیث را نفهمیده‌ای. در حالیکه می‌دانی که او از جزو کسانی است که خود آن را به طلاب علمی یاد داده و تدریس می‌کند و او کسی است که در زمینه زبان عربی و یا علوم شرعی به اتمام رسیده و اجازه داده شده یعنی مدرک آن دورا گرفته و اجازه تدریس را دارد. و به او می‌گویید تو فقط باید تقلید کنی؟ یا به او می‌گویید: به آیه و حدیث عمل کن و با مذهب خود مخالفت کن، زیرا مذهب تو اجتهاد بشری است لذا دچار اشتباه و خطا می‌شود و چه بسا فراموش می‌کند و حقیقت را گم می‌کند: و اما آیت و حدیث صحیح این دو از طرف الله تبارک و تعالی - نازل شده‌اند و او دچار - العیادالله - خطا و اشتباه و فراموشی نمی‌شود؟ و اگر بگویند فقط مجتهدان می‌توانند کتاب الله و سنت رسول او را بفهمند، به او می‌گوئیم: پس اگر فقط تعداد کمی که آنان هم مجتهد هستند، آن دو را می‌فهمند پس برای چه خداوند تبارک و تعالی آن را نازل کرده و مردم را به تبعیت آن دو دستور داده است؟ و این تعداد کم هم که فقهای مذاهب معتقدند که از بین رفته و وجود ندارند و از قرن - چهارم به بعد تا روز قیامت یک نفر از آنان باقی نمانده است و حتی خود شما عملاً اظهار می‌کنید که آنان محو و نابود شده‌اند و اعلان جنگ و دشمنی با آنان را می‌کنی؟ به چه دلیل کتاب الله (قرآن) و کتاب‌های سنت چاپ شده و تفسیر می‌شوند و مردم را به خواندن و تدریس کردن آن‌ها تشویق می‌کنید؟ یا اینکه فقط بخاطر برکت و تبرک به خواندن آن دو تشویق می‌کنید. نه بخاطر عمل کردن به آن دو؟

- یک نفر مسلمان روشنفکر و با فرهنگ اگر دید که مذهب او مخالف با کتاب و سنت است، چه کار باید بکند؟:

فرض کنیم یک نفر مسلمان که در علوم شرعی و ادبی لیسانسیه گرفته و دارای اجازه نامه است، و مدت بیست سال از عمر خود را در مطالعه کتاب‌های اسلامی، صرف کرده است، و مقید و مقلد به مذهب حنفی بوده و قرآن را می‌خواند و با آیه برخورد پیدا کرده که می‌فرماید: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ۗ﴾ [ص: 28]. «آیا (با حکمت و عدالت ما سازگار است) کسانی را که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، همچون تباهکاران (فساد پیشگان در زمین) بشمار آوریم؟» و یا اینکه پرهیزکاران را با بزهکاران برابر داریم؟... و این حدیث را می‌خواند: «لایقتل مسلم بکافر» [مسلمان در مقابل کافر کشته نمی‌شود] و او در مذهب حنفی که مقلد آن است، خوانده است یا تدریس کرده که مسلمان در مقابل کافر کشته می‌شود، شما به او چه دستور می‌دهید که انجام دهد؟ [در اینجا مجدداً می‌خواهم نکته‌ای اشاره کنم که شما خود معترف هستید به اینکه اسلام دینی، علمی، تحقیقی است و به مسائل بدون دلیل توجه ندارد و حتی کسی را که بدون دلیل چیز قبول کند، جاهل گفته اید پس اگر اینگونه است شما چطور خود این چنین عمل کرده اید متأسفانه کار جماعت سلفی اینگونه است هر کجا حدیثی را دیدند بدون اینکه تحقیق کنند و مطالعه‌ای داشته باشند بر سینه طرف مقابل می‌کوبند آیا شما تحقیق کرده‌اید که نظر مذهب حنیفه در مورد این حدیث چیست؟ می‌خواهم در مورد این حدیث توضیحاتی را که در تفسیر المنیر (جزء دوم، صفحه ۱۲۴) استاد دکتر و هبة الزحیلی به آن برخورد کردم برای شما نیز بیان دارم ان شاءالله که مفید واقع شود. [حکم کشتن آزاد در برابر برده و مسلمان در

^۲ -رواه البخاری وغيره.

برابر کافر: فقهای اسلام در دو مسأله آتی اختلاف نظر دارند: اینکه آیا آزاد در برابر برده و مسلمان در برابر کافر ذمی قصاص می‌شود یا خیر؟
الف، جمهور فقهاء تساوی یا همانندی در اسلام و حریت را میان قاتل و مقتول شرط دانسته‌اند، که بنابر آن مسلمان در برابر کافر، و آزاد در برابر برده مقصاص نمی‌شود.

ب- ولی احناف تساوی در اسلام و حریت را میان قاتل و مقتول شرط نداشته. بلکه تساوی در انسانیت را میان آنان کافی دانسته‌اند، که بنابر آن، مسلمان در برابر کافر ذمی و آزاد در برابر برده قصاص می‌شود. دلیل جمهور فقها: حدیث رسول اکرم ﷺ است در روایت عبدالله پسر عمر رضی الله عنه که فرمودند «مسلمان در برابر کافر کشته نمی‌شود» اما دلیل احناف این است که آیات قصاص عام‌اند و میان انسان‌ها هیچگونه فرق و تفاوتی نمی‌گذارند، مانند آیه: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ﴾ [البقرة: ۱۷۸]. «در باره کشتگان قصاص بر شما فرض شده است»

و آیه: ﴿وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ﴾ [المائدة: ۴۵]. «و در تورات بر آنان مقرر داشتیم که نفس در برابر نفس کشته می‌شود».

و هدف از آیه: ﴿الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ﴾ [البقرة: ۱۷۸]. «آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن کشته می‌شود» که بعد از، ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ﴾ [البقرة: ۱۷۸]. [آمده است در نزد احناف، رد عملکرد بعضی از قبایل است که اگر برده از آنان کشته می‌شد، در برابر آن به کشتن برده ای قناعت نمی‌کردند، بلکه کشتن فرد آزادی را تقاضا می‌نمودند، یا اگر زنی از آنان توسط افراد قبیله ای دیگری به قتل می‌رسید، در برابر آن مردی را می‌کشتند و به کشتن زنی قناعت نمی‌کردند، پس آیه فوق آمد تا این رویه ظالمانه را از میان برداشت و فرضیت اجرای قصاص را فقط بر شخص قاتل

محدود و مؤکد گرداند، بناء آیه مبارکه فوق دلیل بر این نیست که آزاده در برابر برده و یا مرد در برابر زن کشته نمی‌شود، زیرا خدای عزوجل - در صدر آیه: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ﴾ کشتن قاتل را فرض گردانیده که مفهوم عام است و هر قاتلی را شامل می‌شود اعم از اینکه قاتل فر آزادی باشد، که برده را به قتل رسانیده باشد یا غیر آنرا، یا فرد مسلمان باشد که کافر ذمی ای را کشته باشد یا غیر آنرا. اما جمهور فقها می‌گویند: شکی نیست که خدای عزوجل در آغاز مساوات در قصاص را فرض گردانید، ولی بعداً مساوات مورد نظر را با آیه: (الحرّ بالحر...) توضیح داده و روشن ساخت که در امر قصاص، آزاد مساوی با آزاد است. و برده مساوی با برده و زن مساوی با زن و لیکن در باب مساوات زن در برابر زن یک استثنا از طریق اجماع مستند به سنت نبوی آمده است که براساس آن مرد در برابر زن کشته می‌شود، ولی در موارد دیگر بحال خود باقی است، یعنی اینکه آزاد در برابر برده و مسلمان در برابر کافر ذمی قصاص نمی‌شود، چون تساوی مورد نظر در میان آنها موجود نیست. با توجه به دلایل هر دو گروه می‌توان گفت که ملاک استدلال در نزد جمهور کلمه (قصاص) است که موجب مساوات و همانندی در میان قاتل و مقتول می‌باشد و ملاک استدلال در نزد احناف کلمه (القتلی) است. که موجب حصر قصاص بر خود شخص قاتل است. نه غیر آن. هر گاه - در رأی جمهور - آزاد در برابر برده کشته نشود، قطعاً مسلمان در برابر کافر ذمی هم کشته نمی‌شود، زیرا کمبودی که در برده موجود است، همانا بردگی او است که خود از آثار کفر است، پس جائیکه آثار کفر موجب نفی تساوی شود، خود کفر به طریق اولی موجب نفی تساوی است. مؤلف می‌گوید: به نظر می‌رسد که رای احناف توانسته است انسجام میان ابتدا و انتها یا صدر و عجز آیه را به خوبی محقق گرداند. در حالیکه رأی جمهور نتوانسته این انسجام را برآورده کند، زیرا جمهور فقهاء می‌گویند که آزاد در برابر

برده و مسلمان در برابر کافر ذمی کشته نمی‌شود، اما به مرد وزن که می‌رسند، می‌گوی‌ند که مرد در برابر زن کشته می‌شود، و در اینجا ست که هماهنگی میان ابتدا و انتهای آیه بهم می‌خورد، بین رأی راجح، همان رای احناف است که خون برده را مساوی با خون شخص آزاد، و خون ذمی را مساوی با خون مسلمان و خون زن را مساوی با خون مرد می‌شناسد. روایات ذیل نیز رأی احناف را بیشتر قوت می‌بخشند: امام طحاوی از محمد بن منکدر روایت می‌کند که: رسول اکرم ﷺ فرد مسلمانی را در برابر ذمی ای قصاص نموده و بعد از آن فرمودند: «من سزاورترین کسی هستم که به عهد و ذمه خویش وفا کند». از حضرات عمر و علی رضی الله عنهما نیز روایت شده است که این دو خلیفه اسلام، مسلمان را در برابر ذمی قصاص می‌کردند، و حضرت علی رضی الله عنه در این باره فرمود: «ما داده‌ایم، آنچه را که به آنان داده‌ایم یعنی عهد و امان را تا خون‌هایشان همچون خون‌هامان، و دیت‌ها شان همچون دیت‌ها مان باشد». احناف احادیث مورد استدلال جمهور را هم رد نکرده، بلکه آن‌ها را تاویل نموده و گفته‌اند هدف از حدیث، مؤمن در برابر کافر، و صاحب عهدی به عهد خویش کشته نمی‌شود. این است که مسلمان ذمی در برابر کافر حربی کشته نمی‌شود، زیرا ذمی اجماعاً در برابر قتل ذمی ای مانند خویش کشته می‌شود و بنابراین (بند دوم حدیث مبارکه بوضوح دانسته می‌شود که منظور از کافر در حدیث شریف، کافر حربی ای است که عهد ذمه ای با مسلمانان ندارد. واقعاً دین علمی و تحقیقی که می‌گوئیم این است نه اینکه حدیثی را دیدیم به سینه دیگران بزیم و دیگران را کافر و گمراه - والعیاذ بالله - بگوئیم فلان مجتهد اشتباه کرده و گمراه رفته و غیره واقعاً باید تحقیق وار از به مساله پردازیم تا متهم به جهل و نادانی نشویم [مترجم] آیا به او می‌گویید که از قرآن و حدیث رویگردانی کرده و اعراض می‌کند در حالیکه هر کس این دو را رد و انکار کند به حقیقت کافر است؟ قرآن و حدیثی که خداوند

تبارک و تعالی - بندگان خود را از مخالفت این دو برحذر داشته به آنان امر کرده است که اگر در مورد مسأله‌ای دچار اختلاف شدند به آن دو مراجعه کنند، و این مراجعه را شرط ایمان قرار داشته است و می‌فرماید:

﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾
 [النساء: 59]. «و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید». یا معتقد هستی که باید به او دستور دهی که از کتاب و سنت تبعیت کرد و با مذهب خود مخالفت کند؟ اگر بگوئی، که باید مذهب خود را ترک کند و از آیت و حدیث پیروی کند، در این حالت با دعوت ما موافقت کرده‌ای، جر و بحث و مشاجره و اختلاف و انکار دعوت ما از ناحیه شما باطل می‌شود- زیرا اساس دعوت ما و هدف از دعوت ما این است - و اگر بگویی: باید از مذهب خود پیروی کند و از آیت و حدیث باید رویگردانی کند به آن‌ها توجه نکند در این حالت در گمراهی آشکاری افتاده ای و چه بسا دچار ارتداد و کفر شده ای از این دو تا یکی را انتخاب کن و ما را نیز باخبر کن و ما منتظر جواب هستیم، امیدواریم که در این رابطه زیاد فکر کنی، نه آنگونه که در کتاب "اللامذهبيه" بدون تفکر و اندیشه، و کورکورانه عمل کردی و نادانی و جهل خود را بر ملا کرده و نظرات و مثال‌های عجیب و غریب و خنده آوری، اظهار داشتی،

- نمونه دیگر:

از آقای دکتر سؤال دیگری می‌پرسیم و امیدواریم طبق عادت همیشگی خود ناراحت و عصبانی و خشمگین نشود، می‌گوئیم: فرض کنیم که خداوند تبارک

و تعالی - برای یک بار هم که شده تورا هدایت کند و صحیح مسلم را باز کنی و (جلد ۴ ص ۴۸ شرح امام نووی) و این حدیث را بخوانی، [عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَوَضَّأُ مِنْ لُحُومِ الْغَنَمِ؟ قَالَ: «إِنْ شِئْتَ فَتَوَضَّأْ وَإِنْ شِئْتَ فَلَا تَوَضَّأْ». قَالَ: أَتَوَضَّأُ مِنْ لُحُومِ الْإِبِلِ؟ قَالَ: «نَعَمْ فَتَوَضَّأْ مِنْ لُحُومِ الْإِبِلِ»....].

[از جابر پسر سمره رضی الله عنه روایت شده که مردی از رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال کرد: آیا بعد از خوردن گوشت گوسفند، وضو بگیرم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود اگر خواستی وضو بگیر و اگر نه وضو لازم نیست دوباره آن مرد از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد که آیا بعد از خوردن گوشت شتر مجدداً وضو بگیرم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله بعد از خوردن گوشت شتر وضو بگیر....] و ما می‌دانیم مذهب تو شافعی است، و او معتقد به نقض وضو با خوردن گوشت شتر نیست در حالیکه این حدیث صراحتاً بیان می‌کند که همانا خوردن گوشت شتر باعث نقض یا باطل شدن وضو می‌شود. در این رابطه چه نظری داری؟ آیا چشم و گوش خود را در مورد این حدیث می‌بندی و انگار که آن را ندیده‌ای؟ به آن اهمیت نمی‌دهی و از آن می‌گذری، در حالیکه کلام پیامبر تو صلی الله علیه و آله است کسی که خداوند -تبارک و تعالی - به تو دستور داده است که در هنگام اختلاف برای حل آن به او رجوع کنی، و از مخالفت کردن با او و دستورات او نهی کرده است، نه بخاطر هیچ چیز... زیرا این حدیث از جهت صحت، حدیث صحیح است. و طعن در آن نیست، این حدیث صحیح مسلم است و از جهت دلیل برای نقض وضو واضح و روشن است جای هیچ گونه مجادله و جر و بحثی نیست، و صراحتاً واجب بودن تجدید وضو را در مورد کسی که گوشت شتر را می‌خورد، می‌دهد. حتی امام نووی نیز نتوانسته آن را انکار کند بلکه صراحتاً و بدون چشم پوشی در شرح خود اعلان تجدید وضو کرده است. (۴۹/۴) و گفته است که این مذهب به لحاظ دلیل قوی‌تر و ارجح‌تر است... و تو از آن راحت صرف نظر کرده و می‌گذری فقط بخاطر اینکه برخلاف

مذهب تو است؟ آیا کلام الله تبارک و تعالی و رسول او ﷺ به نظر شما اصل است یا مذهب؟ هر چند که ما می‌دانیم که اگر امام مذهب تو خود بر این موضوع اطلاع پیدا می‌کرد و می‌دانست که حجّت به آن تمام می‌شود، نه او و نه امامان اربعه رحمهم الله یک لحظه در پذیرفتن آن شک و تردید به خود راه نمی‌دادند. [مجددآدر مورد این حدیث نیز می‌خواهم مطالبی بیان کنم ما ادعای کنیم که دین اسلام، دینی علمی، تحقیقی و حقیقی است و همیشه دنبال حق و حقیقت است و چشم و گوش بسته مطالب را قبول نمی‌کند به همین ترتیب به امت اسلامی نیز یاد داده است که همیشه دنبال حق باشند و همه چیز و هر چیز را زود قبول نکنند. دین اسلام به ما یاد داده که بر طبق این آیه: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: 108]. «بگو: «این است راه من، که من و هر کس (پیروی‌ام) کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم».

ما هم آگاهانه مردم را به دین دعوت کنیم جناب مؤلف عزیز اگر شما ادعا می‌کنید که در مورد این حدیث مذهب شافعی برخلاف آن عمل کرده در درجه اول باید خلفاء اربعه راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان، علی رضی الله عنهم) را متهم کنی بعد تعدادی از اصحاب رضی الله عنهم بزرگوار دیگر که هر کدام جایگاه خاصی در دین دارند از جمله ابن مسعود، ابی ابن کعب، ابن عباس و ابودرداء و ابوطلحة و عامر ابن ربیعة، ابوامامة رضی الله عنهم، سپس جماهیر تابعین، مالک، ابوحنیفه و بعد شافعی و اصحاب رحمهم الله و یاران او را متهم کنی زیرا طبق همین حدیث و توضیح آن در (صحیح مسلم شرح نووی) که خود به آن استناد کرده‌ای، آمده است که تمامی آن بزرگواران معتقد بودند که وضو با خوردن گوشت شتر باطل نمی‌شود و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و یحیی بن یحیی و ابوبکر بن المنذر و ابن خزیمه، معتقد بودند که وضو با خوردن گوشت شتر باطل می‌شود. و جمهور تشکیل از

خلفای اربعه و کسان دیگر معتقد هستند که با توجه به حدیث جابر که عبارتست از «كَانَ آخِرَ الْأَمْرَيْنِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- تَرَكَ الْوُضُوءَ مِمَّا مَسَّتِ النَّارُ». (دو دستور آخر از جانب رسول الله ﷺ ترک شستن وضو به خوردن گوشت هر چیزی (یا حیوانی) است که آتش آن را لمس کرده یعنی با آتش پخته باشد) و جمهور به احادیثی استناد کرده اند که به ترک کردن وضو در مقابل خوردن گوشتی که آتش آن را لمس کرده، استنباط کرده اند لذا به حدیث مورد نظربه دو صورت جواب داده‌اند: ۱- این حدیث توسط حدیث جابر رضی الله عنه که گفت: «كَانَ آخِرَ الْأَمْرَيْنِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- تَرَكَ الْوُضُوءَ مِمَّا مَسَّتِ النَّارُ» و حدیث صحیحی است که ابوداود والنسائی و غیر این دو از اهل حدیث با اسناد صحیح روایت کرده‌اند منسوخ است. ۲- منظور به وضو در اینجا شستن دهان و دستان است و برای اطمینان بیشتر می‌توانید صحیح مسلم جلد ۳ البته در این چاپ کتاب الحیض / ۲۳- باب الوضو و ممامست النار و ۲۴ باب نسخ الوضو ممامست النار. مجدداً یاد آوری می‌کنم که دین اسلام، دینی علمی، تحقیقی است اینگونه نیست که هر جا حدیثی را دیدیم دست گرفته و بر سینه دیگران بزنیم. و برای خوانندگان عزیز مشخص شده که هم این حدیث و هم حدیث قبلی که مؤلف محترم به آن استناد کرده‌اند وضعیت آن دو اینگونه است که دیدید مترجم]

- از البوطی می‌خواهیم که جواب دهد:

از مدرس بزرگ در دانشکده شریعتی که اساتید دینی را فارغ التحصیل می‌کند سؤال می‌کنیم و دکتری را مخاطب قرار می‌دهیم که برترین مدارک را بردوش می‌کشد و از مؤلفی می‌پرسیم که ادعا حل مشکلات بزرگ را دارد، آیا سزاوار چنین کسی هست که بگوید: من توانایی فهم قرآن و حدیث را ندارم. من جاهل مقلدی هستم که در مورد ادله‌های شرعی هیچ گونه نظر و رای ندارم، و من جز

تقلید از مذهب خود هیچ مسئولیتی ندارم، اگرچه با صدها آیات واحادیث مخالفت کنم؟ در هر حال، ما می‌خواهیم صراحتاً و بطور آشکار رای و نظر شما را در رابطه با این مسأله بشنویم: هرگاه مذهب و حدیث با هم تعارض و تناقض و اختلاف پیدا کردند، آیا بر طبق حدیث عمل میکنی و با مذهب مخالفت می‌کنی یا اینکه بر طبق رای و نظر مذهب عمل کرده و با حدیث مخالفت می‌کنی؟ ما منتظر جواب شما هستیم.

اهمیت خطر موضوع تعصب مذهبی

در حقیقت چیزی که ما می‌خواهیم آن را معالجه و حل و فصل کنیم - خواننده گرامی - چیز جزئی و کوچکی نیست همانطور که دکتر آن را مسأله‌ای کوچک و جزئی می‌پندارد - بلکه امری بزرگ و خطیر است - زیرا تعصب مذهبی سبب در افتادن بسیاری از مسلمانان به مخالفت با کتاب و سنت شده است البته این هم به علت توجیه بدی که بسیاری از کسانی که در میان آنان به اسم علماء دینی خوانده می‌شوند، به وجود آورده‌اند. جناب آقای دکتر کسی که ادعای علاج و حل مشکلات بزرگ را داری، آیا مخالفت با کتاب و سنت مسأله‌ای جزئی و کوچک بوده، ارزش ندارد و ارزش آن را ندارد که وقت خودمان را صرف بحث و گفتگو در مورد آن بکنیم؟ آیا بر علمای هر مذهبی واجب نیست که مراجعه‌ای بر مذهب خود داشته باشند، و بدون تعصب و خواهش‌های درونی خود هر موضوعی را که تدریس و تعلیم می‌دهند به تنهایی مورد بحث و بررسی قرار دهند، و با انصاف و تقوی الله تبارک و تعالی - به دلایل اثبات هر موضوع و دلایل مخالف یا آن بنگرند، و از نظرات تمامی مجتهدین و تمامی علماء استفاده کرده و از هر قولی که مخالف با ادلة صحیح است، برگشت کنند، و اهل هر مذهبی، مذهب خود را از مخالفت‌های زیاد با کتاب و سنت صحیح و از اقوال شارّ و از احادیث ضعیف و موضوع و همچنین

از فرضیه و نظریه‌های بیهوده و بی‌معنی و از نیرنگهای حرام و به اصطلاح از کلاه شرعی پاک گردانند و سپس آن را به مردم تقدیم داشته و فقط آن‌ها را به مردم تعلیم دهند. ما یقین داریم به اینکه اگر تمامی علماء این کار را انجام دهند، بسیاری از اختلافات موجود در بین مذاهب از بین رفته و یک مذهب واحد بوجود می‌آید، مگر در مسائل خیلی کم که اختلاف در مورد آن‌ها به دلیل احتمال دلایل آن‌ها بر بیشتر از یک نتیجه، همچنان باقی خواهد ماند.

- رد و انکار یک اعتراض:

نگو: طی گذشت زمان علماء و محققانی بوده‌اند که مذاهب را پاک کرده و اقوال آن‌ها را به حقیقت رسانده‌اند و اقوال و احادیث ضعیف و موضع را از آن دور کرده‌اند، مثلاً امام نووی بعضی از اقوال را بر خلاف مذهب خود که شافعی است، ارجحیت داده است. این را نمی‌توانی بگوئی زیرا ما می‌دانیم که بسیاری از علمای مذاهب و محققین در آن‌ها این کار را انجام نداده‌اند بلکه تمام توجه و سعی و تلاش آنان بر دفاع از مذاهب خود بوده است و آنان بر مبنای تعصبی که نسبت به مذاهب خود داشتند در ادله‌های شرعی بحث و تحقیق می‌کردند، همیشه در تلاش بودند که این تعصب را تقویت کنند اگر چه خود به آن قانع نبودند و روش علمی نیز آن را قبول ندارد. و حتی امام نووی هم که اندازه یک صدم کار او را انجام نداده‌اند (که منظور از کار فقط این است که ترک مذهب کند و بر امام و مجتهد و علما اعتراض بگیرد و کار آن‌ها را خلاف کتاب و سنت معرفی کند. مترجم)

خود او نیز این روش را انتخاب نکرده و رای و نظر مذهب خود را در هر مسأله‌ای که ضعف دلیل آن را مشاهده کرده، ترک نکرده است بلکه در مسائل بسیاری اندکی نظر و رای مذهب خود را ترک کرده است و چه بسا دلیل این کار او نیز بخاطر ترس از رای عمومی مذهبی بوده است، همان چیزی که با شلاق

خود پشت هر عالمی که می‌خواهد از مذهب ارثی و معتاد خود خارج شده و خود را از زنجیر تعصب مذهبی خارج سازد، داغ کرده است. بحقیقت می‌توانی تفاوت واضح و فاحشی را بین آنچه که امام نووی در المجموع خود نوشته و آنچه را که در شرح صحیح مسلم نوشته است، آنجا که سعی کرده آزادانه و بصورت مجرد قضایا را مورد بحث و بررسی قرار دهد، احساس کنی. همین کافی است به عنوان دلیل بر تعصبی که درون تمامی علما و مردم را در قرنهای اخیر مداوم فرا گرفته است، و همین گفته ابوالحسن عبیدالله پسر الحسن الکرخی بزرگ مذهب حنیفه در عراق و استاد بزرگ آنان در قرن چهارم هجری همان کسی که المختصر و شرح جامع ضغیر و کبیر محمد بن الحسن را نوشت، او بزرگ فقها، در زمان خود بود، حتی او را به عنوان مجتهد در مسائل به حساب می‌آوردند. می‌گوید - و چقدر بد و ناپسند گفته است - «هر آیه‌ای که مخالف با آنچه که اصحاب و یاران ما بر آن هستند، باشد، آن آیه یا موول است یا منسوخ. و هر حدیثی هم که چنین باشد آن هم یا موول است یا منسوخ»^۱ و نه تنها او بلکه بسیاری از علمای مذهبی متأخر نیز بگونه‌ای به زبان حال یا زبان قال اینگونه گفته‌اند، ولی نویسندگان کتاب الاجتهاد و المجتهدون در صفحه ۸۲ این را رد کرده‌اند. جناب آقای دکتر آیا می‌دانید که بحقیقت بیماری تعصب در تمامی کتاب‌های مذهبی موجود بوده و پراست و تألیفات فقهای و متأخر مملو و پر از آراء و نظرات مخالف با کتاب و سنت است همان کتاب‌ها و تألیفاتی که طلب علم به عنوان علم می‌خوانند و مطالعه می‌کنند. یا معتقد هستی که نمی‌دانی؟

فإن كنت لا تدري فتلك مصيبة وإن كنت تدري فالمصيبة أعظم

^۱-تاریخ التشريع الاسلامی للشيخ محمد الخضرى، ص ۳۵۶ و ۳۳۲.

اگر بگوئی که نمی‌دانی مصیبت است و اگر بگوئی که می‌دانی این دفعه مصیبت بزرگ‌تری است.

– این‌ها توضیحات و روشنگری‌ها و دلایل دعوت ما در ارتباط با ترک تعصب مذهبی است:

آیا بعد از این توضیح و بیان و مثال‌ها و شواهد که برای اثبات دعوت خود به آن‌ها اشاره کرده‌ایم و بیان‌کننده آن هستند که بحقیقت موضوع دعوت ما مهم و ضروری است (که همان مسأله ترک تعصب مذهبی است) اگر واقعاً حق به جانب ما است می‌خواهیم که همگی به سوی اسلام حقیقی برگردیم، و به شریعت صحیح و درست مطابق با کتاب و سنت پایبند باشیم و با صدق و اخلاص تمام در جهت نهضت مورد نظر گام بر داریم – یا اینکه باز معتقد به این هستی که این مسأله، جزئی بوده و ارزشی ندارد و همانطوریکه که فکر می‌کنی سر هیچ قشقرقی بر پا کردن است؟ در هر حال ما می‌خواهیم مسئولیت را از دوش خود برداریم، و با تبلیغ آنچه که معتقدیم حق است گناه تبلیغ نکردن را از خود دور کنیم. و اگر عمر و یازید دعوت ما را قبول نکنند و حتی اگر یک نفر هم آن را قبول نکند به ضرر ما نیست. چرا که خداوند تبارک و تعالی – به پیامبر خود ﷺ می‌فرماید:

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿۸۱﴾ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ﴿۸۲﴾﴾ [الغاشية: ۲۱-۲۲].

(پس تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده‌ای؛) ۲۱ (تو بر آنان مسلط نیستی [که به قبول ایمان مجبورشان کنی،)

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿۸۳﴾﴾ [النحل: ۸۲]. (زیرا فقط رساندن آشکار

[پیام وحی] بر عهده توست)

خداوندا، شاهد باش آنچه را که وظیفه ما بود، انجام دادیم.